



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



آلف ايس. تجديده الامم المتحدة
توسيع اسبق العالم العربي
بوتني وادرسه
توسيع اسبق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فدک نحلہ النبی (صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم)

نویسنده:

سید محمد حسن موسوی قزوینی حائری

ناشر چاپی:

حسینیہ عمادزاده اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	فدک نحلہ النبی (صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم)
۸	مشخصات کتاب
۹	اشارہ
۱۳	مقدمہ ناشر
۱۴	فدک نمایشگر حکومت الہی
۳۰	فدک درس فراموش نشدنی
۳۶	پیشگفتار مترجم
۴۶	مقدمہ
۴۶	اشارہ
۶۳	۱- فدک : اعطائی رسول اللہ
۸۰	۲- ادعای میراث
۹۶	۳- سہم ذوی القربی بستگان مخصوص پیغمبر
۱۰۳	چہرہ ای از مؤلف فقید
۱۱۸	فدک و قرآن
۱۲۲	فدک فقط خوراک اختصاصی پیامبر
۱۲۷	فدک و گواہی عمر
۱۲۷	اشارہ
۱۲۹	تصرف فدک بہ پندار ابی بکر
۱۳۱	تناقض بین حدیث ابی بکر و اجتہاد عمر
۱۳۵	انکارو بہانہ جوئی ابی بکر
۱۳۶	فدک و اولیاء امور
۱۳۹	فدک و دادخواہی زہرا
۱۴۴	فدک و ادعای فاطمہ سلام اللہ علیہا

- ۱۵۴ قدک در تصرف زهرا سلام الله علیها
- ۱۶۰ نهج البلاغه و تصرف زهرا در فدک
- ۱۶۰ اشاره
- ۱۶۳ ادعای زهرا و تصدیق ابوبکر
- ۱۷۲ مالکیت فدک از نظر عمر بن عبد العزیز
- ۱۷۴ فدک و مأمون
- ۱۸۶ فاطمه راستگوتر از زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله
- ۲۰۰ قرآن و عصمت علی علیه السلام و زهرا سلام الله علیها
- ۲۰۳ علی علیه السلام صدیق امت
- ۲۰۶ علی نفس پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۲۰۸ علی کشتی نجات
- ۲۱۱ ولایت امر علی علیه السلام در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله
- ۲۱۱ اشاره
- ۲۱۷ علی در غدیر
- ۲۲۲ علی برادر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)
- ۲۲۶ پرسش و پاسخ
- ۲۳۱ خانه پیغمبر یا ارث همسران
- ۲۳۶ زهرا و ادعای ارث پدر
- ۲۳۹ دستی سیاه نامه را درید
- ۲۴۱ توریث پیامبران از نظر قرآن
- ۲۶۰ اتهام ابی بکر از نظر فاطمه و علی و عباس
- ۲۶۴ ابن تیمیه و چپاول گران فدک
- ۲۶۶ اضطراب حدیث مزبور
- ۲۷۶ دنباله خشم تادم مرگ
- ۲۷۹ سکوت در برابر قلدری
- ۲۹۰ مردودی حدیث از نظر علی و عباس

- ۲۹۶ ----- همسران پیغمبر و انکار حدیث
- ۲۹۹ ----- سند محکومیت خلیفه (یا نامه رد فدک) -----
- ۳۰۵ ----- انکار قرآن و ابوبکر و عمر -----
- ۳۱۳ ----- خشمی ابدی -----
- ۳۳۴ ----- عذر بدتر از گناه -----
- ۳۳۷ ----- سخنی از ابن تیمیه: -----
- ۳۴۲ ----- برگشت فدک -----
- ۳۴۵ ----- آنچه در این کتاب میخوانید: -----
- ۳۴۸ ----- درباره مرکز -----

فدک نحلہ النبی (صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم)

مشخصات کتاب

سرشناسه : قزوینی حائری، محمدحسن، 1257 - 1339.

عنوان و نام پدیدآور : فدک نحلہ النبی (صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم) / محمدحسن قزوینی؛ ترجمہ احمد علم الہدی؛ پاورقی باقر مقدسی؛ مقدمہ از عبدالفتاح عبدالمقصود، حسن سعید.

مشخصات نشر : تهران: مسجد جامع طهران، کتابخانه مدرسه چهل ستون؛ اصفهان: حسینیه عمادزاده، 1359.

مشخصات ظاہری : 292 ص.

شابک : 120 ریال

یادداشت : کتابنامہ بہ صورت زیر نویس.

موضوع : فاطمہ زہرا (س)، 8؟ قبل از ہجرت - 11 ق.

موضوع : فدک (عربستان سعودی)

شناسہ افزودہ : علم الہدی، سیداحمد، 1323 -، مترجم

شناسہ افزودہ : مقدسی، باقر

شناسہ افزودہ : عبدالمقصود، عبدالفتاح، 1912 - 1993 م، مقدمہ نویس

شناسہ افزودہ : سعید، حسن، مقدمہ نویس

شناسہ افزودہ : مسجد جامع تهران. کتابخانہ مدرسه چہلستون

ردہ بندی کنگرہ : BP27/25 ق4 ف4 1359

ردہ بندی دیویی : 297/973

شمارہ کتابشناسی ملی : 5 7 0 9 5 8 1

مقدمہ از : دکتر عبدالفتاح عبدالمقصود

خیراندیش دیجیتالی : انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب : خانم راضیه رستمی

ص: 1

اشاره

بمناسبت هزارمین سال تالیف نهج البلاغه بزرگترین سند ارزنده فدک نمایشگر حقانیت مکتب تشیع بدانشمندان و پاکدلان اهل تحقیق
تقدیم میشود کتابخانه و مدرسه پاسخگوی سئوالات مذهبی شما است.

از انتشارات حسینیه عمادزاده اصفهان

ص: 2

آن فرقه ایکه تیشه بنخل فدك زدند

آتش بجان خلق سما تا سمك زدند

فدك

نحلة النبي

آری . از تمام آنچه آسمان بر آن سایه افکنده است ، تنها يك فدك دردست ما بود گروهی بدان بخل ورزیدند، وگروه دگر آن را واگذارند ،

بهترین قاضی خدا است

" امام علی علیه السلام "

ص: 3

که با سینه ای سوخته و قلبی شوریده بر مزار محبوبه قهرمانش زار میزد: (الامام علی)

مؤسس مدرسه و کتابخانه چهل ستون مسجد جامع تهران

آية الله سعيد

ص: 5

بسم الله الرحمن الرحيم

فغان بلبلی کز عشق مینالداثر دارد

نه هر مرغی که فریادی کشد شوری بسر دارد

فدک نمایشگر حکومت الهی

در طول چهارده قرن فدک کلمه ای است که بر زبان مسلمانان پیوسته جریان داشته و نویسندگان در اطراف آن بحث و گفتگو مینموده اند و در تاریخ اسلام موضوعی حساس و پر مغز میباشد که همه روشنفکران در این باره بحث نموده اند و هرگاه خواسته اند مباحث اسلامی بطور دقیق رسیدگی شود موضوع فدک بمیان آمده است و در اطراف آن از لحاظ اثبات و نفی صحبت میکنند و بزرگترین نقطه حساسی که همه نویسندگان بآن تکیه کرده اند اینستکه تنها دختر پیامبر زهرای اطهر گرداننده این موضوع میباشد و همه مطالب در شخصیت زهرا دور میزند و همه گروهها اعتراف دارند که فدک از جنبه مادی ارزشی ندارد که اینگونه محور سخن قرار گیرد و رجال اسلام درباره آن کتابها بنویسند و کتابهای خود را بشرح و بسط در این باره اختصاص دهند بنابراین باید عمیقتر فکر نمود تا مبدأ این فکر را پیدا

ص: 6

کرد و بحقیقت یافت که چه نظری در این کار هست و اختلاف روی چه پایه ای پیش آمده است و وجهه نظر هر یک از دو طرف را باید بدست آورد تا دید این حقیقت چگونه باید مورد توجه همه حق طلبان قرار گیرد و در تمام مجالات و وقایع گذشته و آینده دقت نمود که با چه تردستی مطلب را دگرگونه جلوه میدهند و با چه نیرنگی میخواهند مردم را از حق منحرف سازند و پاسداران حق و حقیقت در چنین پیش آمدهائی چه روشهای ماهرانه را در پیش میگیرند و چه خط مشی را جدا میکنند و بانسانها حقائق را چگونه نشان میدهند و طرز مبارزه را بیان میکنند.

بزرگترین مسئله ای که در زمان رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در همه دلها جاداشت و درباره آن افکاری ضد و نقیض مینمودند مسئله خلافت رسول گرامی اسلام بود که پیوسته مورد بحث و گفتگو قرار میگرفت و پیامبر اکرم بدستور خدای متعال مطلب را بگونه های مختلف در اختیار مسلمانان قرار میداد ولی دسته ای هم نمیتوانستند با آنچه خدا دستور داده عمل کنند و تسلیم شوند و انتظار داشتند روزی حکومت را بدست گیرند و باغراض خود برسند و برای رسیدن بههدف خود توطئه هائی داشتند که در کتابها ثبت و ضبط است البته در حیاة رسول بزرگوار کاری نمیتوانستند از پیش ببرند ولی همینکه پیامبر اسلام دعوت حق را لبیک گفت کودتائی براه انداختند و در مقابل حکومت الهی

ایستادگی نمودند و در کوتاهترین زمان آنچه در دل داشتند بزبان آوردند همفکران خود را جمع کردند و در مقابل امیر المؤمنین پ قیام نمودند و کار را بجائی رساندند که اگر اندک غفلتی روی میآورد و علی علیه السلام برای بدست آوردن حق خود کوچکترین اقدامی مینمود دیگر اسلام طرفداری نداشت لذا بابوسفیان که تقاضای بیعت با او را نموده بود با کمال صراحت اعلام کرد من فریب نمیخورم و بیعت تو ارزشی ندارد .

حکومت بصورتی تشکیل گردید که اگر ادامه می یافت برای همیشه حکومت حق تبدیل بحکومت مادی میگردد و اسلام با وضعی مادی و از دیدی دور از حق و عدالت در جهان شناخته میشد و دیر یا زود در کتب تاریخ دفن میگردد و مردم میگفتند برای رسیدن بقدرت بود که آنهمه تبلیغات انجام گرفت و چون بقدرت رسیدند تا حدی که میتوانستند بخویشان و بستگان با افکار قومی و سنتی خود پرداختند و مردم را اسیر دستورات خود به عنوان قانون الهی ساختند و طبعاً هر چه پیشرفت مینمودند و زمان آنها را بجلو میبرد حقیقت کمتر و خود پرستی و خویشتن خواهی و مفاسد دیگر بیشتر میگردد تا جائیکه رجال و زعماء ثوره و انقلاب بجان هم افتاده و هریک دیگری را رسوا مینمود.

تمام این دردها با سرعت عجیبی در اجتماع پیشرفت و اثر میگذاشت و تنها درد را یک فرد مذهبی که در جهان اسلام

شخصیتی داشت که همه نسبت باو احترام قائل بودند و قرآن کریم عصمت او را ثابت نموده و پیامبر اکرم در موارد بیشماری نسبت بعظمت و بزرگواری او در سطحی که درک آن برای همه آسان نیست گوشزد مینمود تا جائیکه دست او را می بوسید و چون بسینه او بوسه میداد میفرمود من بوی بهشت میشنوم و از همه مهمتر اینکه مردم مسلمان تقوی و پاکدامنی و عظمت و مقام او را پذیرفته بودند تا سرحدیکه خلیفه دوم بخلیفه اول میگوید ما نمیتوانیم بدون رضایت او کار خود را تمشیت دهیم و بار را بمنزل برسانیم. این بانوی یگانه اسلام وظیفه داشت که در چنین وضعی قیامی کند که نه حکومت سقوط کند نه دولت حکومت قانونی اسلامی معرفی شود تا اسلام بسیر موفقیت آمیز خود ادامه دهد و از طرفی هم جهان اسلام حقائق را درک کنند و نتواند همه مسائل را بحساب اسلام بگذارند و چهره رسای اسلام را بگونه ای دیگر جلوه دهند.

دختر پیامبر اسلام بهترین راه را برگزید و از حریم ولایت بدین صورت دفاع نمود او فدک را مطرح کرد و موضوعی را که در را سال هفتم هجرت رسول اکرم بنیان آن را نهاده و بامر پروردگار پس از خیبر با مردم فدک که در چند کیلومتری مدینه واقع است مصالحه نمود و بگفته نویسنده بزرگ مصری توفیق ابو علم (صفحه 169) نصف آن ملک خالص پیامبر اسلام طبق مقررات گردید و با آنها قرارداد کشاورزی و آبادی گذاشت

صبحی صالح نویسنده بزرگ اسلامی در شرح خود میگوید فدک قریه ای است از آن رسول اکرم که پیامبر با صاحبان آن قرارداد بست و نصف آنرا بآنها داد و نصف دیگر به پیغمبر پس از خیبر تعلق گرفت و شیعه همه اجماع دارند که رسول اسلام نصف ملک خود را به فاطمه دختر والا مقامش عطا نمود ولی ابوبکر آنرا گرفت و در زمره بیت المال قرار داد(1)

فاطمه اطهر از پدر خویش آنرا به عنوان نحله و هدیه دریافت داشت و رسول اکرم این بخشش را بدستور خدای متعال پس از نزول آیه کریمه و آت ذالقریبه حقه (الاسراء36) انجام داد و همه مسلمانها در ظرف سه سال میدیدند که تنها زهرای بزرگ در فدک مداخله مینمود و آنچه درآمد داشت گرد میآورد و بمصارف خود و فقرا و نشر معارف اسلامی میرساند و پس از رحلت رسول اکرم و انجام توطئه نخستین کاری که انجام گرفت غصب بود که با یک صورت فریبتی حق مسلم دختر پیامبر را ربودند و او را از ملک خود خارج ساختند و برای مشروع جلوه دادن کار خود دست بجعل حدیث و تاویل آن بردند و همه کار خود را از لحاظ قانونی برای مردم توجیه کردند زهرای عزیز با یکدنیا هشیاری الهی خواست شخصیت مذهبی و دینی آنها را آنچنان که هست جلوه دهد اگرچه زمان اقتضای برهم ریختن حکومت را ندارد و مردم روز نمیتوانند فعلا حقائق را آنطور که هست درک کنند لذا بمسجد آمد و دولت را استیضاح نمود

ص: 10

1- فدک بالتحریک قریه لرسول الله و کان صالح اهلها علی من النصف نخیلها بعد خیبر و اجماع الشیعة علی انه کان اعطاها فاطمه رضی الله عنها الا ان ابابکر رضی الله عنهما لیبیت المال (صبحی الصالح شرح النهج .)

و خطبه ای خواند که صدق گفتار رسول اکرم و شخصیت فاطمه بزرگوار از جملات و فرازهای حکمت آمیزش نمودار بود و آنچنان شوری در جمعیت افتاد و مسجد میدان مبارزه حق و باطل قرار گرفت که اگر باز حضرتش عنان نمیگرفت وضع صورتی دیگر داشت در چنین موقعی فریاد زد: عبادالله انتم امنائه فی عباده و بلاهه یعنی شما باید حق را بگوئید و بسائر امم برسانید؟ از اینجا معلوم میشود که تنها نظر دختر پیامبر همین بود که چهره رسای اسلام که از منبع وحی آرایش گردیده بهمان صورت در جهان طبیعت بماند تا در عمود زمان عاشقان مکتب الهی بتوانند تسلیم دستورات اسلام گردند و دین را از لحاظ قانون و مجری خدائی بشناسند و انحرافات متصدیان امر را در حساب دین خدا نگذارند.

نقشه معصومانه بانوی اسلام آنچنان در روحیه مردم آن زمان اثر گذاشت و خطبه و نظرخواهی حضرتش از مهاجر و انصار بطوری وضع را دگرگون ساخت و مسلمانان را در گوشه و کنار بیدار نمود که بگفته سیدالقرزینی در (فاطمة الزهراء ص 590) اسماء بنت عمیس بخدمت زهرا میرسید و با او انس میکرد و ابوبکر نمیتوانست از او جلوگیری کند و یا شوهرش مانع شود و عجیب تر این است که بگفته الامامة والسیاسة ج 1 ص 14 اعلام النساء ج/3 1314 عمر به ابوبکر گفت ما زهرا را بغضب در آوریم و بیابخانه زهرارویم و از او دلجوئی کنیم آمدند ولی فاطمه بانها اجازه نداد که از او عیادت کنند بسراغ علی پ رفتند و از او خواستند

ص: 11

که اجازه زهرا را بگیرد زهرا در چنین حالی شوهر خود را ملاقات کرد (فورا دریافت بهدف رسیده و از مبارزه سرد خود نتیجه ای گرم گرفته است) اجازه فرمود آمدند بیعت زهرا تا در اجتماع برای خود آبرویی کسب کنند پس از عذرخواهی فاطمه عزیز فرمود من شما را یاد میآورم از حدیثی که از پدر بزرگوارم شنیدم شما اگر آنرا شنیده اید انجام میدهید آند و گفتند آری سپس دختر پیامبر فرمود من شما را بخدا سوگند میدهم آیا نشنیده اید از رسول خدا که میفرمود رضای فاطمه رضای من است و سخط فاطمه سخط من است هرکس فاطمه دختر مرا دوست بدارد مرا دوست داشته و هرکس فاطمه را راضی بدارد مرا راضی نموده است و هرکه او را بسخط درآورد مرا بسخط درآورده است هر دو باهم گفتند بلی ما از رسول خدا این جملات را شنیدیم دختر پیامبر فرمود بدرستی که من خدا را شاهد میگیریم و ملائکه خدا را گواه میگیریم که شما دو نفر مرا به سخط و به غضب درآوردید و مرا راضی نمودید و روزی که من پیامبر را دیدار میکنم از شماها شکایت مینمایم ابوبکر گفت من پناه میبرم بخدا از سخط تو و از سخط پیامبر بعد ناله ای زد و گریه کرد که نزدیک بود جان از بدنش مفارقت کند دختر رسول خدا فرمود بخدا سوگند بدنبال هر نمازی تو را نفرین خواهم کرد. (1)

در هر صورت داستان فدک بطور مفصل و مختصر در کتب قوم یاد شده و بسیار ریزه کاریهایی دارد که اهل ذوق بدان

ص: 12

1- در اینجا برای دانشمندی که اهل تحقیق هستند نام کتابهایی که مستقلا درباره فدک بحث نموده اند با مدارک یاد میشود و از ذکر کتبی که ضمن تاریخ اسلام بدین موضوع پرداخته اند خودداری میشود.

توجه داشته و دارند تنها مطلبی که باید در نظر داشت اینست که موضوع فدک تنها برای اثبات حکومت اسلامی و اجراء اوامر الهی بدست حاکم معصوم میباشد که از آن در قرآن کریم با اولوالامر تعبیر شده وگرنه مفسد و گرفتاریهائی برای مسلمان پیش میآید که نه تنها مانع پیشرفت اسلام است بلکه جهانی را نسبت باسلام بدبین میسازد و این حقیقت را زهرای اطهر نشان داده و بمردم مسلمان آموخته است در هر شرائطی که پیش میآید باید دفاع از حق کنید و اگر هم نتوانستید حق را بکرسی بنشانید آنرا جلوه دهید و مردم را بآن آشنا سازید و از مکتبهای دیگر گریزان و چون اسلام بمعنای حقیقی خود جلوه کرد خود میتواند در اجتماع بشری جای خود را باز کند و مخالفین خود را از بین ببرد . روی همین اساس امیرالمومنین پ در نهج البلاغه در نامه ای که بعثمان بن حنیف نماینده آنحضرت در بصره مینویسد ، از همه جهان هستی فدکی را در دست داشتیم که داشتن این مقدار دارائی موجب نگرانی گروهی گردید و جمعی را عصبانی نمود و ما آنها را بحکومت الهی سپردیم من چه نیازی بفدک دارم ... و در قسمتی دیگر از همین نامه اظهار میدارد آیا برای امیرالمؤمنین سزاوار است که این مقام را دارا باشد و با بدبختیها و محرومیتهای مردم مشارکت نکند . . . بخدا سوگند اگر عرب پشت به پشت هم دهند و رودرروی من بایستند من از آنها فرار نمیکنم و اگر روزگار فرصت داد و زمان اقتضا پیدا

کند هر آینه بسوی این مردم کوتاه فکر حمله مینمایم و زمین را از این ناپاکان پلید پاک مینمایم و افکار ضدانسانی را از بین میبرم . (1)

مکتب تشیع همانطور که حضرت جواد فرمود : ان الله عز و جل جعل في كل من الرسل بقايا من اهل العلم يدعون من ضل الهدى و يعتبرون علما معهم على الاذى خداوند در خاندان انبیا کسانی را میگمارد که با توانائی علمی و نفوذ معنوی خویش مردم را از ضلالت و گمراهی بهدایت راهنمایی کنند و اینها پاسدارانی هستند که هرگونه آزار را در راه نگهداری دین بر خود روا میدارند لذا بدنبال زهرای اطهر از حریم مقدس ولایت دفاع نموده و مینمایند - پاسداری مکتب توحید را برای همیشه بعهدہ گرفته است:

و بگفته امام صادق پ بیث ذلك الى الناس و يشدده في قلوب شيعتكم ، حقایق را نشر میدهند و دوستی خاندان عصمت را در دل شیعیان زیاد مینمایند.

و دیگران تا توانسته و میتوانند برای خاموش کردن این شمع هدایت با تمام مسائلی که در این خط دنبال میشود مخالفت میکنند- و موضوعاتی که موجب تقویت مبانی شیعه است- انکار و تخریب مینمایند - و بطور ناآگاه آنچه دشمن اسلام میخواهد در طول زمان مردم ساده لوح خوش باور آنرا دنبال میکنند... خداوند به برکت بانوی با عظمت اسلام کشور ایران را

ص: 14

1- وسائل الشیعه ج 18 حدیث 3 باب 25 باب وجوب الحکم بملکیة صاحب الید حتی یثبت خلافها عن ابی عبدالله (علیه السلام) فی حدیث فدک عن امیرالمؤمنین (علیه السلام) قال لابی بکر اتحکم فینا بخلاف حکم الله فی المسلمین قال لا قال فان کان فی ید المسلمین شیء یملکونه ادعیت انا فیه من تسئل البینة قال ایاک کنت تسئل البینة علی ما تدعیه علی المسلمین قال فاذا کان فی یدی بشیء فادعی فیه المسلمون تسئلنی البینة علی ما فی یدی وقد ملکته فی حیاة رسول الله قال رسول الله .. الاحتجاج ج 1 ص 121 قال علی (علیه السلام) فما بال الفاطمة تسالها البینة علی ما فی یدیها وقد ملکتها فی حیاة رسول الله (صلی الله علیه وآله)

که مهد تشیع و مرکز حکومت اهل بیت است - در پناه عنایت ولی عصر پ از هرگونه خطری حفظ فرماید و موفقیت را نصیب ملت ایران بگرداند و دشمنان ایران و شیعه را سرکوب و مخدول فرماید

شهادت زهرای اطهر جمادی الاولی 1401

حسن سعید

ص: 15

(1) فدک بالتحريك قرية لرسول الله و كان صالح اهلها على من النصف نخيلها بعد خيبر و اجماع الشيعة على انه كان اعطاها فاطمه رضی الله عنها الا ان ابابکر رض اثر ردها لبيت المال (صبحی الصالح شرح النهج .)

(2) در اینجا برای دانشمندانی که اهل تحقیق هستند نام کتابهاییکه مستقلا درباره فدک بحث نموده اند با مدارک یاد میشود و از ذکر کتبی که ضمن تاریخ اسلام بدین موضوع پرداخته اند خودداری میشود.

1 - اخبار فاطمه

احمد بن محمد بن جعفر الصولی البصري فهرست الشيخ : 37

2 - الخطبه للزهراء - علیها السلام -

لوط بن یحیی بن سعید ابو مخنف الازدی الغامدي فهرست الشيخ : 261

3- فدک

ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود الثقفی صاحب کتاب الغارات فهرست الشيخ: 17

4 - فدک

ابوالفرج علی بن الحسین الاصفهانی صاحب الاغانی ، له کتاب فیہ کلام فاطمه علیها السلام فی فدک معالم العلماء : 128

5- فدک سید محمد باقر صدر بعربی و ترجمه فارسی

6 - فضائل فاطمه :

ابو حفص عمر بن احمد بن عثمان بن احمد بن شاهین المروزي المتوفی 385

معالم العلماء

7 - مولد فاطمه

ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه الصدوق المتوفی 381

معلم العلماء

8- فدک :

طاهر از متکلمین بوده و شیخ ابو عبدالله مفید در مبداء امر خود بر او قرائت فرموده و از برای اوست کتبی از جمله کتابی در فدک

امل الامل : 137

ص: 16

ابو محمد الحسن بن على بن الحسين بن عمر بن على بن الحسين بن على بن ابى طالب الاطروش له كتب منها فذك

النجاشى : 42

10 - فذك

ابوطالب عبيدالله بن ابى زيد احمد بن يعقوب بن نصر الانبارى الواسطى المتوفى 356 عالم ثقة في الحديث من تصانيفه: فذك

النجاشى : 161

11 - فذك

عبد الرحمان بن كثير الهاشمى مولى عباس بن محمد بن على بن عبد الله بن العباس

النجاشى : 163

12 - ذكر فاطمه - عليها السلام - ابابكر

ابو احمد عبدالعزيز بن يحيى بن أحمد بن عيسى الجلودى الازدى البصرى شيخ البصره واخبار يهاله تاليف منها : ذكر فاطمه - عليها السلام - ابابكر

النجاشى : 167

13 - الظلامه لفاطمه - عليها السلام -

ابو على محمد بن احمد بن الجنيد الاشكافى الكاتب ، له مؤلفات كثيره مهنا الظلامه لفاطمه - عليها السلام -.

النجاشى : 273

14 - ابوالحسين يحيى بن زكريا الترماشيزى له: فذك

النجاشى : 309

15 - المقله العبراء في تظلم الزهراء - عليها السلام - الشيخ عبد على بن الحسين الجزائري

امل الامل : 154

16- ميراث النبي - صلى الله عليه وآله -

و الخبر المنسوب اليه - صلى الله عليه وآله - قوله : نحن معاشر الانبياء لا نورث .

ابو عبدالله محمد بن محمد بن النعمان المفيد البغدادي المتوفى 413

طبع الكتاب في النجف عام 1370 و يقع في 66 ص .

17 - تفسير خطبة الزهراء - عليها السلام -

ابو عبدالله احمد بن عبد الواحد بن احمد البزاز المعروف بابن الحاسر المتوفى 413 له : تفسير خطبة فاطمه - عليها السلام -

تأسيس الشيعة : 100

ص : 17

عبدالله بن محمد رضا الشير الحسيني الكاظمي المتوفى 1230

الفوائد الرصويه : 249

19 - فذك

ابوالجيش المظفر بن محمد الخراساني البلخي المتوفى 367 من شيوخ الشيخ المفيد ويروى عنه في الارشاد له فذك

رجال النجاشي : 299

(3) وسائل الشيعة ج 18 حديث 3

باب 25 باب وجوب الحكم بملكية صاحب اليد حتى يثبت خلافها

عن ابي عبدالله (عليه السلام) في حديث فذك عن امير المؤمنين (عليه السلام) قال لابي بكر اتحكم فينا بخلاف حكم الله في المسلمين قال لا قال فان كان في يد المسلمين شيء يملكونه ادعيت انا فيه من تسئل البينة قال اياك كنت تسئل البينة على ما تدعيه على المسلمين قال فاذا كان في يدي بشيء فادعي فيه المسلمون تسئلني البينة على ما في يدي وقد ملكته في حياة رسول الله قال رسول الله ..

الاحتجاج ج 1 ص 121

... قال على (عليه السلام) فما بال الفاطمة تسالها البينة على ما في يديها وقد ملكتها في حياة رسول الله (صلى الله عليه وآله)

ص: 18

(4) الاستغاثة ص 12. تم أنه عمد الى الطامة الكبرى والمصيبة العظمى في ظلم فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقبحض دونها تركت أبيها مما خلفه عليها من الضياع والبساتين وغيرها وجعل ذلك كله بزعمه صدقة للمسلمين وأخرج أرض فدك من يدها فزعم هذه الارض كانت لرسول الله (صلى الله عليه وآله) إنما هي في يدك طعمة منه لك ، وزعم ان رسول الله (صلى الله عليه وآله) قال نحن معاشر الانبياء لا نورث وما تركناه فهو صدقة فذكرت فاطمة عليها السلام برواية جميع اوليائه أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قد جعل لي ارض فدك هبة وهدية فقال لها هات بينة تشهدلك بذلك فجاءت أم أيمن فشهدت لها فقال امرأة لا محكم بشهادة امرأة ، وهم رووا جميعا ان النبي (صلى الله عليه وآله) قال أم أيمن من اهل الجنة فجاء أمير المؤمنين عليه السلام شهد لها فقال هذا بعلك وانما يجر الى نفسه ، وهم قدرروا جميعا ان رسول الله (صلى الله عليه وآله) قال علي مع الحق والحق مع علي بدور (1) معه حيث دار ولن يفترقا حتى يرادا

ص: 19

1- أخرج هذا الحديث عن النبي (صلى الله عليه وآله) جمع من الحفاظ والاعلام مهم الخطيب البغدادي في التاريخ (ج 4 ص 321) بطرقه عن أم سلمة والحافظ الهيثمي في مجمع الزوائد (ج 7 ص 236) وقال رواه البزار والحافظ ابن مردويه في المناقب والسمعاني في فضائل الصحابة أخرجاه عن عائشة وابن مردويه ايضا في المناقب والديلمى في الفردوس عن عائشة ايضا بلفظ (الحق لن يزال مع علي وعلي مع الحق ان يختلفا ولن يفترقا)

رویدادهای جهان هستی که با زندگی مادی و حیات معنوی بشر - بستگی داشته و روشنگر حقایقی برای انسان میباشد مورد توجه قرار گرفته و بمیزان اهمیتی که در روش انسانی در طول زمان دارد در اوراق زندگی ثبت و ضبط میگردد و گاهی روی تأثیری که در روح و مغز انسانی میگذارد ارباب تحقیق نه تنها خود سرگذشت را یاد میکنند و پیوسته آنرا تکرار می نمایند بلکه شرح و بسط کلیه خصوصیات و ریزه کاریهایی که در پیدایش حادثه نقشی داشته اند پرداخته و انسانها را بحقائقی که در طول تاریخ مورد استفاده قرار میگیرد آشنا میسازند ، در میان حوادثی که پس از رحلت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) وقوع پیدا کرده حادثه فدک است که باید گفت مهمترین نقش را در حیات اسلام داشته و نه تنها حکومت وقت سرزمینی را که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) به تنها دختر عزیزش واگذار نموده غصب کرده اند بلکه با پیدایش صحنه ای دلخراش مسیر اسلام را عوض نموده اند و با تردستی عجیبی خلافت و رهبری پیشوایان معصوم را محکوم نموده و برای

همیشه راه را برای فرمانفرمایانی ستمگرو غیر معصوم با زنموده اند و با این کار برای خویشتن مجالی در خلافت و ریاست بدست آورده و در طول تاریخ انسانها را از رهبری مردانی آسمانی که از مکتب وحی الهام می گرفته اند محروم نموده اند و آنچنان امر را واژگونه جلوه دادند که نزدیک ترین افراد دچار اشتباه گردیده و بدنبال تحقیق گامی بر نمی داشت

بانوی اسلام برای روشن شدن وضع بمبارزه پرداخت و بطور مثبت منفی حقایق را آشکار کرد تا جائی که حکومت وقت را در خانه خدا در حضور مسلمین استیضاح نمود و آنچنان با سخنان آتشین خود مردم را روشن نمود که ناچار به نیرنگ و فریب متوسل شدند، و با احترام زیاد مجلس را منحل ساختند، سپس دختر پیامبر (صلی الله علیه وآله) هدف را تعقیب نمود تا در بستر مرض آرمد و چون زنان مهاجر و انصار بعیادت او آمدند حقایق را برای آنها بازگو و مردان آنها را مورد خشم و غضب قرارداد و با يك جمله کوتاه حقیقتی

بزرگ را برای جهان اسلام بیان کرد و گفت:

"بندگان خدا شما مسئولیتی بزرگ دارید ، امانتی که دین خدا باشد باید با کمال درستی در حفظ و اجرای آن بکوشید و بسایر ملل و نسلهای آینده برسانید "

ص: 21

عجیب اینجا است که آنها با تکیه زدن برمسند حکومت اکتفا ننموده نقشه ای طرح کردند که تا آخرین روز حکومت بدست ستمگران و نااهلان بیافتد، لذا از هرگونه تغییر و تبدیلی در اصول حکمرانی اسلام و احکام الهی مضایقه نداشته و با واژگونه نمودن مقررات اسلامی مسیر اسلام را تغییر دادند

ولی خدا نخواست. "يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُنِيرٌ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ" دست توانای حق همیشه راه را برای طرفداران حق باز می گذارد و آنچنان جلوه گری میکند که جای هیچگونه شبهه و تردیدی نمی ماند، تا آنکس که نظری جز رسیدن بواقع ندارد بتواند به هدف خود برسد و دچار اشتباه نگردد، راستی عجیب است پروردگار متعال در هر عصر و زمانی مردانی را بسیج میکند که حقایق را با صورتی روشن و منطقی گویا در اختیار انسانها بگذارند و به نسل آینده واقعیات را تحویل دهند و چه بسا افرادی که خود در جبهه مخالف گام برمیدارند ناخودآگاه خود حامل حقایقی میشوند که هر بیننده ای را دچار تعجب می نمایند، این خود معنای سیاست آسمانی است که آفریننده جهان هستی برای نظم آفرینش راهنمائی انسانهای آزاد و مختارپیش بینی

نموده و هرگز نمیتوان این ضابطه اساسی عالم خلقت را عوض نمود و با این سنت الهی مبارزه کرد. " لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا" -

خوشبختانه علماء اسلام و ارباب تحقیق از صدر اسلام تاکنون در همین زمینه تحقیقاتی عالی داشته و در کتب فریقین متناسب در موارد عدیده و در مناسبات زیادی مطالبی را آورده اند و دانشمندان میتوانند در نوشته های آنها که بزبانهای مختلف نوشته شده مراجعه نمایند و حقیقت را دریابند، در موارد مختلف به هدف خود برسند

عالمی بزرگوار و محقق عالی مقام که خود از بیت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) میباشند (مرحوم آیه الله قزوینی) با قلم توانای خود این رویداد را تحقیق نموده و با زبان عربی در اختیار گذارده اند و پس از او هم مردان اهل فضل و تحقیق درباره آن تحقیقاتی نموده و نتیجه زحمات آنها بوسیله فاضل گرامی جناب آقای مقدسی که حقا زحمتی بسزا کشیده اند به وسیله عالمی دلسوخته که خود از نسل رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) است (جناب آقای سید مرتضی رضوی) بدست اینجانب رسید، خدا خواست کوچکترین خدمتکاری مورد عنایت قرارگیرد و خدمتی باو محول گردد بحمد الله والمِنَّةُ با کمک دوستان مخصوصا دوست گرانمایه فقیدم مرحوم آیه الله

ص: 23

حاج آقا باقر قمی تغمده الله بغفرانه بطبع رسید و چون مورد استقبال قرار گرفت مکرر انتشار یافت، دوستان اصرار داشتند این اثر نفیس بفارسی ترجمه گردد تا جوانان هشیار و بیداریکه پیوسته بدنبال تحقیق گام بر میدارند از آن استفاده نمایند و حقایقی را درک کنند، در اینجا حجة الاسلام آقای حاج سید احمد علم الهدی که براستی دانشمندی دلسوز و علاقمندی با اخلاص میباشند، متن کتاب را با قلم شیوای خود بفارسی ترجمه نمودند و در اختیار گذاردند، خوشبختانه مقارن رسیدن کتاب دوست عزیز جناب آقای حاج آقارضا عماد زاده بنیان گذار حسینیه عماد زاده در اصفهان که راستی بر اخلاص او غبطه میخورم درخواست نمودند که این کتاب را با مقدمه ای چاپ کنم و در اختیار فارسی زبانان قرار دهم تا با عنایت

پروردگار موجب شود حسینیه در طول زمان مرکز پخش معارف اسلامی قرار گیرد

خدا را شکر که مشمول عنایات پیشوایان دین قرار گرفته و حضرت ولی عصر

ارواح فدا شده خدمتی پس از خدمت ارجاع میفرمایند و خود وسائل آنها را بنحو احسن فراهم میکنند " مَا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنك " پروردگار را همانطور که عنایتی میفرمایی که کاری بنفع دین و مسلمین انجام شود، توفیقی لطف

فرما که خلوص در کار حاصل گردد تا فرآورده های زحمات شبانه روزی ذخیره روز باز پسین گردد و به مرد می که با یکدنیا اخلاص در برنامه های مؤسسه کمک مادی و معنوی مینمایند و دانشمندانی که با تقدیر وارجاع کار و طرح سازنده ما را یاری میکنند خود پاداشی در خورد مقام ربوبیت عنایت فرما ،

برای کتاب فذک مقدمه ای تحت عنوان الرسول والشیعه نگاشته و اخباری که از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نسبت به شیعه رسیده و بزرگان سنت و جماعت آنها را نقل نموده بضمیمه افکار و اقوال آنها در آنجا آورده ام و خوشبختانه بسیار مورد توجه قرار گرفته ولی چون در اینجا کتاب مفصل میشد چنین صلاح دیدند که مستقلاً چاپ شود ، ولی دو یادداشتی که در سفر اخیر مصر ازد و عالم بزرگ که سمت شیخوخیت ازهر را داشته اند گرفته شده عیناً درج میگردد ،

شهادت مولا ابی الحسن الرضا علیه السلام

1398 قمری

حسن-سعید

کتابخانه و مدرسه چهل ستون مسجد جامع طهران

ص: 25

پیشگفتار مترجم

دروود بر انسانهای حقگو و حقیقتجو

.سلام بر افکار روشن و نورافکن بر حقایق تاریک تاریخ .

رحمت . بر قلمهای رسا و ارزنده ای که عوامل بنیانی و تاریخی انحطاط مسلمین را بر صفحات خالص و روشن ظاهر میسازند

این پرسش در تمام جوامع و ملل اسلامی در همه افکار پیرو جوان می چرخد، وبدون پاسخ مغزها را بگور می سپارد :

ما در روزگار پیشین بر عموم قدرتهای مادی و نیروهای قلدران سه امپراطوری حکومت داشتیم

ما در روزگار کهن شرق را بغرب متصل نمودیم ، غرب را در تحت فرماندهی شرق قراردادیم ،

ما در زمانهای قبل بذرعلم و صنعت را در مغرب زمین کاشتیم، ما در دورانهای توحش و جاهلیت سایر قبایل و ملل سازنده تمدن جهان بودیم.

ما در کرسی تدریس جهان ادب و اخلاق بدگران می آموختیم، ما - در گذشته گرد نکشان و جنایتگران نسل بشر را درهم کوفتیم

اما امروز:

در چنگال حوادث ذلت بار اسیریم.

دستخوش امواج فساد و کج رویهای اخلاقی گشته ایم، بازیچه استعمار قلدران و زورگویان جهان قرار گرفتیم، لقمه ای هستیم که هر حلقوم جنایت ما را فرو میبرد قربانی سیادت ها و آقائی های بیگانگان واقع شده ایم.

چرا؟

بعضی در مقام پاسخ باین پرسش ها کتاب مینویسند: و قلم فرسائی میکنند: جواب میدهند: علت همه این سقوطها اختلاف ملل مسلمان و عدم وحدت و یگانگی آنها است،

این خود يك درد از دردهای ما هست، که در ردیف سایر عناصر انحطاط

ص: 27

ما در میآید ، و علت نیست

برخی دیگر در مقام پاسخ میگویند: چون شهوت پرستی ها و ماده دوستی ها در بین ما زیاد شده و از معنویت دین چشم پوشید ایم و انسانیت و اخلاق اسلامی را زیر پا گذارده ایم لذا بیچاره و پریشان بسر میبریم

این هم مثل پاسخ اول بیان علت نیست، بلکه شهوت پرستی ملل مسلمان خود دردی از دردها است، و یکی از اعضاء تشکیل دهنده پیکر انحطاط و سقوط مسلمین بحساب میآید ، و خود آن هم معلول

علتی است ،

باید علت انحطاط و سقوط مسلمانان را در ماجراهای ریشه دار تاریخی بررسی کرد

آنچه مسلم است، اینستکه: هر ملتی سازنده سرنوشت اجتماع بعد از خود است، و سرنوشت او ساخته شده جامعه پیش از اوست .

بعبارت دیگر باید گفت :

ما مخلوق سلف و خالق خلفیم

پس باید ریشه و عامل سرنوشت امروز خود را در حوادث و پیش آمد

ص: 28

های گذشته تاریخ بررسی کنیم، و با تجزیه و تحلیل سابقه تاریخ عوامل نکبت امروز زندگی را تشخیص دهیم

اگر د نبال این جوی روان فساد و ذلت مسلمانان را بگیریم و بعقب برگردیم، عوامل خواری و نکبت در هر زمانی را معلول عواملی در زمان گذشته متصل بان زمان میبایم، تا آنجا که به ارقام سنگین تجاوز

و تعدی حکومتهای عباسی و اموی منتهی میشویم، و در نتیجه ریشه ذلت و پریشانی را از انحراف رهبری اسلام از مسیر مقدس شوکراسی (حکومت خدا بر مردم) خواهیم یافت،

ذلت مسلمین معلول تجاوزات و تعدیات جنایتگران و غاصبین است، سلسله تجاوز و غصب و چپاول و حق کشی را اگر از امروز شروع کنیم و بعقب برگردیم اولین تجاوز و حق کشی که در تاریخ اسلام بعد

از رحلت پیامبر عزیز (صلی الله علیه وآله) اتفاق افتاد، غصب و چپاول فدک بوسیله دستگاه حکومتی ابی بکر بود، این اولین تجاوز و چپاول آمد و آمد تا اینکه در امروز بهزاران رقم تجاوز و جنایت نسبت بملت مسلمان منجر شد.

پس غصب فدک را باید عامل همه تجاوزات و جنایات و چپاول گریها

که در اجتماع مسلمانان رخ میدهد و ملت‌های اسلامی را در منجلاب ذلت و خواری قرار داده، دانست

برخی از اشخاص کوتاه فکر چنین می‌پندارند: که بحث و گفتگو در پیرامون این قبیل موضوعات بی نتیجه است، وقضاوت در مورد يك حادثه ای که در هزار و چهارصد سال گذشته اتفاق افتاده بدرد

ملت بی سامان امروز مسلمان نمی‌خورد

بعضی دیگر در این مورد لهجه تندتر و منطق خشن‌تری دارند مدعی هستند: اینگونه مباحث علاوه بر اینکه در اجتماع امروز مسلمان دردی دوا نمیکند، ضربه هم میزند، و وحدت و یگانگی مسلمین را

(که از آن اثری و حتی پرهیزی هم نیست) برهم میزند وجود این افراد قشری و سطحی هم در اجتماعات مسلمین یکی از شئون انحطاط و بدبختی ملت‌های اسلامی است، مردمی که تنها بلفظ و کلمه "اتحاد" می‌چسبند و درپای این کلمه فقط بدون توجه بحقیقت آن تمام مقدسات اعتقادی خود را بباد میدهند، درست مانند کودک بازیگوشی هستند که او را با يك اسباب بازی ساده و بی ارزش میفریبند، باواژه های مقدس و فریبانی که استعمار بدهان

ص: 30

و برسرزبان آنها میاندازد فریب میخورند، و ابزار اجرای منویات شوم استعمار میگردند

در تحت عنوان واژه مقدس (وحدت ، اتحاد) آنها را می فریبد و خود آنانرا سمبل اختلاف و نفاق و دوئیت در بین اجتماع كوچك شیعه قرار میدهند که حتی وحدت در این اجتماع كوچك را بوسیله آنان از بین ببرند ، و خود شیعه را بدسته جات مختلف و احزاب گوناگون متفرق کنند

باید باین عده گفت : اولاً بحث از حوادث گذشته تاریخی صرفاً به عنوان قضاوت در یک ماجرای سابق نیست، بلکه این بحث آنهم بصورت تجزیه و تحلیل بزرگترین نتیجه و فایده اش تشخیص ریشه فساد و ذلت و نکبت اجتماعات اسلامی امروز است ، و خودتشخیص درد نیمی از معالجه و درمان محسوب میشود

ثانیاً: این مطلب ضربه ای بوحدهت اسلامینمیزند ، بلکه موجد وحدت و یگانگی ملل متفرق مسلمان است، زیرا اگر بنا باشد روزی عموم ملت‌های مسلمان بخواهند اختلافات خود را کنار بگذارند و دست یگانگی و وحدت را با یکدیگر بفشردند، آیا باید در آن روز حق را

ص: 31

تشخیص داده باشند؟ و همه پیرامون کلمه حق اطراف هم اجتماع کنند و با هم متحد شوند؟ یا خیر؟

اینگونه مباحث حق را بارز میکند و ممیزات فرق و طوایف مختلف مسلمان را از بین میبرد

خوشبختانه امروز روزی نیست که افراد مسلمان بخواهند در پیرامون مسئله فرد پرستی از یکدیگر فاصله بگیرند، و صرفاً به عنوان تعصب ورزی درباره افراد مجهولی که جزنامی از آنها در گوشه تاریخ اثر دگر

در جهان ندارند با برادران مسلمان خود بجنگند و مبارزه کنند بلکه اگر یک قلم توانا و یک فکر برازنده با حفظ اصول انصاف و حقگوئی بتواند از صورتهای ماسک زده عده ای که در دید برخی مغزها با چهره معصوم جلوه کرده اند، در حالیکه در حقیقت دیو پدیدآورنده جنایت دیروز و امروز بوده اند پرده بردارد و ماهیت آنها را با استدلال و تحلیل کامل معرفی کند: آنگاه است که حق روشن میشود و عموم مذاهب مختلف اسلامی به عنوان حق گرائی اطراف مشعل مقدس حق مجتمع میگردند و دست وحدت و برادری یکدیگر را میفشردند

هم اکنون در گوشه و کنار اجتماعات گوناگون اسلامی بعضی چهره

ص: 32

های درخشنده همچون "استاد عبد الفتاح عبد المقصود" تابندگی دارد که در مقام اظهار حق و سخن از حقیقت از طریق تجزیه و تحلیل گذشته تاریخ از هر نوع جاهلانه دریغ نمیکنند، و در این مسیر مقدس

در برابر همه نامالایمات و طعن‌ها و شکنجه‌های افراد مغرض مقاومت می‌ورزند

وجود این سیمای درخشان نورامیدی در دلها می‌دمد: که مجاهدات پیگیر این مردان حق پرست می‌رود تا روزی حقیقت را از نظر تمام دیدهای مختلف اسلامی روشن کنند، و همه مسلمانان از هم دورافتاده را اطراف یکدیگر مجتمع سازد

گذشته از تمام این مطالب امروز ما در دنیای زندگی میکنیم که همه اجتماعات مختلف و نژادهای گوناگون با هم مرتبط و بیکدیگر متصل اند، و ما بحکم وظیفه وجدان و دین موظفیم عموم افراد را از

طبقات مختلف بدین مقدس اسلام و پیروی قرآن کریم دعوت کنیم.

هنگامی که یک فرد روشن فکر و دانشمند غربی را باین اسلام دعوت کنیم: در پاسخ بما میگوید: من حاضر نیستم مثل مردم صد سال گذشته لباس بپوشم و خانه بسازم، تو میگوئی برگرد از مکتب هزار و چهار

صد سال پیش پیروی کن، مگر این مکتب برای زندگی بشر چه دارد؟ که مکتبهای علمی و فلسفی امروز

دارا نیست، و مگر این مکتب چگونه رهبر و استادی دارا است که در دانشگاهها و اکادمی های علمی و

مکتبهای سیاسی دنیای امروز همانند او را نمیتوانیم بیابیم؟

ما در لحظه اول نمیتوانیم عموم حقایق و برنامه های ارزنده قرآن را برای او مشروحا عنوان کنیم، پس باید از اسلام آموزگار و رهبری برخ او بکشیم که دنیا همانند آنرا بخود ندیده و ندارد. اما شخص اول اسلام پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) درست مورد قبول این فرد روشنفکر است، می آئیم به شخص دوم و سوم، میگوید شخص دوم این مکتب بشهادت تاریخ يك عرب بیسوادی بوده که کوچکترین اثر علمی از او در جهان وجود ندارد من يك فرد دانشمند چگونه خود را تسلیم دستورات و فرامین چنین موجود بیسوادی کنم، اینجا برای روشن شدن حقیقت اسلام مجبور هستیم ثابت کنیم آن عرب بیسواد که تو او را شخص دوم اسلام میداننی او شخص دوم نبوده است بلکه او يك فرد قلدری بوده که براساس زور

و شیطننت بر اریکه قدرت اجتماع اسلامی تکیه زده بود، و پس از وی هم دو نفر از دستیاران او حکومت را بجنگ گرفته اند، شخص دوم اسلام

ص: 34

و دومین رهبر ولیدرمکتب قرآن علی بن ابیطالب (علیه السلام) است که پیشگونیهای علمی وی را دنیا پس از هزار سال باچشم دیده است ، پس برای اینکه اسلام غذای مناسب خوارک افکار برازنده و دانشمندان امروز قرار گیرد: ما مجبوریم این چهره های تاریک که در صدر اسلام با استمداد از زور و شیطنت روی کار آمده اند با نیروی تحلیل و تجزیه تاریخ آنها را کنار بزنیم، و جبهه های مقدس و یاک درخشان اهل بیت

پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را برخ جهانیان بکشیم

در خاتمه خوشوقتم که این توفیق از دربار ولایتمدار ولی الله الاعظم حجة بن الحسن العسکری ارواحنا فداه باین حقیر عنایت گردید فرمان دوست دانشمندم (جناب سید مرتضی رضوی مدیر محترم مکتبة النّجاح) را امثال نمودم و با قلم نارسای خود این کتاب پاراجی که چکیده بزرگ مغز برازنده اسلامی (علامه فقید سید محمد حسن قزوینی) است ترجمه میکنم ، و حضرت حجه الاسلام والمسلمین جناب آقای سعید

مؤسس محترم مدرسه و کتابخانه چهل ستون که در نشر معارف اهل البیت همواره موفق اند به نشر آن اقدام خواهند فرمود

ع 2 - 1397 ه ، ق تهران - سید احمد علم الهدی

ص: 35

مقدمه

اشاره

نویسنده بزرگ اسلامی

استاد عبد الفتاح عبد المقصود

ص: 36

برادر گرامیم (آقای سید مرتضی رضوی) از من خواست که با تلاش در تنظیم کلامی چند به عنوان مقدمه برای این کتاب : شرافتی را جهت خود حیازت کنم، هرچند، این کتاب را نیازمند به تقدیم مقدمه ای نمی بینم که اهمیت و عظمت آنرا معرفی کند

در اینجا اقدام باین مطلب را بکلمه "اُکابِدْ" (تلاش بسختی) تعبیر کرده ام و جدا هم همین معنا با تمام جهت در این مورد صادق است ، زیرا بررسی موضوع فدك از دور و نزدیک حقا مطلب مشکلی است و تجزیه و تحلیل آن فوق العاده مشقت دارد .

چگونه میتوان گفت بررسی اینگونه امور مشکل نیست در حالیکه انسانی که بخواهد این چنین مسائلی از امهات تاریخ را که مالا مال از مبادی اعتقادی است و مورد درگیری های شدید شده است مورد

تحلیل قراردهد: همچون فردی است که بر فراز دره عمیق برشته ای

آویزان گشته که از موی باریک ترواز لبه شمشیر برنده تراست ، اگر آن رشته قطع نشود و او بحضیض دره پرتاب نگردد : مسلّم از جراحت های کشنده وزخمهای سوزنده سالم نخواهد ماند

اصولا برنامه من اینستکه هیچگاه در بررسی اینگونه امورغلو نمی ورزم ، ولی در بحث و گفتگو در این سنخ مطالب تجربه عمیقی بدست دارم، هرگاه در خصوص این قبیل موضوعات حق سرودم و در این سنخ موارد به عنوان تحقیق وارد شدم و غور نمودم : از حق یابی فارغ نگردیدم، مگراینکه مورد طعن و نقد يك عده افراد قشری و ظاهرین قرار گرفتم. "خدا از گناه آنان بگذرد".

آن مردمی که چنین پنداشته اند: اجرای هرگونه برنامه فکری ، بررسی آزاد، ملتزم شدن بمنطق عقل ورسیدگی بمسائل مهمی که بنیان گذار سرنوشت اسلام بوده است. انحراف از جاده راست و طریق صحیح است

عموم اتهاماتی که دشمنان بمن نسبت داده اند، و همه طعن ها وطردهائی که از اجتماع متظاهر و قشری دیده ام تمام بخاطر این بوده که در کتاب " الامام علی بن ابیطالب(علیه السلام) " در مقام -

استقراء وقایع گذشته و بررسی سرچشمه حوادث تاریخ به بیان علل و فلسفه های جریانات پرداختم ، و به سخن و گفتار اشخاصی اتکاء نمودم که در بن این حوادث می جوشیدند، و درپدید آوردن آنها سهیم بوده اند

چون سخن و تحقیق من در آن کتاب به نظریه خاصی درباره بعضی از اصحاب و معاصرین پیغمبر (صلی الله علیه وآله) منتهی شد ، که خود آن افراد پیش از قرونها باین حقیقت اقرار کرده بودند ، وعین این مطلب را اعلان فرموده بودند، در عین حال از این جمعیت دورا از فکر عده ای از نویسندگان تازه بدوران رسیده که قلم آنها چهره خشمگین تهاجم را بخود گرفته است ، بمن حمله نمودند ، و با من دشمنی ورزیدند، و نسنجیده سخن گفتند و بمن نسبت دادند : که در برابر شخصیت جمعی از پیشکسوتان ؛ چون ابی بکر، عمر، عثمان

معاویه ، ابن عاص و غیره که در اجتماع اسلام دارای موقعیت سیاسی بوده اند سرکشی نموده ام .

اولا من نمیدانم عصمت این شخصیتهای تاریخ مورد گواهی چه کسی بوده؟

ص: 1

ثانیا : خدا را شاهد میگیرم که من در مقام بحث تحلیلی از تاریخ بنیانی اسلام اگر متعرض گوشه هائی از زندگی این افراد شده ام . غرضم اهانت و اعمال کینه و بغض نسبت بانان نبوده است ، بلکه چهره تاریخی اینگونه افرادی که در گذشته تاریخ دارای ضایعات بوده اند بایک قلم انتقاد رسم نموده ام نه بایک قلم حق کشی . و در مقام بررسی سرگذشت آنان مقرون بحق سخن گفته ام ، واگر از آنها اثری نقل نموده ام جزعین گفتار خود آنان نبوده است ، و در مقام بیان آراء و عقاید آنها تأویلی ننموده ام ، و عقاید ایشان را از گفتار و اقرارشان بر حسب آنچه که در مدارك معتبر وجود دارد صریح نقل کرده ام ،

با این کیفیت: بچه دلیل دشمنان مرا سرزنش میکنند؟ و بمن نسبت گناه میدهند؟ من گناهی در حق این افرادی که آنان ایشان را معصوم میدانند مرتکب نشده ام .

آری . انکار نمیکنم، اگر من بیعضی از عیوب و ناروائی برخی از تصرفات این رجال تاریخ اشاره کرده ام : صرفا به عنوان نقل تاریخچه و تحلیل موضوع از زبان و گفتار آنها بوده است که خود اعتراف

ص: 2

نموده اند، و تازه اینگونه مطالب را بایک بیان متین و مودب در مقام استدلال مورد بحث قرار داده ام .

ولی چه باید کرد؟ دشمن مغرض است،

در هر حال گذشته را از یاد میبرم، و با تمام رنج و مشقتی که در این حقگوئی برای خود پیشبینی میکنم خواسته برادرم (جناب رضوی) را بر می آورم، و از فراز این دره پرخوف و خطر بروی این رشته از موی باریکتر و از لبه شمشیر برنده تر عبور مینمایم، شاید بتوانم حقی را با سخن ظاهر سازم،

برترین شرافتها برای من بس این. کتاب عزیزی که محرومیت زهرا (سلام الله علیها) را در مورد حق مسلمش ثابت میکند بقلم من تصدیق یابد، کتاب فدک را مورد دقت قرار دادم و آن را مالا مال از سندهائی یافتم که در مقام اثبات مطلبی است که نیازی باثبات ندارد،

پس چگونه مقدمه ای در ابتدای آن تقدیم کنم که شایسته معرفی این کتاب باشد، و خواننده آنرا بطوریکه سزاوار باشد بر مطالب آن آگاه گرداند

باید بگویم مقدمه این کتاب از نظر معرفی : خود کتاب بزرگی لازم

ص: 3

دارد پس چند سطراندك از نظر تقدیم كفايت نميكنند ، و نميتواند اين يكي دو صفحه اين كتاب را آنچنانكه شايسته است تعريف كند

آرى . اين چند جمله كوتاه توانائى ندارد كه : روشنگر مطالب كتاب باشد ، وشعاع فكرى خواننده را با ملايمت بدرك حقايق آن نزديك گرداند، و با چند جمله كوتاه نميتوان مطلب را در چهارچوب گفتار عقلى ساده اى قرارداد كه مخالف و موافق از آن بهره بردارى كند سخن ما اينست :

زمين فدك (چه آنرا اعطائى پيغمبر (صلى الله عليه وآله) يا ميراث رسول الله بدانيم) در هر حال آن حق مسلم و خالص زهرا (سلام الله عليها) بوده است و بهيچوجه اين مطلب قابل ترديد نيست

اگر در مناقشه ابى بكر با زهرا (سلام الله عليها) دقت شود : اين مطلب بدست ميآيد كه ابى بكر ادعاى فاطمه (سلام الله عليها) را باينكه فدك اعطائى پيغمبر (صلى الله عليه وآله) است: انكار نميكرده، بلكه از پذيرش ادعاى زهرا (سلام الله عليها) از اين جهت امتناع مى ورزیده است كه بيته فاطمه (سلام الله عليها) را ناقص مى دانسته چون عدد شهود كامل نبودند، و يا اينكه بكيفيت شهود اعتراض داشت ، بعضى پنداشته اند كه در اين خصوص اشكالى بر ابى بكر نيست-

ص: 4

زیرا امتناع وی یا بجهت نقصان در شهادت بود ، چون شهادت يك زن (ام ایمن) و يك مرد (علی) کفایت نمیکرد ، و در اینجا شهادت يك زن دیگر هم لازم بوده است .

یا امتناع وی از این جهت بوده که به حجیت گواهی شوهر و فرزندان اعتنائی نداشت

اینجا پنداشته اند : که در هر دو صورت بروی ایرادی نیست ، اما - بنا بر مبنای اول : بجهت اینکه ابی بکر ظاهر قانون اسلام را رعایت نمیکرده که باید شهود دو مرد ، یا يك مرد و دوزن و یا چهار زن باشند

همچنانکه خدا میفرماید : **وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشَّهَادَةِ (1)** - طلب گواهی کنید از دو شاهد از مردانتان و اگر نیافتید پس يك مرد و دوزن از کسانی که خوشنودند از گواهان - و اما بر مبنای دوم : با اینکه فاطمه (سلام الله علیها)

وعلی (علیه السلام) و حسنین (علیما السلام) خانواده ای هستند که بنص صریح قرآن خداوند پلیدی را از آنان دور فرموده و آنها را پاک و پاکیزه ذاتی قرار داده است، ولی در عین حال در اینجا ابی بکر با عدم پذیرش شهادت

ص: 5

این بزرگواران شئون برابری و مساوات اسلام را رعایت کرده و آنها را با تمام عزّت و عظمت در ردیف سایر مسلمانان دیده است که ممکن است در گفتار آنان خدشه و یا شبهه کرد (1) همچنانکه وقتی در خدمت - پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نسبت باجرای حد سرقت در مورد یکی از اشراف زادگان شفاعتی شد، حضرت سخت برآشفت و فرمود: "لَوْ سَرَقَتْ فَاطِمَةٌ لَقَطَعْتُ يَدَهَا" - اگر فاطمه (سلام الله علیها) دختر محمد (صلی الله علیه و آله) دزدی کند - دست او را قطع میکنم -

در هر حال قدر مسلم اینستکه فدک ابتداء ملک پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بود و ازدو حال خارج نیست: یا قبل از وفات خود آنرا به فاطمه (سلام الله علیها) بخشیده است، در این صورت ملکیت فدک به زهرا (سلام الله علیها) تعلق داشته و یا اینکه تا هنگام مرگ در ملک حضرتش باقی بوده، در این صورت هم باید زهرا (سلام الله علیها) آنرا ارث ببرد.

ص: 6

1- البته برخوانندگان عزیز پوشیده نیست که "جناب استاد" در این بیان خود سهل انگاری فرموده اند و شاید خواسته اند حرمت انتساب خود را بطرفداران خلفاء سه گانه حفظ کنند، انشاء الله در خود کتاب ثابت خواهد شد که زهرا (سلام الله علیها) متصرف فدک بود و متصرف نباید اقامه شهود کند

اگر در اینجا گفته شود: فدك میراث زهرا (سلام الله علیها) نبود، زیرا متروکه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) صدقه است "

سزاوار است سؤال کنیم: اگر فدك صدقه بود، چرا خود پیغمبر (صلی الله علیه وآله) قبل از مرگ آنرا بفقراء نداد؟ و یا برسر فقراء تقسیم نکرد؟ در حالیکه هنگام مرگ رسول الله (صلی الله علیه وآله) چند درهمی پول سیاه از حقوق فقراء در نزد پیغمبر (صلی الله علیه وآله) باقی مانده بود که حضرت بکسان خود دستور فرموده بود: آنرا در راه خدا بر فقراء تقسیم کنند، و این مطلب مورد اهمال واقع شده بود، پیغمبر (صلی الله علیه وآله) پرسید: آیا آن پول را بفقراء تقسیم کردید؟ گفتند: خیر. حضرت سخت بر آشفت، پول را طلبید، و آن چند قطعه پول سیاه را در کف دست خود می گردانید و می فرمود: چه گمان میبرد محمد (صلی الله علیه وآله) بخدای خود در صورتیکه پروردگار را ملاقات کند در حالیکه این حق فقراء در نزد او باقی مانده باشد سپس دستور فرمود: بزودی آنرا تصدیق کردند"

آیا ممکن است بگوئیم؟ پیغمبری که از چند درهم پول سیاه صدقه غفلت نکرد و آنرا باهش رسانید، از چنین ثروت کلان و هنگفتی غفلت فرموده و آنرا به مستحقین رد نکرده است؟

گذشته از این ممکن است گفته شود: صدقه در اموال منقوله است، همچنانکه در قرآن کریم میفرماید: "وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا" (1) - آن کسانی که طلا و نقره را احتکار می کنند و در راه خدا انفاق نمی نمایند - در این آیه افرادی مورد سرزنش اند که طلا و نقره (ثروت منقول) را در راه خدا صدقه نمیدهند، و افرادی که مالک اند و املاک (ثروت غیر منقول) خود را انفاق نمیکنند مورد مذمت قرار نگرفته اند، پس معلوم میشود صدقه منحصر باموال منقول است

پس اگر ایی بکر را راستگو بدانیم و حدیث او را صحیح فرض کنیم: باید بگوئیم هنگام مرگ رسول الله (صلی الله علیه وآله) فدک ملک آنحضرت نبود، بلکه ملک دخترش بوده است،

و در خصوص فدک پس از مرگ پیغمبر (صلی الله علیه وآله) به عنوان ارث آنحضرت هیچ یک از افراد ورثه رسول الله (صلی الله علیه وآله) با زهرا (سلام الله علیها) منازعه نداشتند، هم چنانکه این مطلب در تاریخ ثبت شده است، (2)

ص: 8

1- سوره توبه: آیه: 34

2- مرحوم علامه محقق شیخ محمود ابوریه در کتاب "ابوهریره شیخ المضیره" چاپ سوم صفحه 169 مینویسد: در مجله "الرساله" که در مصر منتشر میشد در شماره "518 سال یازدهم" درباره ایی بکر از دیدگاه زهرا (سلام الله علیها) در موضوع فدک مقاله ای نگاشتیم که قسمتی از آنرا در اینجا نقل میکنیم: "بر فرض که در مورد حدیث لا - نوزث ما قائل شدیم که خبر واحد ممکن است مخصّص حکم کتاب که قطعی است قرار بگیرد، و این مطلب هم ثابت است: که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرمود ما پیامبران ارث نمیگذاریم در عین حال ابوبکر میتواندست که فدک را به زهرا (سلام الله علیها) واگذار کند، زیرا امام میتواند بعضی از ثروتهای عمومی را ببعضی از اشخاص اختصاص بدهد، همچنانکه خود ایی بکر بعضی از متروکه های پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را بخصوص زبیر بن عوام و محمد بن مسلمه واگذار نمود، و عثمان بن عفان همین فدک را در زمان حکومتش به مروان حکم واگذار کرد، با اینکه این فدک طبق نص ایی بکر صدقه بود و بعموم فقراء تعلق داشت

سخن بیش از این در این مقام موجب اطاله کلام میشود و مطلب از حدود مقدمه خارج خواهد شد ، امید است پروردگار توفیقی عنایت فرماید که مشروح تر از این، موضوع را با تفصیل مورد گفتگو قرار

دهیم.

عبد الفتاح عبد المقصود - اسکندریه

دسامبر - 1975م

ص: 9

مقدمه

محقق دانشمند

جناب آقای مقدسی

ص: 11

پیامبر (صلی الله علیه وآله) از جهان رخت بریست و با دستیاری حزب کودتاچی ابوبکر بر حکومت اسلامی مسلط شد. بنی هاشم و پیروانشان از سر فرود آوردن در برابر هیئت حاکمه امتناع ورزیدند، و در نتیجه دستگاه حکومتی ابی بکر باین فکر افتاد که در برابر مخالفین رژیم تازه تا آنجا که ممکن است در مقام نیروبخشی خود و ناتوان ساختن دشمن فعالیت کند

البته مسلّم است مهمترین عواملی که در نیروبخشی افراد موثر است موضوع اقتصاد و ثروت مادی است، لذا دستگاه حکومتی با تمام قدرت به عنوان تقویت خود و تضعیف دشمن پرفرازترین گامها را برداشت

فدك (که عبارت از فیی اسلامی و سهم پیامبر (صلی الله علیه وآله) وذوی القربی بود) مورد تصرف وی قرار گرفت، و البته دردانه دختر رسول الله (صلی الله علیه وآله) که از همه بیشتر در این مورد سهم بود به عنوان حق یابی در طی سه ادعا قیام فرمود، ادعای اعطائی پیامبر (صلی الله علیه وآله)، ادعای میراث، ادعای

ولذا در این مورد اخبار بسیار کمی بدست رسیده، و تازه این اخبار جزئی هم دستخوش هوس بازی یکعده قدرتمند و بازیچه سیاستهای زمان بوده است،

در عین حال با تمام این مشکلات کوشش میکنیم: با در نظر گرفتن اصول شرعی اسلامی در این گونه محاکمات و استناد با خبری که در این مورد بدست داریم بتوانیم از روی حق پرده برداریم، و در این

منزعاتی که بین یگانه شاهدخت اسلام (زهرا) و چپاولگران ثروتش اتفاق افتاده صاحب حق را بشناسیم، هم اکنون بر حسب ترتیب تاریخی جریان ادعاهای سه گانه فاطمه (سلام الله علیها) را مورد بحث قرار میدهیم

ص: 13

سهم ذوی القربی (البته حزب کودتاچی در مقام توقیف حق مسلم فاطمه (سلام الله علیها) باکمال قدرت مقاومت نمود

آری آن جنایت گری که مقام مقدس خلافت و حکومت تنوکراسی اسلام را (با آن سفارشات اکید پیامبر (صلی الله علیه وآله)) غصب کند، دیگر چپاول کردن مال و ثروت دختر پیغمبر (صلی الله علیه وآله) و پایمال نمودن بینة وحق روشن آنجناب برای وی کار ساده ای است، و چندان اهمیت ندارد،

آنچه مهم است اینستکه ما در این زمان پس از چهارده قرن با این روشنگری جهان افکار و مغزهای بشری بسادگی نتوانیم حق را در لفافه شبهات این ادعاهای سه گانه که نتیجه عدم دستیابی براخبار این محاکمات است، به بینیم.

و این دو سبب دارد: 1- بجهت اینکه قاضی در آن هنگام شخص مجرم و دشمن بود که کاملاً بر اوضاع تسلط داشت

2- تاریخ نگاران گذشته یا بر اثر بغض و کینه ای که نسبت به فرزندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) داشته اند و یا بر اثر وحشتی که از قدرتهای حکومتی زمان آنها را فرا گرفته بود از طرح اینگونه مباحث تاریخی خود داری میکردند

ص: 14

1- فدک : اعطائی رسول الله

این ادعا در پیرامون این مطلب میچرخد که زهرا (سلام الله علیها) مدعی شد پیامبر (صلی الله علیه وآله) در زمان حیات خود فدک را بوی اعطاء کرده است، فدک: قریه ای بود که از مدینه باندازه دوسه روز راه پیمائی فاصله داشت، قسمتی از اراضی آن کشاورزی و حاصلخیز بود و بقیه بصورت باغستانهای خرما درآمده بود که در وسط آن چشمه فورانی وجود داشت (1) و درختان خرمای آنرا باندازه درختان خرمای کوفه در قرن ششم هجری تخمین زده اند (2) مجموع عایدات سرتاسری آن در سال از 24 هزار تا 70 هزار دینار طلا نقل شده است (3) و ممکن است این اختلاف نقل برحسب اختلاف درآمد آن در سالهای مختلف بوده است

ص: 15

1- معجم البلدان حموی (ماده فدک)

2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 16 ص 236 چاپ حلب

3- کشف المحججه ابن طاووس ص 94

تا سال هفتم هجرت عده ای از یهودیان در فدک ساکن بودند و از درآمد آن استفاده میکردند، در سال هفتم هجری برحسب پیمان شکنی یهود خیبر با مسلمین ، پیغمبر (صلی الله علیه وآله) دستور پیکار با یهودیان
خیبر را صادر کرد ،

سربازان مسلمان هفت حصار قلعه خیبر را محاصره نمودند و چند دیوار آن را فتح کردند، دو حصن آن باقی ماند که ساکنین خیبر امان طلبیدند . (1) پیامبر (صلی الله علیه وآله) آنها را امان داد آنها از قلعه خارج شدند و تمامی ثروت و خانه ها و املاک مزروعی خود را بمسلمانان واگذار کردند و بطرف شام هجرت نمودند

این پیروزی مسلمانان ترس شدیدی در یهودیان فدک ایجاد کرد، از آنطرف پیامبر (صلی الله علیه وآله) شخصی را به نزد آنها فرستاد و آنان را باسلام دعوت فرمود ، آنها از مسلمان شدن امتناع ورزیدند، ولی با پیغمبر (صلی الله علیه وآله) قرارداد بستند که نصف اراضی و باغستان های فدک را به پیغمبر (صلی الله علیه وآله) واگذار کنند، باین شرط که کشاورزی و برداشت محصول در تمام این اراضی (چه در نیمه سهم خود آنها و چه در نیمه مربوط به پیغمبر (صلی الله علیه وآله)) بمباشرت آنان باشد، و آنها محصول چیده شده نصف ملك فدک و

ص: 16

یا قیمت آن را به پیامبر (صلی الله علیه وآله) بپردازند، و هرگاه که مصلحت اسلام بر حسب صوابدید رسول الله (صلی الله علیه وآله) اقتضا داشت بکلی آنها از این سرزمین جلای وطن کنند، و پیامبر (صلی الله علیه وآله) معادل املاک و خانه های آنان در هر کجا که اراده کند آنها باشند ملک و خانه بدهد .

هم زمان با تصویب این قرارداد از طرفین آیه قرآن بر رسول الله نازل شد : "وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أُوجِفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَا كِنِّ اللَّهِ يُسَلِّطْ رَسُولَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ"⁽¹⁾- آنچه خدا بر پیامبرش بهره داده است از آنها شما بر آن بالشگریان و سواران تاخت و تاز نکرده اید و لکن خدا مسلط میکند پیامبرانش را بر هرکس بخواهد، خدا بر همه چیز توانا است- با این کیفیت فدک بصورت ملک شخصی پیامبر (صلی الله علیه وآله) درآمد، و رسول الله (صلی الله علیه وآله) شخصا درآمد فدک را برداشت میکرد تا آن هنگام که این آیه بر حضرتش نازل شد: "وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ"⁽²⁾- حق نزدیکان را بپرداز (صلی الله علیه وآله) در این مورد از جبرئیل توضیح خواست: که مراد از ذا القربی کیست ؟ جبرئیل عرض کرد : فدک را به فاطمه (سلام الله علیها) واگذار کن، تا وسیله گشایشی برای وی و

ص: 17

1- سوره حشر آیه 6

2- سوره اسراء آیه : 26

فرزندانش باشد، بعوض آن ثروت کلانی که مادرش خدیجه در راه خدا صرف و خرج نمود، و پیاس مجاهدات پی گیری که آن بانوی بزرگوار در مسیر پیشرفت اسلام انجام داد.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فاطمه (سلام الله علیها) را طلبید و فدک را بدو عنایت فرمود، در این هنگام مالکیت پیامبر نسبت به فدک پایان پذیرفت، و فدک در تصرف شاهدخت اسلام درآمد.

هنگامیکه پیامبر (صلی الله علیه وآله) رحلت فرمود و ابوبکر بر حکومت اسلامی دست یافت فدک را تصاحب نمود، و از دست فاطمه (سلام الله علیها) خارج کرد، در برابر این تجاوز زهرا (سلام الله علیها) بر آشفت که این فدک نحله و اعطائی پدرم پیغمبر (صلی الله علیه وآله) است، ابوبکر از او درخواست بینه کرد، و حال اینکه این مطلب بر خلاف اصل مسلم فقه اسلام بود، زیرا زهرا (سلام الله علیها) متصرف بود و خود تصرف نشانه ملکیت است، اگر غیر متصرف برای خود ادعای ملکیت کند یا بر متصرف ادعای عدم ملکیت کند باید بینه اقامه کند، زیرا او مدعی و متصرف مدعی علیه است،

دلیل بر اینکه زهرا (سلام الله علیها) متصرف فدک بود، لفظ "ایتاء" آیه شریفه *وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ* بمعنی اعطاء و اداء است، در

این آیه خدا به پیغمبر (صلی الله علیه وآله) امر میکند که حق ذی القربی را اداء کند، و برحسب اخباری که در این مورد وارد شده است، پیغمبر (صلی الله علیه وآله) به عنوان امثال فرمان حق فدک را به فاطمه (سلام الله علیها) اعطاء فرمود، لفظ اعطاء واقطاع (1) در اخبار (2) نیز دلیل دیگری است بر اینکه فاطمه (سلام الله علیها) متصرف فدک بوده است، زیرا اعطاء و تملیک خودعین تسلیم است و در نتیجه تسلیم طرف مقابل متصرف خواهد بود.

علاوه بر این ادعای فاطمه (سلام الله علیها) در حالیکه کاملترین زنان جهان است باینکه فدک اعطائی پدر اوست و نیز گواهی علی (که دادخواه ترین افراد امت اسلام است) بر این مطلب بزرگترین دلیل است بر

اینکه زهرا (سلام الله علیها) متصرف فدک بوده، و اگر زهرا (سلام الله علیها) متصرف نبود و ادعا میکرد که فدک اعطائی پدر او است. دیگر رد کردن ادعای وی احتیاج به درخواست بینه نداشت که ابی بکرشاهد مطالبه کند بلکه خود عدم تصرف بزرگترین دلیل بود که عطا و بخششی از پیغمبر (صلی الله علیه وآله)

ص: 19

-
- 1- استقطع فلان الامام قطيعه فاقطعه اياها : اذا سأله ان يقطعها له ويبينها ملكا له فاعطاه اياها - لسان العرب المحيط ج 3
 - 2- رواية ابی سعيد خدری که میگوید : دعا رَسُولُ الله (صلی الله علیه وآله) فَاطِمَةً فَأَعْطَاهَا فَدَكَا ، وروایت ابن عباس : أَقْطَعَ رَسُولُ الله (صلی الله علیه وآله) فَاطِمَةً فَدَكَا .

گذشته از اینها اصولاً "بینه و شاهد" يك دليل ظنی است که از طرف شارع مقدس برای اثبات آنچه که ثبوت و عدم آن احتمال داده میشود جعل شده است،

در این مورد سیده نساء عالمین که خداوند او را به تطهیر ذاتی پاك ساخته و پاره تن سرور پیامبران قرارش داده است ادعا میکند که فدك ملك اوست ، با این ادعا و با فرض اینکه فاطمه (سلام الله علیها) صدیقه است و خدا ورسول (صلی الله علیه و آله) براستگویی اوگواهی داده اند(2) و هرکس فاطمه (سلام الله علیها) را -

ص: 20

1- دلائل الصدق تألیف الحجّة الكبرى " الشيخ محمد رضا مظفر " ج 3 ص 68 چاپ سوم (مصر)

2- هرکس ادعا کند فاطمه (سلام الله علیها) دروغ گفته نتیجه این ادعا انکار آیه قرآن است که خدا فرموده : "إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا" و هیچ مسلمانی چه سنی و چه شیعه منکر این مطلب نیست که شخص فاطمه (سلام الله علیها) جزء این اهل البیت است که خداعموم پلیدی ها را از وی بر طرف فرموده است، و از همه پلیدی ها بدتر دروغ است پس اگر کسی مدعی شد فاطمه (سلام الله علیها) دروغگو است این آیه را انکار کرده و کافراست

دروغگو بدانند مسلمان نیست ، یقین حاصل میشود که فدك ملك اوهست ، و در صورت وجود قطع معنی ندارد برای اثبات مقطوع دلیل ظنی (بینه و شاهد) مطالبه شود ،

خلیفه اول خود میدانست که فاطمه (سلام الله علیها) راستگواست، از وی بینه و شاهد مطالبه کرد و در عین حالیکه او متصرف و " ذوالید " ومدعی علیه بود او را مدعی قرارداد .

چه باید کرد؟ تاکنون حق با زور بوده است ، بقول شاعر عرب :

ادعای زورمند همچون ادعای درندگان است

که دلیل آن چنگال و دندان برنده میباشد (1)

در این هنگام ناچار فاطمه (سلام الله علیها) شهودی اقامه کرد براینکه : فدك اعطائی رسول الله (صلی الله علیه وآله) است و روایات متعددی در این مورد رسیده که فاطمه (سلام الله علیها) در دفعات مکرر شهود گوناگونی نزد ایی بکربرد که از نظر عدد و کیفیت هر دفعه با مرتبه دیگر فرق داشت ، در مرتبه اول علی (علیه السلام)

ص: 21

1- ودعوی القوی کدعوی السباع - من الظفر والتاب برهانها

وام ایمن را به عنوان شاهد نزد ابی بکر برد و ابابکر در جواب گفت: آیا بوسیله یکمرد و یک زن مطالبه حق خود میکنی؟ و در روایتی رسیده که ابوبکر گفت: "ای دختر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) تو میدانی که باید شاهد یک مرد و دوزن باشند"

البته زهرا (سلام الله علیها) خود میدانست که در محاکمه های معمولی و عادی باید شاهد دو مرد و یا یک مرد و دوزن و یا چهار زن باشند ولی این محاکمه مثل سایر محاکمات عادی نبود، زیرا محاکمه عادی آنستکه - طرف نزاع و ادعائی در کار باشد، و در این قضیه برای زهرا (سلام الله علیها) خصم و طرف ادعائی نبود، بلکه این یک موضوع شخصی بود، حاکم وقت براساس قدرت خود مالی را که شخصی متصرف بوده از او گرفته بود و میگفت: اگر راست میگوئی این مال مال تو هست دیگری هم گفتارتورا

تصدیق کند، در اینجا یک شاهد هم کفایت میکرد، زیرا فرض اینستکه خلیفه خود قاضی بود و طرف نزاع نبود، ولی چه باید کرد که خلیفه در اینجا خود را هم قاضی و هم خصم و طرف ادعا بحساب آورده است(1)

ص: 22

1- چنین محاکمه ای در هیچ حکومتی از حکومتهای جهان حتی حکومتهای ارستکراسی دیکتاتوری (قرون وسطائی) هم سابقه ندارد: قضاوت و محاکمه بدست خصم و طرف قلدر و زورمندی باشد که با یک زن مظلومه طرفیت کرده و مال او را چپاول نموده است، مترجم

در این هنگام زهرا (سلام الله علیها) ناچار شد که برنامه شهود را تغییر بدهد و گواه بیشتری در محکمه حاضر کند .

در این بار فاطمه (سلام الله علیها) علی (علیه السلام) و ام ایمن و اسماء بنت عمیس و حسن و حسین (علیهما السلام) را به عنوان گواه نزد ابی بکر آورد، در اینجا خلیفه و دستیار وی در برابر یک حقیقت محکم قرار گرفته بودند ، با خود اندیشیدند چگونه از این درگیری خلاص شوند و از حق فرار کنند؟ تنها راهی که به نظرشان رسید : سفسطه و مغالطه در شهود بود ، گفتند : اما علی که همسر زهرا (سلام الله علیها) و حسنین (علیها السلام) فرزندان وی هستند ، و شهادت آنها پذیرفته نیست، زیرا بنفع خود گواهی میدهند ، و اما اسماء بنت عمیس چون مدتی همسر جعفرین ابیطالب بوده است روی حساسیت عاطفی خود نسبت به بنی هاشم گواهی میدهد ، و اما ام ایمن : یک زنی است که اصالةً غیر عرب است و نمیتواند با فصاحت سخن بگوید

دیگران از پیروان ابی بکر و مدافعین وی و عمر که در زمانهای بعد ظاهر شدند مطلب را رنگ علمی و فقهی زدند :

ص: 23

ابن حجر عسقلانی در کتاب صواعق المحرقة میگوید: "در پذیرش گواهی شوهر بنفع زن بین علماء اختلاف است و میگویند: گواهی فرع (زن برای شوهر و شوهر برای زن و فرزندان برای پدر و مادر) و صغیر پذیرفته نیست، زیرا آنها بنفع خود شهادت میدهند (1) والبته این علماء چینی هیچ دلیل و مدرکی برای گفتار خود جز سیره شیخین ندارند، و بحمد الله (بنا بر اعتقاد حضرات) شیخین هم در ردیف خدا و رسول (صلی الله علیه وآله) از جمله مشرعین و آورندگان دین هسشد و پیروی آنها واجب است،

بر فرض اینکه این گفتار در مورد همسر و فرزند صحیح باشد (که گواهی آنان پذیرفته نیست) آن همسر و فرزندی، گواهیشان پذیرفته نمیشود که مورد تهمت در این مطلب قرار گیرند، که بنفع شخصی شهادت داده اند، ولی علی (علیه السلام) و حسنین (علیهما السلام) با اینکه آیه تطهیر در مورد آنها فرود آمده و در مباحله با نصاری نجران شرکت کردند و تعداد بسیاری سوره و آیات قرآنی درباره آنها نازل شده است

و پیغمبر (صلی الله علیه وآله) به بهستی بودن آنها گواهی داده است، با اینهمه

ص: 24

فضایل بی اندازه آنان مورد این اتهام (که بنفع شخصی گواهی به دروغ بدهند) قرار نمیگیرند، و با وجود اینهمه آیات و اخبار اگر کسی آنها را متهم کند (که ایشان به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) دروغ بستند و تصمیم اجحاف در حق مسلمانان و فقرا دارند) یقیناً مسلمان نیست (1) آیا ممکن است در ایمان و پرهیزکاری و صدق گفتار شخصی همچون علی علیه السلام تردید شود؟ که میگوید: " سوگند بخدا اگر آسمانهای هفتگانه با آنچه بزیر دارد بمن داده شود که در مورد گرفتن پوست جوی از دندان مورچه ای معصیت خدا را انجام دهم بجانخواهم آورد، دنیای شما از برگ سبزی که در دهان ملخی است و آنرا میجود در نظر من پست تراست، علی با این نعمتها ولذتهای از بین رفتنی چکار دارد (2) آری. همگان علی (علیه السلام) را براستی و درستی میشناختند و هیچگاه گفتار او برخلاف کردارش نبوده است

ص: 25

1- زیرا خدا و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را دروغگودانسته است (مترجم)

2- وَاللّٰهُ لَوَاعَطِيۡتِ الْاَقَالِيۡمِ السَّبْعَةِ بِمَا تَحْتِ اَفْلاَ كَهَا عَلٰى اَعْصٰى اللّٰهِ فِى نَمَلَةٍ اَسْلَبَهَا جَلْبَ شَعِيْرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ ، وَاِنْ دُنِيَا كُمْ عِنْدِي اَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِى جِرَادَةٍ تَقْضُمُ - مَا لَعَلٰى وَلِنَعِيۡمٍ يَغْنٰى وَلِنَدَّةٍ لَا يَبْقٰى

اما حسنین (علیهما السلام): اینکه گفته میشود آنها کودک بودند و گواهی‌شان مورد اطمینان نبوده است درست نیست، زیرا از نظر راستگویی و پذیرش شهادت آنها کودکی و کم سنی اثر ندارد، در صورتیکه

پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بیعت آن دو را پذیرفت، در حالیکه بیعت عقدی از عقود است و شرط آن بلوغ میباشد، آیا پیغمبر (صلی الله علیه وآله) این شرط را نمیدانست؟ یا اینکه باین شرط توجه نداشت؟ و علت اینکه بیعت آنها را پذیرفت چون مورد ایشان دارای حکم ویژه ای بود، و بیعت بمراتب از شهادت مهم تر است. در صورتیکه بیعت آنها پذیرفته شده باشد بطریق اولی شهادت آنان پذیرفته است، مخصوصاً

اینکه ایشان در هنگام شهادت از نظر سن بزرگتر بودند تا هنگام بیعت، (1)

اما اسماء بنت عمیس: (که یکی از گواهان بود) شخصی است که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در مورد او شهادت داده که وی اهل بهشت است

ص: 26

1- مرحوم شیخ مفید در کتاب ارشاد القلوب ص 180 ضمن بیان فضایل و خصوصیات زندگی امام حسین (علیه السلام) باین مطلب اشاره فرموده که بیعت کردن پیغمبر (صلی الله علیه وآله) با این دو بزرگوار بعد از جریان مباحله از کمالات مسلم آنها است، و رسول الله (صلی الله علیه وآله) با هیچ کودکی که بظاهر دوران طفولیت را میگذرانده است غیر از این دو شخصیت بیعت نکرده، و گذشته از این خداوند در قرآن در برابر عمل خیر این دو بزرگوار اعلام میفرماید که آنها باین عمل خیرا جزو پاداش بهشتی برده اند، با اینکه در آن هنگام این دو بظاهر کودک بودند و عمل کودک استحقاق پاداش ندارد، در سوره هل اتی میفرماید: "وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا" - پاداش آنها بآنچه صبرورزیدند بهشت و حریر است - و مراد از این اشخاص علی (علیه السلام) و فاطمه (سلام الله علیها) و حسنین علیهما السلام میباشد، که سه روز روزه گرفتند و سرافطار غذای خود را به یتیم و مسکین و اسیر انفاق کردند و خود با آب افطار نمودند.

این بانوی پاکدامن به عنوان اینکه دوستدار بنی هاشم است متهم شد و شهادت وی را رد نمودند، آیا دوستدار کسی بودن موجب میشود که شهادت او نسبت بدوستش پذیرفته نباشد، و آیا حتما باید

دشمنان شخص بنفع وی گواهی بدهند تا حقش ثابت گردد؟

اما ام ایمن: وی دومین زنی است که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نیز شهادت داده که از زنان بهشتی است، گواهی وی را به عنوان اینکه وی زنی غیرعرب است و فصیح سخن نمیگوید رد کردند، آیا شرط پذیرفته شدن شهادت در اسلام اینستکه حتما شاهد عرب باشد؟ و حتما فصیح سخن بگوید؟ آیا غیر از عرب راستگو نخواهد بود؟ و سایر مسلمانان که عرب نیستند شهادت آنها در اسلام پذیرفته نیست؟

ص: 27

در این مورد شریف مکه اشعار زیبایی سروده است :

فاطمه (سلام الله علیها) فرمود : فدك اعطائی پدرم

مصطفی است ولی آن دو بوی عطا نکردند

گواهانی اقامه کرد، پس گفتند :

شوهر وی گواه اوست و فرزندانش

نپذیرفتند گواهی دوپسر پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را

که پیشوای مردم بودند، زیرا آن دو با زهرا (سلام الله علیها) دشمنی ورزیدند

راستگو نبوده است علی (علیه السلام) و نه فاطمه (سلام الله علیها)

در نزد آنها و نه هم فرزندانشان

البته افراد نیک از مسلمانان پرهیز میکردند بخاطر خدا

از قبیح زورگوئی و حسادت (1)

ص: 28

1- ثُمَّ قَالَتْ فَنِحْلَةً لِي مِنْ وَالِدٍ *** عَلَى الْمَصَّةِ طَفَى فَلَمْ يَنْحَلْهَا فَأَقَامَتْ بِهَا شُهُودٌ أَفْقَالُوا *** بَعْلُهَا شَهِدَ لَهَا وَأَبْنَاهَا لَمْ يُجِيزُوا شَهَادَةَ ابْنِي رَسُولِ اللَّهِ هَادِي الْأَنْامِ إِذْ نَاصَبَ بِهَا لَمْ يَكُنْ صَادِقًا عَلَيَّ وَلَا فَاطِمَةَ *** عِنْدَهُمْ وَلَا وُلْدَهَا كَانَ اتَّقَى لِلَّهِ مِنْهُمْ عَتِيقٌ *** قَبِيحُ الْقَائِلِ الْمَحَالِ وَشَاهَا

گواهان ناامید بقیهقراب برگشتند ، و از اینکه آن مردم شهادت آنها را نپذیرفتند عواطفشان را آنچنان جریحه دار ساختند که دیگران از افرادی که واقع مطلب را میدانستند (مانند ابی سعید خدری وابن عباس که روایت کرده اند : رسول الله (صلی الله علیه وآله) فدک را به زهرا (سلام الله علیها) مرحمت فرمود) جرأت نکردند شهادت بدهند، زیرا میدانستند این افراد بر حسب عداوت شدید با اهل البیت (علیهم السلام) گواهی آنها را رد خواهند کرد، همچنانکه شهادت علی (علیه السلام) وحسین (علیهم السلام) واسماء

وام ایمن را رد نمودند

اما زهرا (سلام الله علیها) از انقلاب خود فرونشست ، بامید اینکه روزی این مجاهدات اثر می بخشد، و هدفش این بود که حجت را برغاصبین حق خود تمام کند، در مرتبه سوم با دلایل و براهین دیگری مراجعه

کرد. در این هنگام که ابوبکر با اصرار شدید زهرا (سلام الله علیها) روبرو شده بود

ص: 29

تصمیم گرفت که آب پاکی بدست زهرا (سلام الله علیها) بریزد و برای همیشه امید او را از اینکه فدک با و برگردد قطع کند، که دیگر مطالبه آن قیام نه فرماید،

این دفعه گفت: اصلاً فدک مال پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نبود و دراصل جزء اموال مسلمین بود، و چون پیغمبر (صلی الله علیه وآله) ولا یتمدار و حاکم مسلمانان بوده آنرا بدست گرفته بود، و هم اکنون که من حاکم مسلمین هستم باید بدست من باشد (1)

بنابراین برای ابی بکر فدک دراصل ملک پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نبوده است که بهرکس بخواهد عطا کند، بلکه آن از اول جزء ثروت‌های عمومی مسلمین بحساب می‌آمده، و معنای این حرف اینست که: اگر زهرا (سلام الله علیها) هفتاد شاهد دیگر هم اقامه کند که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فدک را بوی عطا کرده باز هم ابوبکر فدک را به فاطمه (سلام الله علیها) رد نمی‌کند، زیرا عقیده او اینست که دراصل

فدک ملک پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نبوده که به زهرا (سلام الله علیها) بدهد و این بزرگ‌ترین

طغیان از ابی بکر در برابر حکم خدا بود، زیرا خدا می‌فرماید: "وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ

ص: 30

يَسْلُطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ- آنچه خدا- برای پیغمبر (صلی الله علیه وآله) از کفار غنیمت قرار داده است پس شما مسلمانان بر آن با لشگرکشی سواره مسلط نشدید و خداوند مسلط میکند پیامبران خود را بر هر کس بخواهد، و خدا بر همه چیز توانا است- بنص صریح این آیه خداوند فدک را ملک پیغمبر (صلی الله علیه وآله) قرار داده است ، و ابی بکر امتناع داشته، اگر حرف ابی بکر صحیح بود چرا در همان وحله اول که زهرا (سلام الله علیها) به عنوان مطالبه فدک بوی مراجعه کرد با همین مطلب او را رد نمود؟ و چرا از وی بینه و شاهد مطالبه کرد؟ و شهود را متهم ساخت؟

هنگامیکه مطلب بدینجا کشید : زهرا (سلام الله علیها) میدان نبرد را ترک گفت و به نزد همسر مهربانش علی (علیه السلام) برگشت و با این سخنان جانگداز شکوه خود را بعرض پسرعموی قهرمان رسانید :

اینک پسر ابی قحافه اعطائی پدرم و نصیب فرزندانم را بزورچپاول نموده است ، من در مقام مخاصمه با وی کوشش کردم و درسختم براو پیروز شدم ، (1)

ص: 31

1- هَذَا ابْنُ أَبِي تَحَافَةٍ يُبَيِّنُنِي نِحْلَةَ أَبِي وَبُلْغَةَ ابْنِي لَقَدْ أَجْهَدُ فِي خِصَامِي ، وَالِدٌ فِي كَلَامِي.

ادعای میراث در مورد سه چیز مناسبت داشت: 1- فدك، 2- فِئِي و غنیمتی که خدا ملك پیغمبر (صلی الله علیه وآله) خوانده، 3- سهم پیغمبر (صلی الله علیه وآله) از خیبر، (1)

اما فدك: پس از اینکه زهرا (سلام الله علیها) نتوانست فدك را به عنوان نحله و اعطائی پدر بملك خود برگرداند، مطالبه ارث کرد، زیرا برای هر صاحب حقی جایز است که از هر راه مشروع بتواند خود را بحقش برساند ولو با ادعاهای گوناگون باشد، در صورتیکه فدك فیئ و غنیمتی باشد که خدا به پیغمبر (صلی الله علیه وآله) اختصاص داده و به پندار ابی بکردر زمان حیات پیغمبر (صلی الله علیه وآله) این ملك تسلیم زهرا (سلام الله علیها) نشده، پس زهرا (سلام الله علیها) باید به عنوان ارث آنرا دریافت کند، زیرا بعقیده شیعه فاطمه (سلام الله علیها) یگانه وارث پدرش پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بود، و بنا بعقیده سنی ها که قائل بتعصیب

ص: 32

1- نبوی در کتاب مصابیح باب فیئ از حسان از عمر روایت کرده: پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در سه جا دارای ملك اختصاصی بود: 1- در اراضی بنی نضیر، 2- خیبر 3 فدك،

اند عباس هم در ارث پیغمبر (صلی الله علیه وآله) با وی شریک بوده است،

امافی: آنچه مسلم است اینست که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در مدینه اموالی اختصاصی داشت که از آنها تعبیر میشد بصدقہ التبی (صلی الله علیه وآله)، از قبیل باغستانهای هفتگانه مخیریق یهودی (که عالم یهودیان بنی نضیر بود) پس از اسلام آوردنش به پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بخشید،

سمهودی در کتاب وفاء الوفاء جلد 2 صفحه 153 گفته است: که مجد از واقدی نقل کرده: مخیریق یهودی به پیغمبر (صلی الله علیه وآله) ایمان آورد و اموال خود را که عبارت از باغستانهای هفتگانه بود به پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بخشید، و نیز سمهودی گفته است: که این زباله از محمد بن کعب روایت کرده: " که صدقات پیغمبر (صلی الله علیه وآله) عبارت بود از اموالی که مخیریق یهودی دارا بود، در یک روز شنبه به یهودیان گفت: آیا محمد (صلی الله علیه وآله) را یاری نمیکنید در حالیکه میدانید او برحق است؟ یهودیان گفتند: امروز روز شنبه است، و هر نوع اقدامی برای ما جایز نیست، " مخیریق گفت شنبه ای برای شما باقی نمانده، خود شمشیر را برداشت و با پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بجنگ رفت و در رکاب رسول الله (صلی الله علیه وآله) جنگید تا اینکه بر اثر کثرت زخم و جراحت از پای درآمد، در لحظات -

ص: 33

آخر گفت: اموال من بمحمد (صلی الله علیه وآله) تعلق دارد، در هر موردی که خواست مصرف کند " و ثروت زیادی داشت و صدقات عامه پیغمبر صلی الله علیه وآله همان اموال مخیریق یهودی بود، و آن باغستانها که مورد وصیت مخیریق قرار گرفت، عبارت بود از: دلال، برقه، صافیه، مئیب، مشربه ام ابراهیم، اعواف، حسنی و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) این باغستانها را بخصوص زهرا (سلام الله علیها) وقف کرد که درآمد آنها را صرف و خرج مهمانان و احتیاجات شخصی خود کند و زهرا (سلام الله علیها) هنگام مرگش آنها را با میرالمؤمنین (ع) واگذار نمود،

و نیز سمهودی گفته است: سه نفر بودند که از سه ملت در اسلام پیشی گرفتند، مخیریق از ملت یهود، سلمان از ملت پارس، و بلال از مردم حبشه، در مسلمان شدن پیشی گرفتند،

صاحب مجمع البحرین در ماده "حسن" نیز گفته است "حسنی" یکی از باغستانهایی است که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) یفاطمه (سلام الله علیها) وقف فرمود، با این روایات ثابت شد که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) حوایط سبعة (باغستان های هفتگانه) را وقف بر زهرا (سلام الله علیها) فرمود، ولی ابوبکر آنها را همانند فلك تصاحب کرد، و هنگامیکه فاطمه (سلام الله علیها) نتوانست به عنوان نحلّه

واعطائي پیغمبر (صلی الله علیه وآله) آنها را از ابي بکر دریافت کند، مجبور شد. به عنوان ميراث پدر آنها را نیز مانند فديک مطالبه نماید،

واما باقیمانده از سهم پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در خیبر: البته آنچه مسلم است اینست که قرآن برای پیغمبر (صلی الله علیه وآله) حقی را در خصوص غنائم جنگی ثابت میکند، آنجایی که فرموده: "وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ" بدانید آنچه بهره برداشتید از هر چیز پس يك پنجم آن متعلق به خدا و پیغمبر (صلی الله علیه وآله) و بستگان پیغمبر (صلی الله علیه وآله) و یتیمان و مساکین و ازراه ماندگان در غربت است- (1) از جمله غنائم جنگی که نصیب مسلمین شد: آن اموالی بود که مسلمین از یهودیان خیبر بغنیمت گرفتند، پس پیغمبر (صلی الله علیه وآله) سهم خود و سهم خدا و سهم ذی القربی را از آن اموال گرفت، و بقیه سهام را بر سر صاحبانش تقسیم فرمود،

تاریخ طبری جلد سوم صفحه 19 نگاشته است: که آنچه از خیبر مورد تقسیم قرار گرفت سه حصار بود، 1- حصار شق، 2- حصار نطاة، 3- حصار کتیبه، حصار شق و نطاة در سهم مسلمانان واقع شد، و حصار کتیبه خمس غنائم بود که سهم خدا و پیغمبر (صلی الله علیه وآله) و ذی القربی

ص: 35

1- سوره انفال آیه: 41- البته باید توجه داشت که این آیه خصوص خمس را در غنائم جنگی ثابت نمیکند بلکه مربوط باثبات اصل خمس است که ضمناً خمس غنائم جنگی را هم شامل میشود، و اگر چه آیه در موضوع جنگ و غنائم جنگی وارد شده ولی مورد مخصص وارد نیست.

ویتامی و مساکین وابن السبیل محسوب گردید ، و پیغمبر (صلی الله علیه وآله) حصار کتیبه را مخصوص خود و ذوی القربی قرارداد و آن را از سهام دیگران جدا کرد ، و برای زهرا (سلام الله علیها) در خمس خیبر دو سهم بود ، 1 - سهم ذی القربی ، 2 - میراث پیغمبر (صلی الله علیه وآله) ، و ابوبکر تمام این ثروت را

تصاحب کرد، و دختر پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را از هر دو حق محروم نمود، البته سزاوار است بگوئیم: سهم پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در خمس مختص فاطمه بنتهائی نبود، بلکه فاطمه (سلام الله علیها) با سایر ورثه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در این مورد شرکت داشت (1) و بهمین مناسبت زنان پیغمبر (صلی الله علیه وآله) از ابابکر حق خود را در مورد سهم آنحضرت در خمس مطالبه کردند ،

یاقوت حموی از عروة بن زبیر نقل میکند: که زنان پیغمبر (صلی الله علیه وآله) عثمان بن عفان را نزد ابی بکر فرستادند و سهم خود را از سهم پیغمبر (صلی الله علیه وآله)

ص: 36

1- این مطلب مسامحه ای از نویسنده محترم است ، و آن اینکه حضرت زهرا (سلام الله علیها) در سهم پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در خمس از نظر میراث شریک نداشت، زیرا بعقیده شیعه تعصیب (ارث بردن عمو و عموزاده) با وجود اولاد باطل است، و نیز زن هم از ملک ارضی ارث نمی برد، مگر اینکه گفته شود در حصار کتیبه غیر از اراضی ساختمان ها و اشجاری وجود داشته و زنان نسبت بآنها شریک فاطمه (سلام الله علیها) محسوب میشدند ،

در خیبر مطالبه کردند ، ، ابوبکر هم در جواب گفت : من از پیغمبر صلی الله علیه وآله شنیدم فرمود : " ما جمعیت پیامبران ارث نمیگذاریم و هر چه بجا گذاریم صدقه است " این مال هم اکنون متعلق بآل محمد (صلی الله علیه وآله) است چه ثروتمند و چه تنگ دست آنها، پس هرگاه من مردم به حاکم پس از من

واگذار میشود،

ما در اینجا ملاحظه میکنیم که زنان (پیغمبر (صلی الله علیه وآله) از فدک و از حوایط سبعة میراثی مطالبه نکرده اند ، زیرا می دانستند که آنها به فاطمه اختصاص دارد، و اینکه زهرا (سلام الله علیها) آن دو مورد را از طریق ارث مطالبه فرموده از باب اینکه این یک راهی برای رسیدن بحقش بوده است والا فاطمه (سلام الله علیها) در زمان خود پیغمبر (صلی الله علیه وآله) مالک آنها بود ، و خلاصه ادعای میراث فاطمه (سلام الله علیها) از ابی بکر در مورد این سه چیز بود لذاگاهی بتنهائی به ابی بکر مراجعه میکرد ، و گاهی با تقاضای عمویش

ص: 37

عباس نزد وی میرفت، هنگامی تنها فدک را مطالبه میکرد، و در مرتبه دیگر سهم پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را در خیبر مطالبه میفرمود و در وحله سوم فدک را بضمیمه سهم پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در خیبر طلب میکرد، و در مرحله چهارم فدک و سهم پیغمبر (صلی الله علیه وآله) و فیهی رسول الله (صلی الله علیه وآله) را در مدینه (باغستان های هفتگانه) درخواست میکرد.

وهر دفعه ابوبکر با يك بيان خاص و يك گفتار مخصوص که به پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نسبت میداد و غیر از او دیگری این مطلب را از آنحضرت نشنیده بود زهرا (سلام الله علیها) را رد میکرد

یکمرتبه: میگفت من از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) شنیدم که فرمود " پیامبر ارث نمی گذارد" (1) مرتبه دیگر میگفت: پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: " ما ارث نمی گذاریم و هر چه بجای گذاریم صدقه است و آل محمد (صلی الله علیه وآله) از این مال میخورند و مالک نمیشوند (2) و در وحله سوم میگفت: شنیدم از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) که فرمود: این اموال طعمه ای هست که خدا

ص: 38

-
- 1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 16 ص 219
 - 2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 16 ص 218 و این حدیث در صحیح بخاری باب غزوه خیبر و در صحیح مسلم باب قول النبی (صلی الله علیه وآله) " لا نورث " از کتاب جهاد نقل کرده اند

خوراک مرا از آن قرارداد پس هرگاه مردم باید بین مسلمانان تقسیم شود (1) یا اینکه میگفت: پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرموده: این اموال طعمه ای است که خوراک من در زنده بودنم از آن است و پس از مرگ من به مسلمین تعلق دارد (2) و در مرتبه چهارم میگفت: رسول الله (صلی الله علیه وآله) فرمود: " خداوند پیامبر خود را با این اموال اطعام فرموده مادامی که زنده است، پس هرگاه که خدا روح او را قبض فرمود این حق برطرف میشود " (3)

در دفعه دیگر اظهار داشت: که من شنیدم پیامبر خدا فرمود: " هرگاه خدا طعمه ای را به پیامبر خود اطعام فرمود و سپس او را قبض روح نمود آن عطای خدائی به حاکم پس از وی تعلق دارد (4) و من هم اکنون حکومت را بدست گرفته ام چنین مصلحت میدانم که آنها را در راه مصالح مسلمانان صرف و خرج نمایم،

ص: 39

1- شرح نهج البلاغه ج 16 ص 218 - کنز العمال ج 3 ص 125

2- فتوح البلدان بلا ذری ص 38

3- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 16 ص 233

4- کنز العمال ج 3 ص 130

یا میگفت: از پیامبر خدا شنیدم که: " پروردگار طعمه ای به پیامبر خود اطعام کرد و پس از او بحاکم بعدی تعلق دارد (1)"

و در هنگام دیگر چنین چرب زبانی میکرد: که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) شنیدم میفرمود: " ما جمعیت پیامبران طلا و نقره و ملک و خانه ارث نمیگذاریم، بلکه متروکه ما کتاب و حکمت و دانش و پیامبری است، و هرچه از ابزار معاش ما باقی بماند به حاکم پس از ما تعلق دارد که هر طور خواست در آن حکم کند"

ابوبکر با این بیانات متطور و چند پهلو روی این مطلب ایستاده بود که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) از خود ارثی بجای نگذارده، و هرچه از آن حضرت باقی مانده صدقه است، و نتیجه این میشد که مجموع املاک و اموالی که در زمان زندگی بدست رسول الله (صلی الله علیه وآله) بوده است صرفاً برای تأمین معاش خود از آنها استفاده میکرده و به عنوان اینکه آنجناب حاکم مسلمانان است آن اموال را در اختیار داشته و آنها ملک شخصی آنحضرت نبوده است، و لذا پس از وی بحاکم بعدی تعلق دارد، و بورثه آنجناب نمیرسد، و ابوبکر هم باعتبار اینکه خود را حاکم مسلمین

ص: 40

1- سنن ابی داود باب صفا یا رسول الله (صلی الله علیه وآله) کتاب خراج

پس از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) می پنداشت مصلحت حکومت خود را باین دید که آن اموال را بمسلمانان رد کند،

در اینجا بین احادیث گوناگونی که ابوبکر بتنهائی از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نقل کرده تناقض است: در يك حدیث میگوید: " پیغمبر فرمود: این اموال طعمه ای است که خدا مرا بدان اطعام فرموده و پس از مرگ من باید بین مسلمانان تقسیم شود " در حدیث دیگر نقل میکنند " که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: اموال من پس از من بحاکم بعدی متعلق است او هر طور مصلحت دید در آن حکم کند " رأی ابوبکر که حاکم پس از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بود باین تعلق گرفت که آن اموال را بمسلمانان رد

کند، نه اینکه بمسلمین عطا کند، از اینکه ابوبکر توزیع فدك یا منافع آن را بمسلمانان بنام "رد" نامگذاری کرد، معلوم میشود عقیده او این بود: که این اموال از اول بمسلمانان تعلق داشته و پیغمبر صلی الله علیه وآله از آنها گرفته بود که هم اکنون ابوبکر مسلمین رد کرد،

آری . بنابراین احادیث پیاپی و متناقضی که خلیفه به پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نسبت داد و حتی یک حرف از این احادیث قبل از بیان ابی بکر بگوش انسانی و یا فرشته ای نرسیده بود، بنامش : متروکه پیغمبر (صلی الله علیه وآله)

عبارت باشد از اموالی که آنحضرت اختیار داشته در زمان زنده بودن معاش خود را از آنها تأمین کند و پس از مرگ هم حاکم بعدی (هرکس که باشد) هر طور که خواست در مورد آنها حکم نماید ، و حاکم پس از پیامبر (ابوبکر) از بس که دلسوز ملت بوده خواسته مردمی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله از این اموال محروم فرموده بود به نوا برساند، تصمیم گرفت آنها را به مسلمانان رد کند، در اینجا زهرا (سلام الله علیها) چه کند؟ احتجاجات مبرهن و استدلالات دندان شکن فاطمه (سلام الله علیها) در مقام اثبات مسئله توارث بین پیغمبران و فرزندانشان در این مورد نتیجه ای نداشت. آری . اگر فاطمه (سلام الله علیها) این بانوی دانشمند بینظیر جهان هفتاد دلیل هم براین مطلب اقامه میکرد که پیامبران ارث میگذارند

و فرزندان انبیاء (علیهم السلام) از آنها ارث میبرند باز هم بحق خود نمی رسید زیرا تمام قدرت و هم خلیفه در این جهت مصروف بود که زهرا (سلام الله علیها) را از اموال و ثروتش جدا کند،

همچنانکه در مورد ادعای نحل خلیفه حاضر شد (برخلاف وجدان) گواهان عادل را متهم سازد و ادعای نحل زهرا (سلام الله علیها) را از بین ببرد ولو با نسبت ناروا به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) دادن باینکه : " این مال اصلاً از

اول ملك پيغمبر (صلی الله عليه وآله) نبوده و بمسلمانان تعلق داشته است در اینجا هم چون زهرا (سلام الله عليها) با استدلالات نیرومند خود مدرک خلیفه را (عدم توارث بین پیامبران و فرزندانشان) تضعیف فرمود، ابوبکر بایک نسبت ناروا به پیغمبر (صلی الله عليه وآله) (که گفت پیغمبر (صلی الله عليه وآله) فرمود این اموال فقط معاش زنده بودن من است و پس از من بحاکم بعدی تعلق دارد) ادعای میراث زهرا (سلام الله عليها) را لگد کوب ساخت،

در اینجا زهرا (سلام الله عليها) چه میکرد؟ چه میگفت؟ آیا میگفت این سخن تهمت به پیغمبر (صلی الله عليه وآله) است؟ چه کسی از او می پذیرفت؟ آیا میگفت خلیفه بر پیغمبر (صلی الله عليه وآله) دروغ می بندد؟ چه گویی از او می شنید؟ ناچار زهرا (سلام الله عليها) بال شکسته، اشک ریزان شکایت خود را به نزد بابا برد و در کنار مزار پدر می سرود:

بعد از تو پدر چه ماجراها و مشکلاتی پیش آمد

که اگر تو آنها را می دیدی اینقدر غصه بزرگ نمیشد

ما آنچنان تو را گم کردیم که زمین باران نمی یابد

عزیزانت بیچاره شدند بین آنها چقدر ذلیلند

مردانی کینه تو دشمنی پنهانی خود را ظاهر کردند

ص: 43

سخن سرای بزرگ عرب جناب قتاده بن ادریس شریف مکه) در مورد مطالبه میراث بوسیله زهرا (سلام الله علیها) و جواب حکومت زمان و احتجاجات آنحضرت اشعار زیبایی سرود است که مضمون آن بفارسی اینست:

فاطمه (سلام الله علیها) آمد وارث خود را مطالبه کرد

که از مصطفی (صلی الله علیه وآله) باو میرسید و برای او بجا گذارده بود

ای کاش میدانستم آنهنگامی که مخالفت شد روش قرآن

در مورد فاطمه (سلام الله علیها) و خدا آن سنن را ظاهر کرده بود

مردم راضی شدند؟ هنگامیکه زهرا (سلام الله علیها) آن آیات را تلاوت فرمود

بچیزی که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در آن هنگام تلاوت وی راضی نشده بود

ص: 44

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدیدج 16 ص 251 قد كان بعدك انباء وهنبثه *** لو كُنتَ شَاهِدًا مَا لَمْ يَكْثُرِ الْخَطْبُ اَنَا فَقَدْنَاكَ فَقَدِ الْاَرْضِ وَاِبْلَهَا *** وَاخْتَلَّ قَوْمُكَ فَاشْهَدُ هُمْ فَقَدِ نَكَبُوا اَبْدَى رِجَالٍ لَنَا نُجْوَى صُدُورِهِمْ *** لَمَّا مَضَيْتَ وَحَالَتْ دُونَكَ الْقَرْبُ در بعضی از نسخه ها شعر آخر این چنین نقل شده است فَلَيْتَ بَعْدَكَ كَانِ الْمَوْتُ صَادِفَنَا *** لَمَّا مَضَيْتَ وَحَالَتْ دُونَكَ التَّرْبُ

یا نسخ شد آیه ارث در آنهنگام از قرآن؟

و یا اینکه آن دو نفر بعد از تثبیت آیه ارث آنرا تبدیل کردند؟

یا چنین مینداشتند که آیه دوستی نسبت به نزدیکان پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در مورد زهرا (سلام الله علیها) وارد نشده است؟

سپس آن دو نفر گفتند: پدرت این حدیث را گفته

و این حجتی بود که آن دو نفر از روی دشمنی نصب کردند

پیغمبر (صلی الله علیه وآله) گفته است حکم خدا اینست که پیامبران ارث نمیگذارند

در قدیم ، واورارد کردند

آیا دختر پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نمیدانست که

پیغمبر هدایت بخش این مطلب را فرموده است؟

آیا پاره تن پیغمبر (صلی الله علیه وآله) با گفتار پیغمبر (صلی الله علیه وآله) مخالفت میورزد؟

منزه است مولا ما منزه است

آیا دختر پیغمبر (صلی الله علیه وآله) این مطلب را شنید و در عین حال

از روی سفاهت و گمراهی مطالبه ارث کرد؟

آن زهرا (سلام الله علیها) در راه خدا پرهیزکارترین افراد بود

وازهمة مردم از نظر عفت و پاکدامنی برتر بوده است

ص: 45

آیا پیغمبر (صلی الله علیه وآله) برخلاف آیات قرآن سخن رانده است؟

وای بر این اخبار چه کسی اینها را روایت کرده است؟

برای باطل کردن گفتار این دروغگویان از سوره نحل بپرس

و از سوره مریم که قبل از سوره طه قرار گرفته سؤال کن

این دو سوره خبر میدهند از ارث یحیی

وسلیمان، ای کسیکه بیداری را اراده کرده ای

زهر (سلام الله علیها) کناره گرفت و بسوی خدا شکایت فرمود از این جنایت

از چشمانش اشکها جریان داشت، (1)

ص: 46

1- متن اشعار از این قرار است: وات فاطم تطلب بالارث *** من المصطفى فما ورثاها لیت شعري لما خولفت سنن *** القرآن فيها والله قد ابداه رضى الناس إذ تلوها بما لم *** يرض فيها النبي حين تلاها نسخت آية الموارث منها *** أم هما بعد فرضها بدلاها ام ترى آية الموده لم تا *** ت بود الزهراء في قرباها ثم قال أبوك جاء بهذا *** حجة من عنادهم ناصباها قال: الأنبياء حكم بان لا يو *** رثوا في القديم وانتهاها فبنت النبي لم تدران كان *** نبي الهدى بذلك فاهأ بضعة من محمد خالفت ماقا *** ل حاشاها مولاتنا حاشاها سمعته يقول ذلك وجاءت *** تطلب بالأرث ضلة وسفاها هي كانت لله أنقى وكانت *** افضل الخلق عفه ونزاها اوتقول النبي قد خالف القر *** أن ويح الاخبار ممن رواها سل بأبطال قولهم سورة النمل *** وسل مریم التي قبل طاها فهما ينبئان عن ارث يحيى *** وسلیمان من اراد انتباها فدعت واشتكت إلى الله من ذا *** ك وفاصت بدمعها مقلتاها

3- سهم ذوی القربی بستگان مخصوص پیغمبر

3- سهم ذوی القربی بستگان مخصوص پیغمبر (1)

ادعای سومی را در برابر ابی بکر اظهار فرمود: و آن این بود که سهم ذوی القربی را از خمس غنایم که بجامانده بود مطالبه کرد، زیرا قرآن بر این مطلب تصریح فرموده: "وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ" (2)- بدانید آنچه بهره بردید پس پنج يك آن مال خدا و پیامبر و ذوی القربی و نزدیکان مخصوص پیغمبر (صلی الله علیه وآله) ایتام و مساکین و از راه مانده ها است -

در اینجا خدا برای ذوی القربی حقی در خمس تعیین فرموده است که مخصوص آنها است، همچنانکه این مطلب را خود پیغمبر (صلی الله علیه وآله)

ص: 48

-
- 1- ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج 16 ص 330 میگوید: "مردم گمان میکنند نزاع فاطمه (سلام الله علیها) و ابی بکر درد و چیز بود 1- میراث 2 - نحله، ولی من در حدیث بدست آوردم که آنها در مطلب سومی هم نزاع داشتند که ابوبکر زهرا فاطمه (سلام الله علیها) را نیز از آن منع کرده بود و آن سهم ذوی القربی بود
 - 2- سوره انفال آیه: 41

در زمان زندگی خود رعایت میفرموده و يك قسمت از خمس را به نزدیکان خود اختصاص میداد و قسمت دیگر را خود برمیداشت ، ولذا هنگامیکه غنایم خیبر را تقسیم میکرد، وحق مسلمانان را می پرداخت ، حصار کتیبه را خمس خدا و پیغمبر و ذوی القربی و ایتام و مساکین و این السبیل قرارداد، این مطلب را طبری در کتاب تاریخ خود جلد 3 صفحه 19 بیان کرده است،

احمد حنبل در کتاب مسند روایت میکند که : نجده حروری از این عباس از سهم ذوی القربی سؤال کرد، ابن عباس گفت: آن مال نزدیکان پیغمبر (صلی الله علیه وآله) است، که رسول الله (صلی الله علیه وآله) بین آنها قسمت میفرمود ،(1)

مسلم بن حجاج در صحیح خود از یزید بن هرمز نقل میکند که باو نوشت تواز من از سهم ذوی القربی سؤال کردی، که آنها کیانند؟ و مامی پنداشتیم که قرابت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) ما را شامل میشود ولی بستگان و فامیل ما امتناع داشتند که این مطلب را در مورد ما بپذیرند (2)

ص: 49

1- مسند احمد حنبل ج 1 ص 320

2- صحیح مسلم ج 2 ص 105

احمد حنبل در کتاب مسند نقل میکند که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) از خمس بر بنی عبد شمس (بنی امیه) و بنی نوفل چیزی تقسیم نفرمود، آن طوری که بر بنی هاشم و بنی المطلب قسمت میکرد، و ابابکر آنچنانکه پیغمبر صلی الله علیه وآله خمس را به نزدیکان خود تقسیم میکرد بر آنها قسمت ننمود، (1)

زمخشری در کتاب تفسیر کشاف از ابن عباس نقل میکند: که خمس بر شش سهم بود: 1 - سهم خدا 2 - سهم رسول 3 - سهم ذی القربی تا زمانیکه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) از دنیا رفت، پس از آن ابوبکر خمس را فقط بر سه سهم دیگر قرارداد (یعنی تمام خمس را که شش سهم بود بر سه سهم "یتامی، مساکین، ابن السبیل" تقسیم میکرد) و عمر و سایر خلفاء بعدی چنین رفتار میکردند،

و نیز زمخشری گفته روایت شده ابی بکر بنی هاشم را از خمس منع کرد و آنها را مانند سایر ایتام و مساکین و از راه ماندگان مسلمین بحساب می آورد، (2) ابن ابی الحدید از ابی بکر جوهری نقل کرده است: که ابوبکر فاطمه سلام الله علیها

ص: 50

1- مسند احمد حنبل ج 1 ص 83

2- تفسیر کشاف ذیل آیه خمس

و بنی هاشم را از سهم ذی القربی منع کرد و سهم ذی القربی را در ترتیب سلاح و لشکر بکاربرد، (1)

زهرا (سلام الله علیها) سهم ذی القربی را از ابی بکر مطالبه کرد، و در اینجا فاطمه در خمس دو حق داشت: 1- حق از جهت میراث پدرنسبت بسهم رسول، 2- حق ذی القربی و اینکه او شریک پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در خمس بود، و ابوبکر هردو حق را از وی غصب کرده بود

فاطمه (سلام الله علیها) در مقام مطالبه حق ذی القربی بآیه خمس استدلال فرمود، ابوبکر در جواب گفت: این آیه را من هم در قرآن خوانده ام اما یقین ندارم که مراد از سهم ذی القربی شخص تو هستی، که آنرا بتو واگذار کنم،

فاطمه (سلام الله علیها) فرمود: پس ذوی القربی تو و خویشاوندانت هستید؟

ابوبکر گفت خیر، بلکه يك مقداری از آنرا بشما اتفاق میکنم و بقیه را در مصالح عمومی مسلمانان مصرف مینمایم،

فاطمه (سلام الله علیها) فرمود این برخلاف حکم خدا است

ابوبکر گفت: این عین حکم الله است، و این احتجاج ادامه پیدا کرد (2)

ص: 51

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدیدج 16 ص 131 و 230

2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدیدج 16 ص 131 و 230

بعد از این ادعاهای سه گانه و احتجاجات مستدل فاطمه (سلام الله علیها) ثابت کرد، که برنامه ابی بکر مخالفت و دشمنی با وی و باعلی (علیه السلام) و بنی هاشم است، در حالی که سخت برای بکر و ستیاری وی در غصب و چپاول (عمر) خشمگین بود کناره گرفت و در عین خشم بر آنها زهرا (سلام الله علیها) از دنیا رفت، بدلیل اینکه وصیت فرمود: او را شبانه دفن کنند و آن دو دشمن سرسخت بر جنازه اش حاضر نشوند، و بروی نماز نگذارند،

این خلاصه ای بود: از آنچه بین زهرا (سلام الله علیها) و ابی بکر گذشت، در آن چند روزانگی که فاطمه (سلام الله علیها) بعد از پدر زندگی کرد، و این نزاع با مرگ زهرا (سلام الله علیها) پایان نپذیرفت، بلکه همچنان در مسیر تاریخ بین فرزندان و یاران زهرا (سلام الله علیها) و خلف انصار ابی بکر ادامه دارد، و برای آشنا شدن بیشتر بآنچه بین زهرا (سلام الله علیها) و ابی بکر (در مورد نحله وارث و سهم ذوی القربی) گذشت باید باین کتاب ارزنده ای که یکی از دانشمندان بزرگ اسلامی (آیه الله فقیه سید محمد حسن موسوی قزوینی ره) تألیف فرموده اند مراجعه شود،

این کتاب را بنام "هدی الله الی ان فذک نحلة نامگذاری -

فرموده است ، و در موضوع خود بهترین کتابی است که تاکنون نگاشته شده است ، و عمده اهمیتی که این کتاب دارد اینستکه: ابابکر را بسبب زیبایی برحسب اصول وقوانین اسلامی و اخبار روایت شده در کتب اهل سنت مورد محاکمه قرار داده است ،

و این کتاب در سال 1352 قمری در چاپخانه حیدریه نجف اشرف بچاپ رسیده، و جناب استاد " مرتضی مدرس چهاردهی " ما را مورد امتنان قرار دادند که یک جلد تصحیح شده از این کتاب را که توسط شخص مؤلف فقید مورد کنترل قرار گرفته بود و در کتابخانه معظم له موجود بود(1) از باب اقدام بیک خدمت دینی و حفظ و نشر آثار جاودان گذشتگان در اختیار ما گذاردند ، و جناب استاد (سید مرتضی رضوی) مدیر محترم مکتبه التّجّاح تحقیق این کتاب را بعهدہ اینجانب واگذار نمودند تا مورد طبع جدیدی قرار گیرد، و این خود خدمت ارزنده و تازه ای از جناب ایشان علاوه بر خدمات شایان علمی

ص: 53

1- جناب سید مرتضی مدرس این نسخه ارزنده ای که بماکرامت فرمودند سپس آنرا بکتابخانه آستان قدس رضوی (علیه السلام) در مشهد مقدس اهدا نمودند، طالبین این نسخه بکتابخانه مزبور مراجعه فرمایند (ناشر)

و اسلامی دیگر معظم له است،

ومن هم از باب استجابت خواسته دوست گرامیم (جناب سید مرتضی) رضوی و تقدیر از این کتاب ارزنده و صاحب آن در مقام تحقیق مطالب این کتاب شریف و بدست آوردن مدرک اخبار و روایات آن اقدام نمودم، و تصمیم و اراده ام در این کردار نیک تقرب به پروردگار به وسیله خوشنودی حبیبه و دختر حبیبش فاطمه زهرا علیها السلام بود است، آن زهرائی که خدا بخوشنودی وی خوشنود میگردد

باقرالمقدسی

ص: 54

مرحوم آية الله سيد محمد حسن قزوینی فرزند بزرگوار جناب سيد محمد باقر مشهور "بحاج آقامير" پسر دانشمند بزرگ مرحوم ميرزا مهدی که برادر مرجع عالیقدر مرحوم "صاحب ضوابط" بوده است ،

نسبت معظم له از جانب پدر بامام موسی کاظم (علیه السلام) و از طرف مادر بامام مجتبی (علیه السلام) منتهی میگردد ، و مرحوم علامه سيد محمد مجاهد پسر مرحوم صاحب ریاض جد پدری و مادری این بزرگوار بحساب میآمده است ، و در سال 1296 هجری قمری در روز عرفه در کربلای معلی متولد شد، و در خانواده اصیل خود پرورش یافت، مقدمات علمی را در کربلا نزد اساتید عالیقدری تحصیل نمود و تا اندازه ای بر اصطلاحات فقه و اصول مسلط گردید ، سپس در سن هیجده سالگی (سال 1319ق) بنجف اشرف که پایگاه علمی شیعه بود جهت نیل بمقام مقدس اجتهاد مهاجرت فرمود ، و در حوزه های تدریسی در خدمت اساتید متخصص و اسطوانه های فن بتحصیل و تحقیق پرداخت ،

مدت ده سال این مرحوم ملازم درس مفتی بزرگ شیعه مرحوم آخوند محقق خراسانی اعلی الله مقامه الشریف بود و عموم تقریرات این استاد بزرگ را در فقه و اصول مینوشت ، و مدت پنج سال در نزد فقیه اعظم مرحوم سید محمد کاظم یزدی (صاحب عروه) تلمذ فرمود ، و مدت کوتاهی در محضر درس اصول مرحوم شیخ هادی طهرانی که از اعظم بوده است شرکت میفرمود ، و نیز درس مرحوم استاد بزرگ شریعت اصفهانی را که در سال 1339 وفات یافت درك فرموده بود،

یکسال بعد از رحلت استاد آخوند خراسانی (سنه 1329) معظم له از نجف بسامراء هجرت فرمود و این هجرت در زمان مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی اعلی الله مقامه (رهبرانقلاب عراق علیه استعمار بریتانیا) انجام گرفت و در این هنگام شهر سامرا مرکز علم و دانش بحساب میآمد مدت سه سال در سامراء توقف فرمود و در خلال این مدت تقریرات مرحوم استاد (آخوند خراسانی) را جمع آوری و تنظیم فرمود و شرحی بر لمعه دمشقیه نگاشت که کتاب طهارت آن بچاپ رسیده است،

معظم له فقید در سامراء محور تدریس و دانش قرار گرفته بود که پیش آمد جنگ جهانی دوم اوضاع عراق را بهم زد و تا اندازه ای حوزه های

علمیه از هم گسیخت، مرحوم سید بوطن خود (کربلای معلی) بازگشت و مراجعت ایشان بوطن یکسال بعد از رحلت پدر بزرگوارش بوده است.

آثار قلمی این دانشمند فقید بقرار زیر است:

1- کتاب "هدی الملة الى ان فلك نحلة" (کتاب موجود) که در سال 1352 ق در نجف اشرف بچاپ رسید،

2- کتاب "براهین الجلیة فی دفع تشکیکات الوهاییة" و این کتاب نیز در نجف اشرف چاپ شده است

3- کتاب "المناهج الحائریة فی نقض کتاب الهدایة السنیة" که بنام دیگری هم التحفة الامامیة فی دحض حجج الوهاییة نیز نامیده شده

4- کتاب "الامامة الكبرى والخلافة العظمی" که هشت جلد است و جلد اول آن در سال 1377 ق در نجف چاپ شده است (1) و باقی مجلدات آن خطی موجود است، و این کتاب را مؤلف فقید برحسب اراده و خواست استاد بزرگوارش (آخوند خراسانی) بر رد کتاب "منهاج السنة ابن تیمیه" نگاشته است،

ص: 57

1- جلد اول این کتاب با کوشش فاضل و خطیب توانا جناب آقای سید مرتضی قزوینی که فعلاً مقیم کویت است در نجف بچاپ رسیده (ناشر)

معظم له فقید در روز 28 رجب سال 1386 هجری قمری در کربلائی معلی از دنیا رفت و در حالیکه سیلاب اشگ شیعیان و دود آه پرحسرت دوستان او را تشییع میکرد در مدرسه "البقعه" بخاک سپرده شد، با مرگ جانگداز این عالم جلیل اسلام رخنه ای برداشت که هیچگاه مرمت نمی پذیرد، آری . این موجود عزیز در جهان ناپدید شد ، ولی آثار جاویدان و خدمات ارزنده اسلامی او در آستانه دفاع از حریم مقدس دین و اهل البیت (علیهم السلام) زنده و پایدار بر پیشانی ابدیت میدرخشد ، (1)

ص: 58

1- این سرگذشت مختصر از مولف فقید بوسیله گوینده فاضل جناب آقای سید مرتضی فرزند علامه بزرگوار آقای سید محمد صادق قزوینی تهیه شده است

برخی از برادران ایمانی از من خواستار شدند تحقیقات ارزنده ای در مورد وضع فدک در زمان پیغمبر (صلی الله علیه وآله) و از نظر منازعاتی که نسبت بآن پس از رحلت رسول الله (صلی الله علیه وآله) روی داد بنویسم، و این موضوع را برحسب آنچه که در سیره ها و تواریخ و کتابهای صحاح و سنن عامه بیان شده است مورد بررسی قرار دهم،

من هم این خواسته را اجابت نمودم و با کثرت گرفتاریها و کمبود فرصت با توجه باینکه غالب مسلمانان اشتیاق ندارند که حقیقت مطلب را در این مورد بدانند درعین حال باین خدمت خطیر اقدام نمودم،

در اینجا از همه مطالبی که در این خصوص راویان نقل کرده اند، و کتابها مشروحا نگاشته اند قلم را نگه میداریم، و از بیان حوادث ناگوار و ناملایماتی که برشاهدخت اسلام فاطمه زهرا (علیه السلام) وارد شده و غیر از آن از نقل مطالبی که دل را بدرد میآورد و عواطف را جریحه دار میسازد صرف

نظر میکنیم، فقط در این مورد بنقل آنچه که در تواریخ معتبر و در کتاب های صحیح مورد اطمینان ذکر شده است می پردازیم ، شاید افراد بینا باین وسیله بیدار گردند،

آنچه که از کتابهای معتبر استفاده میشود ، اینستکه : فدك از املاك و قریه هائی بوده است که با قدرت اسلحه و نیروی نظامی اسلام فتح نشده است، بلکه آنرا خود پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بتنهائی بدون دخالت سربازان و جنگجویان اسلامی تصاحب فرمود ، پس این داخل در غنائم مسلمین نبود ، که همه مسلمانان در آن سهیم باشند ، این مطلب مورد اجماع تمام مذاهب و فرق ملت اسلام است ، و احدی از علماء اسلامی در این موضوع خلافی نقل نکرده است.

امام شهاب الدین ابو عبد الله الحموی الروبی در کتاب " معجم البلدان " باب " الفاء والذال " میگوید : فدك (بحرکت دال و آخر آن کاف) دهکده ای در حجاز است که بین شهر مدینه و آنجا دو روزه راه میباشد و بعضی گفته اند سه روز راه است، در سال هفتم هجرت از طریق صلح و مسالمت بدست پیغمبر (صلی الله علیه وآله) آمد و خداوند آنرا فی بهره (اختصاصی) رسول الله (صلی الله علیه وآله) قرارداد ، و شرح این مطلب اینستکه : پیغمبر (صلی الله علیه وآله)

ص: 60

هنگامیکه در خیبر فرود آمد و برخی از حصارهای آنرا فتح فرمود ، سه دیوار باقی ماند که شدیداً مورد محاصره سربازان اسلام قرار گرفت، و در نتیجه جهودان در تنگنای سختی دچار شدند ، ناچار خدمت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) پیامی فرستادند که رسول الله (صلی الله علیه وآله) آنها را امان دهد و آنان تمام ثروت و هستی خود را بجا گذارده از این سرزمین جلای وطن اختیار کنند.

سرنوشت یهودیان خیبر بجهودان فدک رسید ، آنان در نتیجه عبرتی که از حادثه خیبر آموخته بودند شخصی بخدمت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) فرستادند و از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) تقاضای صلح نمودند ، باین ترتیب : که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) از جنگ با آنان صرفنظر فرماید و آنها نصفی از دارائی و محصولات خود را به رسول الله (صلی الله علیه وآله) واگذار کنند ، پیامبر (صلی الله علیه وآله) خواسته آنان را پذیرفت، و این ثروت و املاک بدون لشگرکشی و جنگ بدست پیغمبر (صلی الله علیه وآله) افتاد و این دارائی ملک خاص پیغمبر (صلی الله علیه وآله) قرار گرفت ، ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه از ابی بکر جوهری و او از زهری روایت کرده که گفت: پس از آنکه عده ای از خیبریان کشته شدند باقیمانده آنان که در داخل قلعه متحصن شده بودند از پیامبر

خواستند که از خون آنها درگذرد و آنان را از آن دیار روانه سازد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) خواسته آنها را پذیرفت و همچنان با آنان رفتار فرمود، ساکنین فدک از این جریان مطلع شدند، آنها هم جنگ نکرده و کشته نداده از پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنین مطلبی تقاضا کردند، و رسول الله (صلی الله علیه و آله) همین گونه با آنها رفتار نمود، و ثروتی که از آنان بدست آمد چون بدون لشگرکشی و جنگ بود ملك خالص پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرار گرفت. (1)

ابوبکر جوهری گفته، و محمد بن اسحاق نیز چنین روایت کرده هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از نبرد خیبر فارغ شد، خداوند ترس شدیدی از قدرت اسلام در دل‌های ساکنین فدک انداخت، آنها افرادی خدمت پیامبر فرستادند و با آن حضرت باین ترتیب صلح کردند، که: نصف فدک را

به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) واگذار کنند و رسول الله (صلی الله علیه و آله) از جنگ با آنان صرفنظر کند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) خواسته آنانرا پذیرفت و فدک ملك خالص آنحضرت

قرارگرفت زیرا بدون نبرد و لشگرکشی بدست آمد. (2)

ص: 62

1- شرح نهج البلاغه ج 16 ص 210

2- ابن سلام در کتاب " الاموال ص 9 از یحیی بن سعید روایت میکند که وی گفت: اهل فدک با پیغمبر (صلی الله علیه و آله) باین ترتیب مصالحه کردند که غلامان و کنیزان و نصف اراضی و باغستانهای آنها متعلق بخودشان باشد و نصف دیگر اراضی و باغستانهایشان را برسول الله (صلی الله علیه و آله) واگذار کنند، و هنگامیکه عمریهودیان فدک را از آن سرزمین خارج کرد افرادی را در فدک گماشت که سهم یهودیان را از محصولات اراضی و باغات تنظیم و جمع آوری نموده و بآنها تأدیه نمایند، بلاذری در فتوح البلدان گفته است: هنگامیکه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) خیبر را فتح نمود و یهودیان در تنگنای محاصره سربازان اسلام در حصنهای سه گانه قرار گرفتند، شدیداً ترسیدند و با رسول الله (صلی الله علیه و آله) باین ترتیب صلح کردند که خون آنها محفوظ بماند و آنان از آن سرزمین جلاء کنند پیامبر (صلی الله علیه و آله) خواسته آنها را پذیرفت، این مطلب باهالی فدک رسید، آنها رئیس خود یوشع بن نون یهودی را نزد رسول الله (صلی الله علیه و آله) به عنوان برقراری سازش فرستادند، و او از پیغمبر صلی الله علیه و آله خواست که سربازان اسلام او و قومش را امان دهند، و در مقابل تمام اراضی و باغات فدک را برسول الله (صلی الله علیه و آله) واگذار کنند و آنها به عنوان دهقان در اراضی مزروعی و باغات فدک کارکنند و نصف محصول به عنوان حق کارگری بآنها تعلق داشته باشد، و نصف محصول به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و تا هر زمان که رسول الله (صلی الله علیه و آله) خواست آنها در آن سرزمین بمانند و هرگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) اراده فرمود از آن دیار جلاء اختیار کنند، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) باین مطلب رضایت داد و فدک ملك خالص رسول الله صلی الله علیه و آله قرارگرفت، زیرا آنرا خداوند بهره اختصاصی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) قرار داد چون بدون جنگ و لشگرکشی بدست آمده است، ابوبکر جوهری میگوید: مالک بن انس از عبد الله بن ابی بکر بن عمرو از ابن حزم روایت کرده که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) با یهودیان فدک بنصف مصالحه فرمود، و مطلب بهمین کیفیت بود تا زمان عمر بن خطاب هنگامیکه عمریهودان فدک را اخراج کرد در عوض نصف فدک که طبق مصالحه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) ملك آنها بود بآنها شتر و اموال دیگر واگذار کرد. جوهری میگوید: که غیر از مالک بن انس دیگران هم مطلب را همین گونه نقل کرده اند: هنگامیکه عمریهودیان فدک را خارج کرد ابوالهیشم بن تیهان و فروة بن عمر و حباب بن صخر وزید بن ثابت را فرستاد، آنها اراضی و باغستانهای فدک را تقویم نمودند و عمر قیمت نصف آن اراضی و باغستانها را که آنان مالک بودند و مبلغ پنجاه هزار درهم

بود از اموالی که از عراق به نزد او آورده بودند بآنان پرداخت، و آنها را بطرف شام روانه ساخت، ابوعمید گفته است که اهالی خیبر بهره ای در اراضی و محصولات خیبر نداشتند، زیرا املاک آنان را مسلمانان بزور و قدرت جنگ گرفته بودند و آن املاک بمسلمانان تعلق داشت، و یهود سهمی و یهود سهمی در آن دارا نبودند ولی برخلاف فدک: فدک بر حسب مصالحه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) با یهودیان به دست آمد و هنگامیکه قیمت بقیه اراضی فدک به یهود پرداخته شد، فدک ملک خالص پیغمبر (صلی الله علیه وآله) قرار گرفت، و روی همین حساب عباس و علی (علیه السلام) در مورد فدک مدعی بودند، این سلام در کتاب "الاموال" از مالک بن انس روایت کرده که وی گفت عمر یهودیان خیبر را از آن سرزمین اخراج کرد و بآنها چیزی نداد ولی یهودیان فدک چون بر حسب مصالحه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) مالک نصف زمین و نصف محصول بودند و پیامبر (صلی الله علیه وآله) آنچه که آنها از پول و شتر و اسباب منزل داشتند بآنان مصالحه فرموده بود لذا عمر نصف زمین و نصف محصول فدک را تقویم نمود، و قیمت آنرا به یهودیان پرداخت، ابوبکر جوهری میگوید: بعضی روایت کرده اند که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) باینکه تمام اراضی فدک را واگذار کنند صلح فرمود، (شرح نهج البلاغه ج 16 ص 210) و در صورتیکه این روایت صحیح باشد باید گفت: عمر دستور داده که قیمت اموال اهل فدک و حقی که آنها در محصول اراضی داشتند بآنان پرداخت گردد، نه قیمت نصف اراضی، یاقوت الحموی در "معجم البلدان" (ماده فدک) گفته است: ترین روایاتی که در این مورد از نظر من گذشته آن مطلبی است که احمد بن جابر بلاذری در کتاب "فتوح البلدان" ص 36 ذکر کرده است: و آن اینکه: پیغمبر (صلی الله علیه وآله) پس از آنکه از نبرد خیبر فارغ شد محیصه بن مسعود را بطرف فدک فرستاد و آنها را باسلام دعوت کرد، رئیس فدک در آن هنگام یوشع بن نون یهودی بود، محیصه آنها را خیلی مرعوب و ترسان یافت. آنان در برابر اظهار مأموریت محیصه با او باین ترتیب صلح کردند که نصف زمین فدک متعلق به پیغمبر (صلی الله علیه وآله) باشد و آنحضرت از آنها دست بردارد محیصه با مصالحه آنان موافقت کرد و خواسته آنها را پذیرفت، و پیغمبر صلی الله علیه وآله هم قبولی محیصه را امضاء فرمود، و چون این ملک با لشگرکشی و نبرد مسلمین بدست نیامده بود ملک خالص خود پیغمبر (صلی الله علیه وآله) قرار گرفت، و عایدات آن در ابناء سبیل (از راه واماندگان) مصرف میشد، و اهل فدک تا زمان عمر درهما نجا ساکن بودند، عمر عده ای را بفدک فرستاد و قیمت عادلانه نصف فدک را به یهودیان پرداخت و آنان را از آن مکان اخراج کرده روانه شام ساخت، ابن منظور در کتاب "لسان العرب" میگوید: زهری گفته است: فدک دهکده ای است در خیبر و بعضی گفته اند قریه ای است در ناحیه ای از حجاز در آن چشمه و نخلستانی است که خدا آنرا بهره اختصاصی پیغمبر (صلی الله علیه وآله) قرار داده است، طبری میگوید: هنگامیکه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) از نبرد خیبر فارغ شد و سرنوشت جهودان خیبر با اهالی فدک رسید، خداوند در دلهای آنها رعب شدیدی ایجاد فرمود، آنان از پیامبر (صلی الله علیه وآله) خواستند که نصفی از فدک را بگیرد و از آنان دست بردارد، پیغمبر (صلی الله علیه وآله) پذیرفت و فدک ملک اختصاصی رسول الله (صلی الله علیه وآله) شد، زیرا بدون لشگرکشی و نبرد بدست آمد. ابن اثیر در "کامل" میگوید: هنگامیکه پیامبر (صلی الله علیه وآله) از نبرد خیبر فارغ شد شخصی را به نزد اهل فدک فرستاد و آنها را باسلام دعوت کرد، آنها با پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بدین ترتیب صلح کردند که نصف اراضی فدک را بآنحضرت واگذار کنند و پیامبر (صلی الله علیه وآله) از آنها دست بکشد، پیغمبر (صلی الله علیه وآله) پذیرفت، و نصف فدک ملک اختصاصی پیغمبر (صلی الله علیه وآله) قرار گرفت، زیرا بدون لشگرکشی بدست آمد

در عبارات گذشته که از کتابهای تاریخ و حدیث نقل شد، در مورد فدک این جمله بچشم میخورد " أَنَّهُ لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهَا " (1) معنای این جمله اینست که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بسوی فدک لشگرکشی نکرد و آنرا با نیروی جنگ از دشمن نگرفت بلکه فدک بوسیله صلح بدست پیغمبر (صلی الله علیه وآله) آمد و در اخذ این ثروت و دارائی احدی از مسلمانان با پیغمبر (صلی الله علیه وآله) شرکت نداشته است .

ص: 68

1- الوجیف : در لغت نوعی از سیر دادن شتر و لشگر سواره را گویند

خداوند در قرآن کریم فرموده است: "وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أُجِفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ" (1) - آنچه بهره داده خدا بر پیامبرش از آنان پس مسلط نشدید شما مسلمانان بر آن بسبب جنگ و لشگرکشی سواره بلکه خدا مسلط میکند پیامبران را بر هرکس بخواهد و خدا بر همه ایا چیز توانا است - و نیز فرموده است: "مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَإِنَّ السَّبِيلَ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ" (2) - آنچه بهره داده خدا بر پیامبرش از ساکنین قریه ها پس مخصوص خدا و پیامبر و بستگان مخصوص وی و یتیمان و مساکین و از راه ماندگان است، تا اینکه آن دارائی بین ثروتمندان شما دست بدست نگرود،

لغت "فبی" از ماده "فاء یقی"، بمعنی "رجع" است، و جمله ما

ص: 69

1- سوره حشر آیه : 6

2- سوره حشر آیه : 7

"أَفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ" یعنی هر چه که به پیغمبر (صلی الله علیه وآله) برگردد و برای آن حضرت حاصل شود بدون جنگ و بدون تاخت و تاز لشگر و سوارگان پس آن مخصوص پیغمبر (صلی الله علیه وآله) است که، در زمان زندگانی آنحضرت آن ثروت را در نیازهای شخصی خود مصرف کند و این مطلب مورد اجماع امت اسلام است، و بعد از وفات آنحضرت این دارائی طبق صریح آیه بذوی القربی (نزدیکان مخصوص) تعلق دارد، و آنها حق تصرف در این ثروت ندارند غیر آنها و این دارائی داخل در بیت المال نیست و بمسلمانها تعلق ندارد، زیرا حکم خاص آن در قرآن تعیین شده است. (1)

ص: 70

1- فخررازی گفته است: اصحاب از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) خواستند چنانکه غنیمت جنگ را بین مسلمانان تقسیم میفرماید، فیّی را نیز بین مسلمین تقسیم کند، خداوند این آیات را فرستاد که این دو با هم فرق دارند، چون در مورد تحصیل غنیمت شما مسلمین سختی و مشقت تحمل کرده اید و با نیروی جنگ و لشگرکشی بر آن مسلط شده اید، ولی در مورد تحصیل فیّی شما مرارتی تحمل ننموده اید، پس امر آن به خصوص رسول تقویض شده است، و در هر مصرفی که وی مصلحت بداند آنرا خرج میکند. زمخشری در ذیل آیه دوم در تفسیر کشاف میگوید: "حرف عطف بر سر جمله "مَا أَفَاءَ اللَّهُ" در این آیه وارد نشده که این جمله را عطف بر جمله "مَا أَفَاءَ اللَّهُ" در آیه اول بگیرد، با اینکه این دو جمله از هم اجنبی نیستند، و علت آن اینستکه جمله "مَا أَفَاءَ اللَّهُ" در آیه دوم عطف بیان است برای جمله "مَا أَفَاءَ اللَّهُ" در آیه اول و این آیه دوم آیه اول را بیان میکند، باینکه کیفیت مصرف آنرا تعیین مینماید، و اینکه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) باید فیّی را مانند خمس مصرف کند، علامه طباطبائی در تفسیر "المیزان" ذیل آیه دوم میفرماید: این آیه ظاهر است در اینکه در مقام بیان مصرف فیّی است که در آیه اول ذکر شده و علت اینکه فیّی در این آیه تعمیم داده شده به فیّی اهل القری برای اینکه اموال بنی نضیر و سایر املاک اختصاصی رسول الله (صلی الله علیه وآله) را شامل شود، در این آیه میفرماید: "فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ" یعنی يك قسمت از این فیّی اختصاص بخدا دارد و مقصود از این مطلب اینستکه باید يك قسمت از این اموال در راه خدا بر حسب صوابدید پیغمبر (صلی الله علیه وآله) مصرف شود و يك قسم از آن اختصاص بر رسول دارد که خود پیغمبر (صلی الله علیه وآله) آنرا برای شخص خود برداشت میکند، سپس فرموده: "وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ" اما مراد به "ذوی القربی" نزدیکان پیغمبر (صلی الله علیه وآله) است و ما در اینجا نمیتوانیم بگوئیم عموم مؤمنین از اقربا پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بحساب میآیند و مراد آنها هستند، همچنانکه این مطلب از خود آیه ظاهر است، و مراد از یتامی فقراء همان ذی القربی است همچنانکه سیاق آیه بدان اشعار دارد، و علت اینکه یتام خصوصا در آیه ذکر شده اند و قسیم خود ذی القربی قرار گرفته اند از نظر اهمیت آنان است و از ائمه اهل البیت علیهم السلام نقل شده که مراد از ذوی القربی اهل بیت اند، و مراد از "یتام و مساکین و ابن السبیل" یتام و فقراء و از راه ماندگان اهل بیت (علیهم السلام) میباشد. قَالَ عَلِيٌّ بَنُ الْحُسَيْنِ (عليه السلام): "هُم قُرْبَا نَا وَ مَسَاكِينُنَا وَ اَبْنَاءُ سَبِيلِنَا" - امام چهارم (عليه السلام) فرمود: آنها نزدیکان ما و فقراء از ما و از راه ماندگان از ما اهل بیت اند - و بهمین مضمون از امیرالمؤمنین (عليه السلام) نقل شده است

فدک فقط خوراک اختصاصی پیامبر

در کتاب معجم البلدان در داستان فدک از فتوح البلدان بلاذری نقل میکنند: " هنگامیکه فاطمه (سلام الله علیها) به نزد ابی بکر آمد و میراث پدر را نسبت بسهم پیغمبر (صلی الله علیه وآله) از خبیر وفدک مطالبه کرد، ابوبکر گفت: ای دختر پیامبر من از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شنیدم که میفرمود: اینها خوراک من است که خدا بمن در دوران زندگیم اطعام فرموده و هرگاه مردم

این اموال باید بین مسلمانان تقسیم گردد " (1)

آنچه که این گفتار را در اینجا مغشوش جلوه میدهد: اینستکه اگر فدک فقط خوراک و غذای پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بود پس تصرف دیگری برای پیغمبر صلی الله علیه وآله در آن جایز نبود، و حال اینکه رسول الله (صلی الله علیه وآله) در املاک بنی نضیر که همانند فدک فیی محسوب میشده تصرف کرده، مقداری از آن را فیی بمهاجرین بخشید و بقیه را وقف فرمود و صدقه قرارداد که "باغستانهای هفتگانه (حوایط سبعة) از آن جمله بود، و باجماع تمام مذاهب امت اسلامی وقف چیزی جایز نیست مگر اینکه قبلا ملکیت آن برای واقف

ص: 73

محقق شده باشد، و اگر این املاک ملك شخص پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نشده بود چگونه آنها را وقف فرمود .

ابوداود در سنن خود در کتاب خراج (باب صفا یا رسول الله صلی الله علیه وآله) از ابی طفیل روایت کرده که :گفت فاطمه (سلام الله علیها) نزد ابی بکر آمد و میراث پدر را از وی مطالبه فرمود ، ابوبکر گفت: من از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) شنیدم که فرمود هرگاه خداوند عزوجل به پیامبرش خوراکی اطعام فرماید پس آن بعد از وی بکسی تعلق دارد که حکومت را بدست میگیرد و مثل همین روایت در کتاب کنز العمال جلد 3 صفحه 130 نقل شده است ،

هنگامیکه فاطمه زهرا (سلام الله علیها) در مسجد پدرش در مورد استرداد فدک خطبه سرائی فرمود ابوبکر گفت: من از رسول الله (صلی الله علیه وآله) شنیدم که میفرمود : ما پیامبران طلا- و نقره و خانه و ملک ارث نمیگذاریم و کتاب و حکمت و دانش و پیامبری بارث می نهیم، و هرچه به عنوان خوراک و معاش روزمره در اختیار داریم پس آن به حاکم و ولی امر بعد از ما تعلق دارد هر طور که خواست در آن حکم کند " و ما هم این اموالی را که مطالبه می کنی در نظر داریم در تنظیم ارتش و ترتیب اسلحه مصرف کنیم .

شیخ سمهودی در کتاب " خلاصة الوفاء " باخبار دارالمصطفی میگوید

واقعی گفته است (1): پیغمبر (صلی الله علیه وآله) باغستانهای هفتگانه (حوایط سبعة) را وقف فرمود (2) سپس روایت کرده از زهری که آن باغستانهای هفتگانه از اموال بنی نضیر بود، تا آنجا که گفته است: "و میگوئیم که این مطلب را آنچه که در سنن ابی داود وارد شده تأیید میکند: در آنجا از مردی از اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده است که وی داستان بنی نضیر را بیان کرد تا رسید باینجا که گفت: نخلستان بنی نضیر مخصوص پیغمبر (صلی الله علیه وآله)

بود که خدا بوی عطا فرمود و آیه "مَا آفَاءَ لِلَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ الْخ" را تلاوت کرد، پس پیغمبر (صلی الله علیه وآله) قسمت عمده آن نخلستان را بین مهاجرین تقسیم کرد، و بقیه آن در دست بنی فاطمه (سلام الله علیها) به عنوان صدقه رسول الله (صلی الله علیه وآله) بجای ماند.

ص: 75

1- کتابی بنام "خلاصه الوفاء" بدست نیامد، ولی این حدیث در کتاب "وفاء الوفاء" سمهودی ج 2 ص 16 مضبوط است
2- باغستانهای هفتگانه (حوایط سبعة) همچنانکه در مقدمات کتاب توضیح داده شد بمخیریق یهودی که یکی از علماء یهود بنی نضیر بود تعلق داشت، و او آنها را به پیغمبر (صلی الله علیه وآله) واگذار کرد، و چون این اموال بدون لشگرکشی مسلمین بدست آمده بود، بهره اختصاصی پیغمبر (صلی الله علیه وآله) قرار گرفت، و رسول الله (صلی الله علیه وآله) آنها را بر خصوص فاطمه سلام الله علیها وقف فرمود، این اموال در سال سوم هجری در ایام جنگ احد بدست پیغمبر (صلی الله علیه وآله) رسید، و در آن هنگام هنوز رسول الله (صلی الله علیه وآله) با یهود بنی نضیر نجنبیده بود، در سال چهارم هجرت جنگ با بنی نضیر اتفاق افتاد، که لشگریان اسلام آنها را محاصره نمودند، و اموال آنان به وسیله جنگ بدست مسلمین افتاد، و لذا آن اموال غنیمت محسوب می شد، و فیی (بهره اختصاصی پیغمبر صلی الله علیه وآله) بحساب نیامد، شیخ طبرسی از ابن عباس نقل کرده است که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در روز جنگ بنی نضیر بانصار فرمود اگر مایل هستید اموال و خانه ها و سرمایه خود را با برادران مهاجر خود تقسیم کنید و در این غنایم هم شریک آنها شوید و اگر مایل نیستید اموال و خانه ها و سرمایه های شما مخصوص خودتان باشد و این غنایم جنگی فقط در بین مهاجرین تقسیم گردد، و شما سهمی از آن نبرید، انصار گفتند: ما اموال و خانه ها و سرمایه های خود را با برادران مهاجرمان تقسیم میکنیم و از این غنیمت سهمی بر نمی داریم و همه آن بین مهاجرین تقسیم شود. فخر رازی در تفسیر خود گفته است: روایت شده که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) اموال بنی نضیر را بین مهاجرین تقسیم فرمود و بانصار عطا نفرمود جزبسه نفر از آنها که محتاج بودند (ابودجانه، سهل بن حنیف، حرث بن الصمه) اما کسی که پنداشته اموال بنی نضیر فیی محسوب میشده و آیات فیی در مورد آنها نازل شده است، چنین میگوید: در جنگ بنی نضیر مسلمانان لشگرکشی و نبرد چندانی انجام ندادند، و راهی را در این مسیر نیمودند، فقط باندازه دو میل از مدینه خارج شدند و این مقدار راه را هم پیاده پیمودند، و در بین آنها سواره فقط شخص خود رسول الله (صلی الله علیه وآله) بود که بر شتر نری سوار شده بود، پس چون نبرد خیلی ناچیز بود و لشگرکشی و تاخت و تازی بحساب نمی آمد، خداوند اموالی را که در آنروز بدست آمد در حکم اموالی قرار داد که بدون جنگ بدست آید و لذا آن اموال فیی و ملک اختصاصی پیغمبر (صلی الله علیه وآله) قرار گرفت و اینکه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) آن اموال را بمهاجرین و سه نفر از انصار تقسیم فرمود از باب مصرف سهم الله و سهم رسول بود و مصلحت را در این تقسیم دید

علاوه بر آنچه که در کتابهای مذکور ثابت کردند که فدک ملك اختصاصی پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بود و مسلمانان بهره ای از آن نداشتند، مطلبی را که ابن حجر عسقلانی در کتاب صواعق المحرقة صفحه 23 و شیخ سمهودی در کتاب "تاریخ المدینه" نقل کرده اند این حقیقتی را که ما از تواریخ معتبرا ستظهار کردیم تأیید میکند، و نیز روایت مالک بن اوس الحدثان بر همین مطلب دلالت دارد، و مضمون آن اینستکه: عمر گفت: "من شما را از این امر با خبر سازم خداوند پیامبر خود را در این فیی بجیزی اختصاص داد که باحدی غیر از او عطا نفرموده بود، پس فرمود: "آن چه بهره داده است خدا رسول خود را از آنها پس شما مسلط نشدید بر آن بسبب لشگرکشی و تخت و تاز لکن خدا مسلط میکند پیامبرانش را بر هر کس بخواهد و خدا بر همه چیز توانا است" پس این اموال ملك خاص رسول الله (صلی الله علیه وآله) قرار گرفت، ولی پیغمبر (صلی الله علیه وآله) آنها را بدون شما مصرف نفرمود و شما را از آن اموال محروم نساخت بلکه آن اموال را بشما عطا

فرمود و در بین شما تقسیم کرد تا اینکه این مقدار خاص از آن اموال (1) باقی ماند و باندازه هزینه یکسال زندگی اهل خود از این اموال بآنها انفاق میفرمود، و بقیه را در همان موردی که مال الله را مصرف میکرد صرف و خرج مینمود، این برنامه در زنده بودن خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله) اجرا میشد هنگامیکه رسول الله (صلی الله علیه و آله) رحلت فرمود، ابی بکر گفت من ولی پیغمبرم پس آن اموال را گرفت و بطریقی که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آن اموال را مصرف میکرد بهمان ترتیب صرف و خرج مینمود " (2)

در اینجا میگوئیم این جمله که عمر گفته "فَكَانَتْ هَذِهِ خَالِصَةً لِرَسُولِ اللَّهِ - این اموال ملك خالص پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بوده - نص است بر اینکه فدك ملك خاص پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بوده و باید بعد از آنحضرت بورثه آنجناب برسد، زیرا اصل در ملك خاص هر میتی اینست که بعد از وی باز ماندگان او تعلق بگیرد و این جمله (فَمَا تَرَكَهُ أُمَّيَّتٌ فَلِوَارِثِهِ) يك اصل مسلم قانونی اسلام است، و اینکه گفته شده بعد از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) ملك خاص پیغمبر صلی الله علیه و آله بمسلمانان بر میگردد. این برخلاف اصل است و باید يك دليل محکم وقاطعی داشته باشد که بتواند با اصل در قانون معارضه کند .

ص: 79

1- باغستانهای هفتگانه (حوایط سبعة)

2- وفاء الوفاء ج 2 ص 158، شرح نهج البلاغه ج 16 ص 222 ابن ابی الحدید میگوید: علی (علیه السلام) وعباس بر عمر وارد شدند در حالیکه آن دو با هم در مورد املاک خالصه بنی نضیر مخاصمه داشتند، و عمر این مطالب را آنجا گفت و نامی از فدک نیست

این روایت عمر کاملاً گواهی میدهد که تصرف ابی بکر در فدك برحسب این مطلب بود که ابوبکر خود را ولی پیغمبر (صلی الله علیه وآله) میدانست، و لذا آن اموال را تصرف کرده و بطرزی که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در آنها عمل میفرمود در آنها عمل کرده تا عمل ولی خلاف عمل نبی نباشد، شاهد بر این مطلبی است که سمهودی در تاریخ خود نقل نموده است گفت: فاطمه سلام الله علیها سهم خود را از متروکه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) از ابی بکر مطالبه فرمود، و ابوبکر از

پرداخت سهم وی امتناع ورزید و گفت من هیچگاه آنچه که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) عمل میفرموده ترک نمیکنم زیرا می ترسم اگر بر خلاف رفتار پیغمبر (صلی الله علیه وآله) عمل کنم از مسیر او منحرف شوم، و پیامبر (صلی الله علیه وآله) محصولات فدك را در رفع نیازهای شخصی و مصالح اجتماعی مسلمانان مصرف میفرمود،

در اینجا ما میگوئیم اگر این روایت (که فی خوراک زندگی پیغمبر (صلی الله علیه وآله))

بوده و پس از وی بعامه مسلمین تعلق دارد و باید در مصالح آنان مصرف شود (صحیح بوده است، پس چرا ابی بکر در مقابل مطالبه فاطمه (سلام الله علیها) برای تصحیح تصرف در این اموال باین روایت استدلال نکرد، که گفت تصرف من در این اموال بجهت اینستکه من همانند پیغمبر (صلی الله علیه وآله) رفتار کنم، که این یکنوع اجتهاد شخصی از ابی بکر بود که خود را ولی پیغمبر صلی الله علیه و آله می پنداشت،

پس بر حسب این روایت تصرف ابی بکر در فدک مبتنی بر حدیث و روایت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نبوده است بلکه مبتنی بر اجتهاد شخص وی بوده،

ص: 81

اگر این روایت که ابی بکر از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نقل کرده (که فیش طعمه پیامبر است و پس از وی بمسلمانان برمیگردد) صحیح بوده پس چگونه جایز بود که عمر از فدک دست بردارد و آنرا بعلی (علیه السلام) و عباس تسلیم کند، در حالی که برحسب آن حدیث این فدک ملك مسلمین بود و همه مسلمانان در آن حق داشتند، و مسلم است که علی (علیه السلام) این مال را از عمر به عنوان اینکه او یکی از مسلمانان است نگرفت، بلکه آنرا به عنوان میراث اخذ کرد، و لذا هنگامیکه آنحضرت و عباس در مورد فدک وارث پیغمبر (صلی الله علیه وآله) با هم مخاصمه داشتند، عباس میگفت فدک ملك پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بوده و من وارث پیغمبرم، و علی (علیه السلام) این مطلب را انکار میکرد و میفرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله فدک را در زمان زندگی خود به فاطمه (سلام الله علیها) بخشید و لذا فدک بمن میرسد. این مطلب را ابن حجر (1) از بخاری نقل کرده که وی در طی سندی این روایت را ذکر نموده که فاطمه (سلام الله علیها) و عباس نزد ابی بکر آمدند و میراث

ص: 82

خود را از فدک و خیر مطالبه کردند (تا آخر روایت) علامه سمهودی در کتاب " تاریخ المدینه " و یاقوت الحموی در کتاب معجم البلدان نقل کرده اند که مجد در ترجمه فدک گفته است: فدک آن ملکی بود که در مورد آن مخاصمه واقع شد و فاطمه (سلام الله علیها) ادعا میکرد آنرا پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بمن عطا فرموده است، ابوبکر از وی شاهد طلبید و علی (علیه السلام) در این مورد بنفع فاطمه (سلام الله علیها) گواهی داد، ابوبکر گواه دیگری مطالبه کرد زهرا سلام الله علیها، ام ایمن را نیز در این قضیه شاهد گرفت، ابوبکر به فاطمه (سلام الله علیها) اظهار کرد ای دختر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) تو خود میدانی که شهادت در صورتی کامل است که یک مرد و دوزن گواهی دهند،

پس از ابی بکر هنگامیکه عمر حکومت را بچنگ گرفت و فتوحاتی انجام داد، اجتهاد وی اقتضا کرد که فدک را به علی (علیه السلام) و عباس واگذار کند، علی مدعی بود که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فدک را در زمان زندگی خود به فاطمه (سلام الله علیها) بخشید و پس از فاطمه (سلام الله علیها) هم فدک بعلی (علیه السلام) تعلق دارد، بین علی (علیه السلام) و عباس کار بمخاصمه کشید، هر دو به نزد عمر آمدند، و عمر از حکم کردن بین این دو امتناع کرد و گفت بمن مربوط نیست، من این ملک را بشما واگذار کردم و شما خود بحق و مقام یکدیگر از من آشناتر

در اینجا میگوئیم چرا عمر امتناع کرد که بین علی (علیه السلام) و عباس حکم کند در حالیکه این دو مدعی میراث ونحله بودند، یعنی عباس ادعا میکرد که فدک میراث پیغمبر (صلی الله علیه وآله) است و علی (علیه السلام) ادعا میکرد که فدک اعطائی رسول الله (صلی الله علیه وآله) است، و این هر دو ادعا خلاف مبنای ابی بکر و عمر در اصل تصرف فدک بود،

ثانیا: اگر فدک جزء اموال مسلمین بوده (2) (آنچنانکه خلیفه اول پنداشته بود) جایز نبود عمر از آن دست بردارد و حق مسلمین را تقویت

ص: 84

-
- 1- الصواعق المحرقة ص 23 در ملحق قدك (انتهای کتاب) در طی بیان تاریخ فدک این مطلب کاملا بررسی شده است، که ابابکر و عمر هیچ کدام فدک را بعلی (علیه السلام) و عباس برنگرداندند و این مطلب مربوط بحوایط سبعة (باغستانهای هفتگانه) بود که عمر آنها را به علی (علیه السلام) و عباس رد نمود و مخاصمه آنها هم مربوط بهمین حوایط سبعة بوده
 - 2- این مطلب اشاره بگفتار ابی بکر است که گفت از اول این مال به پیغمبر (صلی الله علیه وآله) تعلق نداشته و ملك مسلمانها بوده است و پیغمبر (صلی الله علیه وآله) این مال را صرف امور نظامی اسلام میفرموده و هم اکنون متصدی این مال من هستم همچنانکه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در زندگی خود متصدی این مال بود شرح نهج ج 16 ص 214

کند، یا اینکه این مال را بشخص معینی اختصاص بدهد بدون اینکه برای مسلمانها نصیبی در آن باشد، پس این اجتهاد عمر در برابر آن احادیث و روایاتی که از ابی بکر شنیده شد اجتهاد بی مدرکی است و این اجتهاد موجب شد که اموال مسلمین در مورد تلف واقع گردد. در اینجا تنها محمل صحیحی که میشود برای عمل عمر تراشید اینست که بگوئیم عمراً ابتداءً فذک را تصاحب کرد به عنوان پیروی از ابی بکر و بس، یا اینکه بگوئیم رأی عمراً بتدأءاً در مورد فذک همان رأی ابی بکر بود، سپس عمر از رأی خود عدول کرد و اجتهاد ثانوی او منجر باین شد که فذک را به ورثه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) برگرداند، و غیر از این عمل عمر هیچگونه محمل صحیحی ندارد، (1)

ص: 85

1- خوانندگان محترم در اینجا توجه دارند که این محمل تراشی مرحوم مصنف برای عمل عمر اگر نگوئیم یکنوع طعنه باوست، باید بگوئیم در مقام مماشات با هواداران خلیفه دوم بوده است، والا مطلب معلوم است که این خلفاء فقط نقش حکومت خود را میدیدند و پابند بهیچ اصل و مبنائی نبودند، هنگامیکه سیاست حکومتی آنها اقتضا میکرد دست به غضب و چپاول بزنند قانون و حدیث قلابی میساختند و زمانیکه سیاست حکومتی آنان برای جلب افکار عمومی اقتضا میکرد حق را بحقدار رد کنند، باکمال بی توجهی قانون تراشیده خود را زیر پا میگذارند (مترجم)

نصوص فوق العاده ای از نظر صحاح و سنن و تواریخ معتبره وارد شده در اینکه فدک ملك خاص و خالص پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بوده است، و بنابراین انکار ابی بکر نسبت بتعلق این مال به پیغمبر (صلی الله علیه وآله) و ادعای او باینکه فدک بعموم مسلمانها تعلق دارد، خیلی بیجا و بی معنی بوده است. و احتجاج وی باینکه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) عایدات فدک را در مورد لشگرکشی و انفاق فی سبیل الله مصرف می فرموده" این ادعا محتاج به بینه و شاهد است، و باید در برابر این ادعائی که برخلاف قرآن و اصل قانون فیه بوده است از ابی بکر شاهد و بینه مطالبه شود، نه از فاطمه سلام الله علیها که ادعای او بر طبق قرآن و اصل ماده قانون فیه در اسلام بوده است.

گذشته از این بهانه و دلیل او در تصرف فدک بادعاء اینکه او ولی پیغمبر صلی الله علیه وآله است بسیار غلط و نا مربوط بوده، زیرا ولی حق ندارد در مال مولی علیه به هر طرزى که دل خواه او باشد تصرف کند بلکه تصرف او باید مبتنی بر اساسی باشد

ولی امر پس از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) حق ندارد که هر چه بنظرش آمد در فدك تصرف کند، بلکه چون فدك فیی است وظیفه او اینست که آنرا به ذوی القربی پیغمبر (صلی الله علیه وآله) واگذار نماید، بر حسب ملاك صریحی که این مطلب در قرآن دارد :: "مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى" - هر چه خدا به پیغمبر (صلی الله علیه وآله) از اهالی قریه ها بهره داده است سهم خدا و پیامبر و ذی القربی است -

البته چون مال ملك آنان است آنها هر طور که خواستند در آن تصرف میکنند، زیرا انسان در دارائی خود هر طور بخواهد میتواند تصرف کند اما آن کسیکه امور او را بعد از او بدست میگیرد نمیتواند هر طور که خواست در زائد از وصیت شخص نسبت به اموالش رفتار کند، آنچه مسلم است این است که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در خصوص فدك هیچگونه وصیتی نداشته است و اگر وصیتی خاص در مورد فدك می فرمود این اختلاف واقع نمیشد، و حال اینکه شهرستانی در کتاب ملل و نحل مسئله فدك را از جمله

اختلافات عمده بعد از وفات رسول الله (صلی الله علیه وآله) شمرده است، آنجا که میگوید: "اختلاف ششم که بعد از وفات پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در بین مسلمین پدیدار شد موضوع فدک و توارث پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بود، فاطمه (سلام الله علیها) در مورد فدک دو تملیک را ادعا میکرد، یکی تملیک از نظر وراثت و دیگر تملیک از نظر اینکه فدک اعطائی پیغمبر (صلی الله علیه وآله) به او بوده است"

و در کتاب "معجم البلدان" میگوید: "در امر فدک بعد از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) اختلاف شدیدی بین ابی بکر و آل رسول الله (صلی الله علیه وآله) رخ داد و بعضی از کسانی که اخبار فدک را روایت کرده اند، روایت آنان مبتنی بر هوس بازی و ناحق سرائی بوده است."

با این اختلاف زیادی که در مورد فدک بوده چگونه انسان خود را راضی کند که باید فاطمه (علیها السلام) از فدک محروم شود؟ صرفاً بخاطر یک حدیث ضد قرآن که ابی بکر جهت ردّ زهرا (سلام الله علیها) تراشیده است:

("تَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ" - ما پیامبران ارث نمیگذاریم) یا چگونه وبه چه دلیل انسان در مقابل اصل مسلم قانون اساسی اسلام (مَا تَرَكَهُ الْمَيِّتُ فَلِوَارِثِهِ - هر چه میت بجا گذارد بوارث او متعلق است) میتواند یقین کند که متروکه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) صدقه بوده است؟

این ادعا که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) محصولات فدک را در نیازهای شخصی خود (1) و هزینه نزدیکان و ذوی القربی مصرف میفرموده و زیادی آنرا در جنگها و لشگرکشیها مصرف میداشته است، اولاً احتیاج به اثبات و دلیل دارد و ثانیاً بر فرض اینکه این مطلب ثابت باشد، اینکه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) زیادی محصول فدک را صرف و خرج جنگها میفرموده دلیل نمیشود که فدک فی و بهره مسلمین باشد، چرا اینکه قسمت عمده محصولات آن بنا بر این فرض صرف و خرج ذی القربی و هزینه زندگی خود پیغمبر (صلی الله علیه وآله) میشد دلیل نباشد که فدک ملك شخص پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بوده و بعد از وی باید به ورثه اش منتقل گردد. (2)

ص: 89

1- البته این مطلب بر حسب پندار عمر بود که در روایت مالک بن اوس گذشت و مدرک آن: شرح نهج البلاغه ج 16 ص 222 ووفاء الوفاء سمهودی و صواعق ابن حجر است.

2- ممکن است در اینجا گفته شود علت اینکه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) مازاد نیازهای شخصی و هزینه زندگی ذوی القربی را از عایدات فدک صرف و خرج مسلمین میکرد از باب تبرّع و خیرات بوده که از مال شخصی خود انجام میداده نه از این باب که مسلمانان در فدک حقی داشتند

عموم الفاظ و سطرهای کتابهای "صحیح بخاری و صحیح مسلم، سنن ابی داود. کتابهای مناقب" با کمال صراحت گویای این حقیقت اند: مادامی که زهرا (سلام الله علیها) زنده بود در مورد فدك ساکت نشد و مکرر به ابی بکر مراجعه کرد و فدك را مطالبه فرمود، حتی در مسجد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در برابر عموم مسلمانها ادعای خود را به اینکه فدك اعطائی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است اظهار فرمود و گواهی را در برابر مسلمین اقامه نمود، و در مرتبه دیگر به عنوان اینکه فدك ارث پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است و باید در تصرف او درآید داعیه خود را اظهار فرمود و با عبارات گوناگون با ابی بکر احتجاج نمود: "أَنْتَ وَرَثَتَ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) أُمَّ أَهْلَهُ؟ - آیا تو وارث پیغمبری یا آل او؟ ابی بکر در جواب ناچار گفت: "بل اهله" (1) - بلکه آل او - همچنانکه در مسند احمد حنبل نقل شده در مورد

ص: 90

1- ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج 16 ص 219 بعد از ذکر این روایت میگوید: اگر این حدیث صحیح باشد پس ابی بکر در اینجا یکنوع اقرار ضمنی نموده به اینکه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) مورث است و اهل او وارث اند

دیگر در مقام اثبات حق خود فرمود: " يَا أَبَا بَكْرٍ أَفِي كِتَابِ اللَّهِ أَنْ تَرِكَ ابْنَتَكَ وَلَا أَرِثُ أَبِي - آیا در کتاب خدا است که دختر تو از تو ارث ببرد و من از پدرم ارث نبرم؟ " (سیره حلبی) و در حله دیگر در طی عبارت جالب خطبه شیوای خود احتجاج شایانش را اینگونه ادامه داد: يَا بَنُ أَبِي قُحَافَةَ أَفِي كِتَابِ اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَلَا أَرِثَ أَبِي لَقَدْ حِثَّتْ شَيْئًا فَرِيًّا - ای پسر ابی قحافه آیا در کتاب خدا است که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم مطلب تازه ای آوردی - این سخنرانی و خطبه جالب را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ضبط فرموده (1) و چون بنای ما در این کتاب بر اختصار است از ذکر آن خودداری میشود و نیز ابن طیفور بغدادی در کتاب بلاغات النساء این خطبه را نقل نموده است.

چهارمین احتجاج و دادخواهی آنحضرت هنگامی بود که به اتفاق مولا امیر المؤمنین (علیه السلام) به نزد ابی بکر آمد و با او به قرآن احتجاج فرمود: وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ - (2) - سلیمان از داود ارث برد -

ص: 91

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 16 ص 211 و 249

2- سوره نمل آیه: 16

2 درخواست زکریای پیغمبر (علیه السلام) از خدا: " رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ (1) - خدایا به من فرزندی کرامت فرما که از من و از آل یعقوب ارث ببرد -

3- فرمان خدا در مورد ارث: " يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ (2) - سفارش میکند خدا در اولاد شما که برای پسر به اندازه سهم دودختر است- (پس دختر به طریق اولی از پدر ارث میبرد) و این محاجه شاهدخت اسلام در کتاب مختصر کنز العمال در حاشیه مسند احمد حنبل ذکر شده است ،

پنجمین موردی که شاهدخت عزیز اسلام در مقام احتجاج برابریت حاکمه قیام فرمود همان موردی است که ابن ابی الحدید از ابی بکر جوهری نقل کرده است: پس از آنکه ابی بکر خلافت را به چنگ آورد فاطمه سلام الله علیها بر او وارد شد و میراث پدر را از وی مطالبه کرد و ابی بکر از پرداخت میراث پدر به وی امتناع ورزید ، فاطمه (سلام الله علیها) فرمود: اگر در همین امروز تو بمیری وارث تو کیست؟ ابی بکر جواب داد: فرزندان و اهل من ، فاطمه سلام الله علیها فرمود: پس چگونه وارث پیغمبر (صلی الله علیه وآله) تو باشی و فرزندان و اهل او از وی ارث نبرند؟ ابی بکر در پاسخ گفت: چنین نیست ، من ادعا نکرده ام

ص: 92

1- سوره مریم آیه: 6

2- سوره نسا آیه: 11

که وارث پیغمبرم، حضرت فرمود: پس چگونه فدک را تصرف نمودی؟ در حالیکه آن ملک شخص پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بود و ما را از آن محروم ساختی؟! (1)

والبته غیر از این هم موارد دیگری پیش آمد که فاطمه (سلام الله علیها) در مورد فدک احتجاج فرمود

البته بزودی شرح این مطلب خواهد آمد که برحسب آنچه که در تواریخ معتبر و کتب سیره و صحاح نقل شده است، پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فدک را در زمان حیات خود به فاطمه (سلام الله علیها) عطا فرمود و هنگام رحلت رسول الله فاطمه (سلام الله علیها) متصرف فدک بود، هنگامیکه ابی بکر روی کار آمد افرادی را فرستاد فدک را تصرف کردند و بدینوسیله از فاطمه (سلام الله علیها) گرفت، و هنگامی که از زهرا (سلام الله علیها) بینه و گواه بر مالکیت وی نسبت به فدک مطالبه کرد به ابی بکر گفته شد: زهرا (سلام الله علیها) متصرف و ذوالید است و متصرف نباید برای اثبات ملکیت خود شاهد اقامه کند، بلکه آنکسی که در برابر وی ادعا دارد که او مالک نیست باید بینه بیاورد،

پس روی مبنای محاکمه رسمی لازم نبود فاطمه (سلام الله علیها) شاهد بیاورد، و اینکه علی (علیه السلام) و ام ایمن را به عنوان شاهد بر مطلب حاضر فرمود نه از

ص: 93

باب گواهی رسمی ، بلکه از باب استظهار مطلب به گواهی آنها استدلال فرمود ، و چون ابی بکر بر خلاف حق و عدل از وی شاهد طلبید و او را ملزم به اتیان بینه کرد، زهرا (سلام الله علیها) برای اثبات سخن خود گواهان محکم و عادل را حاضر فرمود (و از طرفی هم برای اینکه زیر بار الزام زور و غیر عادلانه ابی بکر نرفته باشد گواهان را تکمیل فرمود، زیرا تکمیل شهادت از طرف زهرا (سلام الله علیها) در این مورد یکنوع تصویب زورگوئی ابی بکر بود)

از همه این سخنان گذشته ، سؤال : چرا و به چه دلیل باید شهادت و گواهی علی (علیه السلام) (که افضل امت بوده است) به اینکه فدک اعطائی پیغمبر (صلی الله علیه وآله) به زهرا (سلام الله علیها) بوده و زهرا (سلام الله علیها) مالک فدک است پذیرفته نشود ؟ اما گواهی ابی بکر (برخلاف قرآن) به اینکه میراث پیغمبر (صلی الله علیه وآله) به مسلمانان برمیگردد مورد پذیرش واقع شود؟ این اسقاط شهادت و پذیرش گواهی در این دو مورد چرا ؟

بعضی گفته اند: فاطمه (سلام الله علیها) در اولین وحله مطالبه فدك ادعای میراث داشت، سپس ادعا کرد: که فدك اعطائی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بوده و او مالک است، و این قول درست نیست، بلکه مطلب بعکس بوده در سیره حلبی (1) نقل شده: ادعای میراث از فاطمه (سلام الله علیها) در برابر ابی بکر هنگامی اتفاق افتاد که قبلاً وی ادعا فرموده بود: فدك اعطائی رسول الله (صلی الله علیه و آله) بوده است و از او گواه طلبیدند و علی (کرم الله وجهه) به اتفاق ام ایمن بر این مطلب گواهی دادند، و موضوع از این

ص: 95

1- سیره حلبیه ج 3 ص 39 و همین مطلب نیز رأی مرحوم سید مرتضی بوده است در آنجائی که میگوید: "گفتگو در نحله بودن فدك مقدم است ظاهراً و روایات تماماً بهمین ترتیب وارد شده" (شرح نهج البلاغه ج 16 ص 277) و رأی خود ابن ابی الحدید هم نیز همین است، زیرا میگوید: "آنچه که مرتضی ره فرموده (از اینکه موقعیت مقتضی بوده که ابتداءً فاطمه (سلام الله علیها) نحله بودن فدك را ادعا کند) اینحرف صحیح است،" (شرح نهج ج 16 ص 286)

قرار بود: که فاطمه (سلام الله علیها) بعد از وفات پیغمبر (صلی الله علیه وآله) به نزد ابی بکر آمد

و فرمود: فدك اعطائی پدر من است که در زمان زنده بودن خود به من بخشیده بود، ابوبکر این مطلب را انکار کرد و گفت: گواهی بر ادعای خود اقامه کن، پس علی (علیه السلام) به نفع زهرا (سلام الله علیها) گواهی داد، ابی بکر شاهد دیگری طلبید و ام ایمن هم نیز بر این مطلب شهادت داد، ابوبکر گفت: ای دختر پیغمبر (صلی الله علیه وآله) تو خود میدانی که شهادت با گواهی يك مرد و دوزن تکمیل میشود.

وصاحب معجم البلدان نیز این مطلب را در ماده "فدك" به همین کیفیت بیان میکند که اول فاطمه (سلام الله علیها) نسبت به فدك ادعای نحله فرمود، و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج 16 ص 214 نیز این قضیه را به همین کیفیت از ابی بکر جوهری نقل نموده است.

هشام بن محمد از پدرش نقل کرده که فاطمه (سلام الله علیها) به ابی بکر گفت: "اینک ام ایمن گواهی میدهد: که پدرم فدك را به من عطا فرمود، ابی بکر در جواب گفت: "ای دختر پیامبر (صلی الله علیه وآله) سوگند به خدا پروردگار مخلوقی را نیافریده که از پدرت رسول الله (صلی الله علیه وآله) در نزد من محبوب تر باشد و آن روزی که پدرت از دنیا رفت دوست داشتم آسمان به زمین فرود آید.

ص: 96

سوگند به خدا اگر دخترم عایشه اظهار احتیاج کند از نظر من بهتر است از اینکه تورا در حال اظهار حاجت ببینم، آیا تومی پنداری که من حق سرخ و سفید و افراد گوناگون را بپردازم و نسبت به اداء حق توبه توستم کنم؟ در حالیکه تودختر پیغمبر خدائی، این مال اصلا مال پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نبوده و جزء اموال مسلمین است (1) و پیغمبر (صلی الله علیه وآله) عایدات این ملک را در لشگرکشیها و انفاق فی سبیل الله مصرف می فرموده، پس چون پیامبر (صلی الله علیه وآله) وفات یافت من جانشین اویم و باید این ملک را همچنانکه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) تصدّی می فرمود هم اکنون من تصدی کنم

ص: 97

1- این گفتار ابی بکر (این مال ملک پیغمبر نبوده و متعلق به مسلمین است) یکنوع گستاخی آشکاری است و این مطلب برخلاف حکمی است که خدا نازل فرموده، همه مسلمانان جهان میگویند: فدك ملك اختصاصی پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بوده است، بنص صریح قرآن: " وَمَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ " - آنچه خدا بهره داده پیامبر خود را از آن مردم پس شما مسلمین بر آن به سبب لشگرکشی و تاخت و تاز مسلط نشدید بلکه خدا مسلط میکند پیامبران خود را بر هرکس بخواهد و خدا بر همه چیز توانا است - اما اینکه میگوید: پیغمبر (صلی الله علیه وآله) عایدات این فدك را صرف لشگرکشیها و انفاق فی سبیل الله می فرمود " بر فرض اینکه این مطلب صحیح باشد همچنانکه خود مولف فرمود این یکنوع خیرات و تبرع بوده که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) از مال شخصی خود انجام داده است، و این موجب نمیشود که فدك از ملک آنحضرت خارج گردد، و بر فرض اینکه این ملک در ابتداء به عامه مسلمانان تعلق داشته پیغمبر (صلی الله علیه وآله) آن را به خصوص زهرا (سلام الله علیها) بخشیده به جهت فرمان خدا که فرمود " وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ " - حق ذی القربی را بپرداز - علاوه بر این پیغمبر (صلی الله علیه وآله) برجان و اموال مسلمانان ولایت دارد - به طوریکه رسول الله (صلی الله علیه وآله) در تصرف اموال مسلمین از خود آنها اولی تر است، پس طبق این ولایت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) اموال مسلمانان را به هرکس که میخواست میتوانست واگذار کند، و رسول الله (صلی الله علیه وآله) مصلحت را در این دید که فدك را به فاطمه (سلا الله علیها) واگذار نماید، و ابن ابی الحدید بنا بر این روایت میگوید: ممکن است کسی به ابی بکر بگوید: آیا جایز بود برای پیغمبر (صلی الله علیه وآله) که دختر خود را یا غیردختر خود را بر حسب فرمان الهی که به وسیله وحی بر او نازل شد یا بر حسب صوابدید خود مالک يك قسمت از اموال مسلمین بگرداند و يك قسمت خاص از املاک مسلمانان را به او اختصاص بدهد یا خیر؟ اگر گفته شود که این مطلب برای رسول الله (صلی الله علیه وآله) جایز نبود این سخن خلاف عقل و خلاف عقیده مسلمانان جهان است، و اگر گفته شود این عمل پیغمبر (صلی الله علیه وآله) جایز بوده در اینجا فاطمه (سلام الله علیها) ادعای خلافی نفرموده بلکه ادعا کرده که این عمل صحیح و جایز از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) صادر شده و شاهد آن ام ایمن است. اگر گواهی یک زن آن هم ام ایمن در اینجا کفایت نمیکرد باید به اوجواب بدهند که گواهی این یک زن کافی نیست، و يك زن دیگر گواه بیاورد نه اینکه ابی بکر در جواب بگوید: اصلا این مال به پیغمبر (صلی الله علیه وآله) تعلق نداشته و مال همه مسلمانان بوده است، این سخن رد ادعای زهرا سلام الله علیها نیست و این جواب غیر صحیح است (شرح نهج البلاغه ج 16 ص 225)

(در برابر این جملات و کلمات مضطرب و چند پهلوی ابی بکرفاطمه (سلام الله علیها) سخت برآشفت .)

و فرمود : سوگند به خدا دیگر با تو صحبت نمیکنم آبی بکر در جواب گفت : " به خدا قسم هیچگاه من با توی قطع فامیلی نمیکنم ". فاطمه (سلام الله علیها) فرمود : " بخدا قسم برتو نفرین میکنم " ابی بکر در جواب گفت : " سوگند به خدا تو را دعا خواهم کرد "

هنگامی هم که مرگ فاطمه (سلام الله علیها) نزدیک شد وصیت کرد که ابی بکر بر او نماز نخواند . ولذا زهرا (سلام الله علیها) شبانه دفن شد ، وعباس بن عبدالمطلب بروی نمازگذار و بین وفات پیغمبر (صلی الله علیه وآله) ووفات زهرا (سلام الله علیها)

در اینجا میگوئیم آنچه از این روایت و روایات مشابه آن (که بعد از این ذکر میشود) بدست میآید ، ابوبکر از نظر فاطمه (سلام الله علیها) تبرئه نشد والا علتی نداشت که زهرا (سلام الله علیها) براو تا این درجه خشمگین باشد

آری فاطمه (سلام الله علیها) میدانست انگیزه ابی بکر درغصب فدک و محروم ساختن وی را از حق خود فقط سیاست روز است و بس و هم او وی را واداشته که ادعای زهرا (سلام الله علیها) را تصدیق نکند

ابن ابی الحدید میگوید: من از علی بن فاروق استاد مدرسه مغربیه بغداد سؤال کردم آیا فاطمه (سلام الله علیها) راستگو بوده است؟ گفت آری .

گفتم: پس چرا ابی بکر فدک را به وی نداد با اینکه میدانست او راست می گوید . "

ص: 99

1- شرح نهج البلاغه ج 16 ص 214 مرحوم سید مرتضی فرموده اهل نقل اختلافی ندارند در اینکه علی (علیه السلام) خود بر جنازه فاطمه (سلام الله علیها) نماز خواند مگر روایت بسیار ضعیف و خلاف قاعده ای که نقل کرده عباس هم بر فاطمه (سلام الله علیها) نماز خواند، (شرح نهج البلاغه ج 16 ص 279)

استاد با اینکه زیر بار حق نمیرفت و اخلاقاً مرد با بهت و کم مزاحی بود در اینجا جواب لطیفی داد، گفت: اگر ابابکر به مجرد ادعای فاطمه (سلام الله علیها) فدک را به او رد کرده بود فردای آن می‌آمد و ادعا میکرد که باید خلافت و حکومت شوهرش را برگرداند، آنگاه ابوبکر نمیتوانست عذر بیاورد و نه

هم نمیتوانست موافقت کند چون با رد فدک به مجرد ادعا تثبیت کرده بود که فاطمه (سلام الله علیها) در هر چه که ادعا کند بدون اینکه احتیاج به دلیل و شاهد داشته باشد راستگوست،

ابن ابی الحدید میگوید: اگرچه این کلام استاد برسبیل شوخی و مزاح گفت ولی سخن بسیار صحیحی است، [\(1\)](#)

ص: 100

1- شرح نهج البلاغه ج 16 ص 284

ما میگوئیم: علی بن فاروق مدرس کلام خوبی گفت ولی چه باید کرد؟ که اجتهادات و تأویلات موجب میشود که افراد اشتباه کنند و در خلاف حقیقت واقع شوند

ص: 101

اما مدارك نحلہ وعطیہ بودن فدك از پیغمبر (صلی اللہ علیہ وآلہ) بہ زہرا (سلام اللہ علیہا) در کنزالعمال تصریح بہ این مطلب شدہ است ، در مختصر کنزالعمال کہ در حاشیہ مسند احمد حنبل چاپ شدہ در مسئلہ صلہ رحم از کتاب اخلاق. از ابی سعید خدری نقل شدہ کہ اوگفت ہنگامی کہ این آیہ

نازل شد: "وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ" - ای پیغمبر حق نزدیکان را تأدیہ کن - پیغمبر (صلی اللہ علیہ وآلہ) فرمود: " ای فاطمہ فدك از آن تو است " و ہمین روایت را حاکم در کتاب تاریخ خود نقل فرمودہ است . در تفسیر درالمنثور (1) امام جلال الدین سیوطی شافعی ذکر نمود کہ ہزار از ابی یعلی و ابن ابی حاتم و ابن مردویہ از ابی سعید خدری نقل کردہ اند کہ اوگفت ہنگامیکہ این آیہ نازل شد: (وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ) پیغمبر (صلی اللہ علیہ وآلہ) فاطمہ (سلام اللہ علیہا) را خواند و فدك را بہ وی عطا فرمود (2)

ص: 102

1- تفسیر درالمنثور ج 4 ص 177 در اینجا در متن کتاب اشتباهی از مرحوم مولف رخ دادہ و آن خلط بین دو روایت بودہ است کہ آن اشتباہ را محقق محترم در حاشیہ عربی متذکر شدہ بودند و ما در ترجمہ اصلاح شدہ آترا ذکر کردیم لذا اگر متن حدیث ترجمہ با متن تطبیق نمیکنند علتش این است

2- در این تفسیر ذیل آیہ شریفہ سہ روایت ذکر شدہ : 1- روایت مذکور در متن ، 2- ابن مردویہ از ابن عباس نقل کردہ کہ اوگفت: "لَمَّا نَزَلَتْ-وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ -أَقْطَعَ رَسُولُ اللَّهِ فَاطِمَةَ فَادَّكَأَ" ہنگامیکہ آیہ مزبور نازل شد ، پیغمبر (صلی اللہ علیہ وآلہ) فدك را بہ فاطمہ (علیہا السلام) اقطاع و تملیک فرمود ، 3- ابن جریر طبری از امام چہارم (علیہ السلام) زین العابدین نقل کردہ کہ حضرت وقتی وارد شام شدند و آن مرد شامی نشناختہ بنای گستاخی را گذارد، حضرت فرمود آیا تو قرآن خواندہ ای؟ عرض کرد: آری. حضرت فرمود: آیا این آیہ را خواندی؟ "وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ" مرد شامی باکمال شگفتی عرض کرد "وَأِنَّكُمْ لِلْقَرَابَةِ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُوتَ حَقُّهَا؟ - شما همان نزدیکان پیغمبرید کہ خدا بہ او امر کرد حق آنها را تأدیہ کند؟ - حضرت فرمود: آری . این سہ لفظ (اعطاء، اقطاع، ایتاء) در این سہ روایت دلالت میکند کہ فدك در تصرف فاطمہ (سلام اللہ علیہا) بودہ است .

شیخ سلیمان قندوزی نقشبندی حنفی از ثعلبی نقل کرده: علی بن الحسین (علیه السلام) به مردی از اهل شام فرمود: " ما همان ذی القربی هستیم که خدا به پیغمبر (صلی الله علیه وآله) امر کرد حقشان را تأدیه کند(1)"

ابن ابی الحدید روایت مذکور را از راویان دیگری غیر از ابی سعید خدری

ص: 103

1- ینابیع المودة

نیز نقل نموده است که چون این آیه نازل شد و " پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فاطمه (سلام الله علیها) را خواند و فدک را با وعطا فرمود (1)

ص: 104

1- این روایت ابی سعید خدری آنقدر مورد تواتر بوده است که مأمون در زمان حکومت خود که فدک را به فاطمین رد کرد به همین روایت استناد نمود، مرحوم طبرسی در کتاب مجمع البیان ج 3 ص 411 این حدیث را با سلسله سند از ابی سعید خدری نقل فرموده سپس میفرماید عبد الرحمن بن صالح گفت: که مأمون عباسی به عبد الله بن موسی نامه ای نوشت و از او در مورد قصه فدک سؤال کرد، عبد الله بن موسی در جواب مأمون همین روایت ابی سعید خدری را نگاشت و مأمون فدک را به فرزندان فاطمه (سلام الله علیها) واگذار نمود.

قدك در تصرف زهرا سلام الله عليها

ابن حجر در کتاب الصواعق المحرقة باب 2 صفحه 32 گفته است: ابوبکر فدک را از فاطمه (سلام الله عليها) گرفت در حالیکه او مرد مهربانی بود، زیرا براو ناگوار بود که روش پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را تغییر بدهد، فاطمه (سلام الله عليها) نزد او آمد. ادعا کرد که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فدک را به من بخشیده است، ابوبکر گفت آیا شاهی داری؟ علی (علیه السلام) و ام ایمن به نفع زهرا (سلام الله عليها) در این قضیه گواهی دادند، ابوبکر گفت: آیا به گواهی یک مرد و یک زن تو ادعای استحقاق میکنی؟

ما میگوئیم: پس بنابراین انکار این مطلب: که زهرا (سلام الله عليها) متصرف فدک بود و ابوبکر آنرا با اعمال زور و قدرت از او گرفت معنا ندارد، و هرکس منکر این مطلب باشد در برابر کتاب خدا و سنت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) جز زورگوئی و اجتهاد مستبدانه دلیل دیگری نخواهد داشت.

علامه سمهودی در کتاب وفاء الوفاء از حافظ بن مشیه از نمیرین حسان نقل کرده که او گفت: من به زید بن علی (برادر امام باقر علیه السلام) گفتم این

عمل ابی بکر در نظر من خیلی پست است که فدك را به زور از فاطمه (سلام الله علیها) گرفت، زید گفت: ابوبکر مرد مهربانی بود، ولی نمیخواست روش رسول الله (صلی الله علیه وآله) را تغییر بدهد، فاطمه (سلام الله علیها) نزد او آمد و فدك را از وی مطالبه کرد، و مدعی شد که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فدك را به من عطا فرموده. ابوبکر گفت آیا گواهی بر این ادعا داری؟ زهرا (سلام الله علیها) ابتداءً علی (علیه السلام) را به عنوان گواه نزد ابی بکر آورد، و علی (علیه السلام) در این جریان به نفع فاطمه (سلام الله علیها) شهادت داد، سپس ام ایمن را به عنوان شاهد آورد و ام ایمن رو کرد به ابی بکر و عمر، گفت آیا شما دو نفر شاهدید که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) گفت: "ام ایمن از اهل بهشت است؟" گفتند: چرا، ام ایمن فرمود: پس من هم گواهی میدهم که رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) فدك را به فاطمه بخشید،

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه به همین مضمون حدیثی از ابی بکر جوهری نقل کرده است، (1)

ص: 106

1- این حدیث در شرح نهج البلاغه ج 16 ص 161 و 219- از ابی بکر جوهری از بختری بن حسان نقل شده و در آخر آن نسبت به حدیث گذشته جمله ای اضافه دارد و آن اینکه ابوبکر به فاطمه (سلام الله علیها) گفت يك مرد و یا يك زن دیگر شاهد بیا ورتا استحقاق تونسبت به فدك ثابت شود

بنابر این حدیث اگر ابو بکر سخن فاطمه (سلام الله علیها) را قبول میکرد و فدک را رد مینمود، در این صورت در قضاوت خود اعتماد بر ادعای صرف نکرده بود و بدون بینه حق را به صاحب حق نپرداخته بود، زیرا این گفتار ام ایمن (آیا شما دو نفر شهادت میدهید که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود ام ایمن از اهل بهشت است) به منزله اقرار و اعترافی بود که ام ایمن از ابی بکر و عمر گرفت بر این که ام ایمن در گواهی خود راستگوست به طوریکه نسبت به ثبوت هر حقی که او شهادت بدهد برای حاکم عادل قطع و یقین حاصل میشود که آن حق ثابت است، و بنابراین رد این شهادت برای حاکم جایز نیست. در سنن ابی داود این مطلب آمده که هرگاه در جریان یک شاهد گواهی داد، و حاکم میدانست که این شاهد راست میگوید، در این صورت برای حاکم جایز است که طبق همان گواهی حکم کند، سپس برای استدلال به این مطلب حدیث شهادت خزیمه بن ثابت را که (به نفع پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در معامله ای علیه مرد اعرابی شهادت داد، و گواهی او به جای شهادت دو شاهد عادل پذیرفته شد) نقل میکند (1).

ص: 107

1- داستان شهادت خزیمه بن ثابت از این قرار است: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از یک مرد اعرابی اسبی خریداری فرمود، و چون در آن هنگام به اندازه بهای اسب پول همراه نداشت، رفت تا پول بیاورد، قیمت اسب را پردازد و آنرا بگیرد، در این بین مشتری هائی به مرد اعرابی مراجعه کردند و آنرا بیشتر از آن مبلغی که رسول الله (صلی الله علیه و آله) خریداری فرموده بود از او میخریدند، مرد اعرابی بطمع افتاد، هنگامیکه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) برگشت اظهار کرد: اگر تو این اسب را به فلان قیمت میخری فبها والا به دیگری بفروشم. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود من قبلا اسب را خریده ام و این اسب ملك من است، مرد اعرابی انکار کرد و گفت: تو اصلا از من اسب نخریده ای، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به اطراف نگاه کرد و دنبال شاهدی میگشت که در قضیه به نفع آنحضرت گواهی بدهد، خزیمه بن ثابت در آنجا حاضر بود، گفت من شهادت میدهم که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) این اسب را قبلا خریده است، رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمود تو که در هنگام معامله اینجا نبودی چگونه چنین گواهی میدهی؟ خزیمه عرض کرد: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله) چطور ما به راستگویی تو نسبت به آنچه که از جانب خدا نازل کرده ای شهادت میدهم با اینکه نزول این آیات را از جانب خدا بر تو ندیده ایم، ولی نمیتوانیم به راستگویی شما در مورد ابتیاع يك اسب که ناظر آن نبوده ایم گواهی بدهیم؟ پیغمبر (صلی الله علیه و آله) او را تحسین فرمود و گواهی او را به جای گواهی دو شاهد عادل در این جریان پذیرفت و از آن روز خزیمه بن ثابت بلقب (ذوالشهادتین) صاحب دوشهادت ملقب گردید

گذشته از این در اینجا با گواهی ابوبکر و عمر به راستگویی ام ایمن نصاب

ص: 108

شهود کامل میشود زیرا در این قضیه ام ایمن از ابی بکر و عمر اقرار گرفت که او راست میگوید، پس با این اقرار گویا ابوبکر و عمر به آنچه ام ایمن شهادت داده گواهی دادند، و بنابراین باید گفت زهرا (سلام الله علیها) در اینجا چهار گواه داشت : 1- علی (علیه السلام) 2- ام ایمن - 3 ابی بکر 4 عمر . زیرا ابوبکر و عمر در ضمن اقرار به راستگویی ام ایمن شهادت دادند که هر چه ام ایمن بگوید ثابت و صحیح است ، بلکه ممکن است گفته شود در اینجا اصلا احتیاج به شهادت شاهد و گواه نبود، زیرا ابوبکر خود را از طرف امت و ملت اسلام مدعی زهرا (سلام الله علیها) به حساب آورده بود و با اینکه او اقرار کرد که ام ایمن زن راستگویی است و با فرض اینکه ام ایمن شهادت داد که فدک متعلق به فاطمه (سلام الله علیها) است پس گویا ابوبکر که خود مدعی بود اقرار کرده که فدک متعلق به فاطمه (سلام الله علیها) است و با اقرار مدعی به ثبوت حق برای مدعی علیه جانی برای شهادت و گواهی شاهد باقی نمی ماند.

بعضی از طرف خلیفه عذر تراشیده اند که ابوبکر بر مبنای اعتقاد خود نمیتوانست فدک را به فاطمه (سلام الله علیها) تسلیم کند، زیرا او از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) روایت کرده بود که متروکه رسول الله (صلی الله علیه وآله) صدقه است، پس با اعتقاد به اینکه فدک صدقه است چگونه میتوانست آنرا به زهرا (سلام الله علیها) تسلیم کند ولی بنا بر آنچه ما در اینجا ثابت کردیم اعتذار از جانب خلیفه همان عذر بدتر از گناه است، زیرا اصلاً فدک متروکه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نبود زیرا با این شهادتها و گواهی ها ثابت شد که فدک را پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در زمان زنده بودن خود به دخترش زهرا (سلام الله علیها) بخشیده بود، و اگر ابوبکر فدک را به فاطمه (سلام الله علیها) تسلیم میکرد به عنوان اینکه آن نحله پیغمبر (صلی الله علیه وآله) است رد کرده بود و این با صدقه بودن متروکه (پیغمبر) صلی الله علیه وآله منافاتی نداشت.

از جمله مطالبی که بر تصرف زهرا (سلام الله علیها) در فدك دلالت دارد، وثابت کرده که فدك قبلا در دست فاطمه (سلام الله علیها) بوده و آنرا به زور از چنگ وی خارج کرده اند: عبارت نهج البلاغه در مورد نامه امام امیرالمؤمنین علیه السلام به عثمان بن حنیف است. در آنجا میفرماید:

"بلی كانت في أيدينا فدك من كل ما اظلمت السماء فشحت عليها نفوس قوم وسخت عنها نفوس قوم آخرين، ونعم الحكم الله، وما اصنع بفدك وغير فدك والنفس مظاتها في غد جدت" - آری - در دست ما از آنچه آسمان سایه افکنده است فقط فدك بود، که عده ای به آن بخل ورزیدند و عده دیگر از آن چشم پوشیدند، و بهترین حاکم خدا است من فدك و غیر فدك را چه کنم؟ در حالیکه گمانگاه نفس من فردای گور است -

ابن ابی الحدید در ضمن تفسیر کلمات و جملات مولا (علیه السلام) در این عبارت میگوید: "وهذا الكلام كلام شك متظلم" - این سخن سخن ستمدیده

ای است که از جنایات شکایت میکند. (1)

در هر حال از این بیان مولا (علیه السلام) چنین برمیآید که فدک قبلا در دست فاطمه (سلام الله علیها) و علی (علیه السلام) بوده و به زور و ظلم از آنها گرفته شده و در مقام احقاق حق در مرز مشاجرہ و ادعا اهل البیت (علیه السلام) کوتاهی نکردند. (اگرچه در مقام اخذ حق خود به زور و اسلحه متوسل نشدند) و چون حاکم جنایتگر زمان به شکایت آنها توجهی نکرد و حکومت‌های قلدر بعدی هم به دادخواهی آنان گوش ندادند در نتیجه علی (علیه السلام) شکایت را به درگاه خدا برد و فرمود: "نِعْمَ الْحَكَمُ اللَّهُ" - بهترین حاکم خدا است - بعضی در اینجا گفته اند اگر فدک واقعا ملک فاطمه (سلام الله علیها) بود پس چرا علی علیه السلام در زمان حکومت خود در مورد فدک همانند خلفاء گذشته رفتار کرد و آن را به عنوان بازمانده زهرا (سلام الله علیها) تملیک نفرمود؟

در پاسخ میگوئیم: انسان هر طور که بخواهد اموال خودش را برحسب مصالح شخصی و نوعی میتواند تصرف کند، علی (علیه السلام) مصلحت خود را در این ندانست که فدک را به عنوان یک دارائی شخصی تصاحب کند و مصلحت را در این دانسته که عایدات آنرا بین فقرا تقسیم نماید، گذشته

ص: 112

از این جواب این اشکال را خود مولا (علیه السلام) دنباله فرمایشش در همین نامه بیان فرموده است ، میفرماید : " وَمَا أَصْنَعُ بِفَدْكَ وَغَيْرِ فَدْكَ وَ النَّفْسُ مَظَاتُّهَا فِي عَدِّ جَدَّتْ " تا آنجا که میفرماید : " وَإِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرَوْضَهَا بِالتَّقْوَى لِتَأْتِي آمَنَةً يَوْمَ الْخَوْفِ الْأَكْبَرِ تَثْبُتُ عَلَيَّ جَوَانِبِ الْمُزْلَقِ - به درستی که نفس خود را به سبب تقوی ریاضت میدهم برای اینکه در روز ترس بزرگ امنیت داشته باشد و بر فراز پرتگاه لغزنده (صراط) ثابت بماند - در اینجا گویا مولا (علیه السلام) میفرماید با اینکه فدک ملك شخص من است ولی من آنراها میکنم و از آن صرفنظر مینمایم چون عاقبت من فردای گوراست و با اعراض از اموال دنیاچه فدک و چه غیر فدک نفس خود را ریاضت میدهم که به عشق دنیا و ثروت دنیا آلوده نشود و این ریاضت را به این خاطر انجام میدهم که در روز قیامت مصون از ترس و وحشت باشم ،

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (1) این حدیث را با سلسله سند از عیسی بن عبد الله بن محمد بن علی ابیطالب (علیه السلام) از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل کرده که آنحضرت فرمود: فاطمه (سلام الله علیها) نزد ابی بکر رفت و گفت پدرم فدک را به من بخشید، و علی (علیه السلام) و ام ایمن بر این مطلب گواهند، ابوبکر گفت: ای دختر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) توبه پدرت غیر از حق نسبتی نخواهی داد، پاره پوستی طلبید و تثبیت مالکیت زهرا سلام الله علیها را نسبت به فدک در آن نوشت و به دست فاطمه (سلام الله علیها) داد، فاطمه (سلام الله علیها) نامه را گرفته از نزد ابی بکر خارج شد، در راه با عمر ملاقات کرد، عمر از آنحضرت پرسید: کجا بودی؟ زهرا (سلام الله علیها) فرمود: هم اکنون از نزد ابی بکر می‌آیم و بر حسب گواهی علی (علیه السلام) و ام ایمن ابی بکر فدک را به من رد کرد و این نامه را به عنوان تأیید مالکیت من نسبت به فدک به من داد، عمر نامه را از دست زهرا (سلام الله علیها) گرفت و نزد ابی بکر آمد، از او

ص: 114

پرسید تو این نامه را به فاطمه (سلام الله علیها) دادی؟ ابوبکر گفت: آری، عمر گفت: علی (علیه السلام) به استفاده خود گواهی داده وام ایمن هم زنی بیش نیست، آب دهان بر نوشته ای بکرانداخت و سپس آنرا پاره کرد، (1)

ص: 115

1- در کتاب اخبار سید حمیزی تألیف محمد بن عمران مرزبانی در صفحه 60 این جریان نقل شده، مرزبانی میگوید: سید حمیری در زمان هشام بن عبد الملك به حج مشرف شد و با کمیت شاعر ملاقات کرد به او گفت آیا این اشعار را تو سروده ای؟ اینی أحب امیر المؤمنین ولا *** ارضی بسبب یسب ابی بکرو لا عُمراً ولا اقول إذالم يعطیا فدکا *** بنت النبی صلی الله علیه وآله ولا میراثه کفرا الله یَعْلَمُ مَاذَا یَأْتِیَانِ بِهِ *** یوم القیامة من عذراذا اعتذرا من دوست دارم امیر المؤمنین علی (علیه السلام) را ولی راضی نمیشوم که ابوبکر و عمر را ناسزا بگویم - من نمیگویم که این دو در آنهنگامیکه فدک را به دختر پیغمبر (صلی الله علیه وآله) ندادند و میراث رسول الله (صلی الله علیه وآله) را به او واگذار نکردند کافر شدند - خدا میداند که با آنها در قیامت چه کند و آنان چه عذری در درگاه حق بیاورند - کمیت گفت: آری. این اشعار را من گفته ام و از حکومت بنی امیه تقیه نموده ام، و منظوم از این اشعار این بوده که ضمناً ثابت کنم ابوبکر و عمر غاصب فدک بوده اند. سید حمیری فرمود: اگر بنای اتمام حجت بر توب نبود من ساکت میشدم. ای مردک: در مقام حق گوئی در این اشعار سستی ورزیده ای، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: فاطمه (سلام الله علیها) پاره تن من است هر کس او را آزار کند مرا زجر داده و خداوند به خاطر غضب زهرا (سلام الله علیها) خشمگین و به جهت رضایت وی خوشنود میگردد، تو با پیغمبر (صلی الله علیه وآله) مخالفت ورزیدی، رسول الله صلی الله علیه وآله خود فدک را به زهرا (صلی الله علیه وآله) بخشید و امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و ام ایمن گواهی دادند: که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فدک را به فاطمه تملیک سلام الله علیها فرموده و در عین حال آن دو نفر قائل شدند که فدک به زهرا (سلام الله علیها) تعلق دارد، در حالیکه خدا از قول زکریای پیغمبر (صلی الله علیه وآله) میفرماید: " و در جای دیگر فرموده: "، آری. عجیب است: ابوبکر و عمر در اینجا با وجود این آیات و بینات فدک را به زهرا (سلام الله علیها) رد نکردند، زیرا گواهی شوهر و فرزند به نفع همسر و مادر پذیرفته نشد، در حالیکه همین افراد در دسیسه بازیهای خلافت گواهی دختر را به نفع پدر (گواهی عایشه که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله گفته ابوبکر با مردم در مسجد نماز بخواند) پذیرفتند، ابوبکر را به نماز جای پیغمبر (صلی الله علیه وآله) و داشتنش، شگفتا. گواهی آن دختر به نفع پدر مورد تصدیق قرار میگیرد اما گفتار فاطمه سلام الله علیها و علی و حسن و حسین علیهم السلام و ام ایمن در مورد فدک تصدیق نمیشود و از مثل فاطمه (سلام الله علیها) شخصی در مقام ادعای نسبت بخشش به پدر بینه مطالبه میکنند، و تو ای کمیت اینگونه به ناحق غزل می سرانی ای کمیت. اگر مردی در مورد ادعای فاطمه (سلام الله علیها) اینگونه قسم میخورد: که اگر فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام حق نمیگویند زن من مطلقه باشد، آیا در اینصورت طلاق واقع میشود؟ کمیت گفت خیر، سید رحمه الله فرمود: اگر این شخص قسم میخورد: اگر علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام حق میگویند زن من مطلقه باشد، آیا در اینصورت طلاق واقع میشود؟ کمیت گفت: آری زیرا این خانواده جز حق ادعا نمیکند. سید فرمود: پس هم اکنون با این شعری که گفته ای چه خواهی کرد؟ کمیت گفت بدرگاه خدا توبه میکنم از آنچه سروده ام و تو ای اباهاشم از ما افقه و اعلم هستی مرحوم شیخ بهائی رحمه الله گمان کرده که این اشعار کمیت سروده یک فرد ناصبی است، در رد این اشعار چنین سروده است: یا ایها المدعی حُبِّ الوصی ولَمْ کَذَبْتَ وَاللَّهِ فِي دَعْوَى مَحَبَّتِهِ *** تَبَّتْ يَدَاكَ سَتَّصَلَى فِي غَدٍ سَقَرًا: فَكَيْفَ تَهْوِي أَمِيرًا الْمُؤْمِنِينَ وَقَدْ *** أَرَاكَ فِي سَبِّ مَنْ عَادَاهُ مُفْتَكِرًا - فَإِنْ تَكُنْ صَادِقًا فِيمَا نَطَقْتَ بِهِ *** فَأَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِمَّنْ خَانَ أَوْ عَدَرَ وَأَنْكَرَ التَّصَّ فِي خَمِّ وَبَيْعَتِهِ *** وَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَدْ هَجَرَ أَتَيْتَ تَبَعِي قِيَامَ الْعُذْرِ فِي فَدَاكَ *** اتَّحَسَّبُ الْأَمْرَ فِي التَّمْوِيهِ مُسْتَتِرًا إِنْ كَانَ فِي غُصْبٍ حَقِّ الظُّهْرِ فَاطِمَةَ *** سَيَقْبَلُ الْعُذْرَ مِمَّنْ جَاءَ مُعْتَذِرًا فَكُلِّ ذَنْبٍ لَهُ عُذْرٌ غَدَاهُ. غَد *** وَكُلُّ ظَلَمٍ تَرَبَّى فِي الْحُشْرِ مَعْتَبِرًا بِلِ سَامُخُوهِ وَقَوْلُوا لَا تَوَاخِذْهُ *** عَسَى يَكُونُ لَهُ عُذْرٌ إِذَا عَتَذَرَ فَكَيْفَ وَالْعُذْرَ قَبْلَ السُّمُسِ إِذْ يَزَعُغُ *** وَالْأَمْرُ مُتَّصِحٌّ كَالصَّبْحِ إِذْ ظَهَرَ لَكِنْ أِبْلِيسُ اغْوَاكُم وَصِيرَكُم *** عَمِيًّا وَصَمًّا فَلَا سَمْعًا

وَلَا بَصَرَ اِی كَسِیكَه اَدْعَا مِیكُنِی عَشَق وَصِی یِغْمَبِر (صَلِی اللّٰه عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) رَا سَوَكُنْد بَه خُدَا دَر اَدْعَای دُوسْتِی وِی دُرُوع مِیگُوئِی خَشَك بَاد دُوسْت تُو بَه زُودِی فِرْدَای قِیَامَت بَه دُوزَخ وَاصِل خَوَاهِی شُد چَگُونَه بَه اَمِیرِالْمُؤْمِنِیْن (عَلِیْهِ السَّلَام) عَشَق مِیورَزِی دَر حَالِیكَه تُو رَا دَر دُشْنَام دَادَن دُشْمَنَانَش مَرْدَد مِیْبِیْنَم اِگَر دَرگَفْتَار خُود رَا سَتِگُوهِسْتِی اَز خَائِن مَكَار بَه خَاطِر خُدَا بِیْزَارِی بَجُوی اَن خَائِن نَابِكَارِیكَه نَص حَدِیْث رَا دَر غَدِیْر خَم وَبِیْعَت بَا عَلِی (عَلِیْهِ السَّلَام) رَا اَنْكَار كَرْد وَگَفْت پِیَامَبِر (صَلِی اللّٰه عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) هَذِیَان مِیگُوئِی تُو اَرَادَه كَرْدِی دَر مَسْئَلَه غَضَب فَدَك عَذْرَبْتَرَاشِی اَیَا چَنِیْن مِی پَنْدَارِی كَه اِیْن اَمْر بَزْرَگ دَر لِفَاغَه تَزْوِیْر پُوشِیْدَه مِیْمَانَد اِگَر دَر چِپَاوَل حَق شَاهَدَخْت پَاك اِسْلَام زَهْرَا (سَلَام اللّٰه عَلَیْهَا) دَر مَقَام پُوزَش طَلْبِی غَاصِب عَذْر پَذِیْر فَتَه شُود پَس بَا یِد گَفْت كَه هَرگَنَاهِی دَر فِرْدَای قِیَامَت قَابِل اِعْتِذَار اَسْت وَ هَر سَتْمِی دَر مَحْشَر بَخْشُودَه خَوَاهَد شُد بَلَكَه بَا وِی مَسَامَحَه كُنِیْد وَ بَگُوئِیْد مَا اَز او مَواخِذَه اِی نَدَارِیْم شَا یِد بَتُوانَد عَذْرِی دَر هَنْگَام پُوزَش طَلْبِی بِیاوَرْد چَه پُوزَشِی؟ چَطُور؟ عَذْر مَرْبُوط بَه شَب تَارِیْك قَبْل اَز طُلُوع خُورَشِیْد اَسْت اَمْر فَدَك هَمچُون صَبْح دَر خَشْنَدَه ظَاهَر بُوْدَه اَسْت بَلَكَه بَا یِد گَفْت شَیْطَان شَمَا رَا فَرِیْفَت وَ شَمَا رَا كُور وَ كَر قَرَار دَاد كَه نَه چِیْزِی مِی بِیْنِیْد وَ نَه مِیْشُونِیْد

در اینجا ما میگوئیم اگر این حدیث از امیرالمؤمنین (علیه السلام) صحیح باشد پس عمر در پاره کردن نامه ابی بکر اجتهاد مستبدانه بکار برده، گذشته از اینکه این عمل خروج از طاعت امام او ابی بکر بوده نسبت به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) تجاسر و گستاخی ورزیده است، چون به آنحضرت طعن زده. در حالیکه عمر کسی بود که در غدیر خم اقرار کرد: "عَلَىٰ وَلِيٍّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ" - علی (علیه السلام) بر هر مرد مؤمن و زن مؤمنه ولایت دارد - و به این - مطلب فخر رازی در تفسیر خود جلد 3 صفحه 236 و ابن کثیر در کتاب البدایه و النهایه جلد 7 صفحه 349 تصریح کرده اند: که عمر بن خطاب در روز غدیر دست علی (علیه السلام) را گرفت و گفت: "هنيئاً لك يا بن أبي طالب أصبحت مولاي ومولا كل مؤمن ومؤمنة" - مبارك باد بر تو ای پسر

ص: 120

ای پسرایی طالب مولای من و مولای هر مرد مؤمن و هر زن با ایمان گشتی محب الدین طبری در کتاب "الریاض النضره فی مناقب العتره"
جلد 2 صفحه 169 این جریان را نقل کرده است .

ص: 121

ابن ابی الحدید و عموم مورخین از هشام بن زیاد آل عثمان نقل کرده اند که او گفت: هنگامیکه عمر بن عبد العزیز حکومت را به چنگ گرفت، فدک را به فرزندان فاطمه (سلام الله علیها) رد کرد و نامه ای به والی مدینه ابی بکر عمرو بن حزم نوشت، و او را مأمور این جریان ساخت، والی مدینه نامه ای به

عمر بن عبد العزیز نگاشت و گفت فرزندان و بستگان فاطمه (سلام الله علیها) زیادند عده ای از آنها جزء قبیله آل عثمان اند و عده ای جزء فلان قبیله و فلان قبیله، فدک را به کدامیک آنها رد کنم؟

عمر بن عبد العزیز از این نامه سخت برآشفته در جواب والی مدینه نوشت عجب مأمور نابخردی، اگر به تو نامه ای بنویسم و بگویم گوسفندی را بکش در جواب از من سؤال میکنی آیا شاخ دار باشد یا بی شاخ؟ و اگر به تو نامه ای بنویسم و بگویم گاوی را ذبح کن از من میپرسی رنگش چه باشد به مجرد اینکه نامه من رسید فدک را بین فرزندان فاطمه (سلام الله علیها) و علی (علیه السلام) تقسیم کن، (1)

ص: 122

1- بلاذری در کتاب فتوح البلدان ص 38 از عثمان بن ابی شیبہ از جریر بن عبد الحمید از مغیره نقل میکند: عمر بن عبد العزیز تمام بنی امیه را جمع کرد و به آنها گفت: فدک ملک پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بوده، عایدات آنرا خرج میکرد و به فقراء بنی هاشم میداد، - تا آخر حدیث - و باز در صفحه 39 همان کتاب نقل کرده: هنگامیکه عمر بن عبد العزیز به خلافت رسید خطبه ای خواند و در آن خطبه اظهار داشت: فدک از فیه و بهره اختصاصی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است که مسلمانان با تاخت و تاز آنرا بدست نیاورده اند. یاقوت الحموی در کتاب فتوح البلدان گفته: هنگامیکه عمر بن عبد العزیز به خلافت رسید به عاملش در مدینه نامه ای نوشت و او را فرمان داد که فدک را به فرزندان فاطمه (سلام الله علیها) رد کند، و در ایام حکومت عمر بن عبد العزیز فدک در دست آنها بود

ياقوت الحموی در کتاب معجم البلدان در ترجمه فدك گفته : در سنه 210 هجری مأمون فرمان داد كه فدك را به فرزندان فاطمه (سلام الله علیها) واگذار كنند ، و دستور داد سند مالکیتی برای آنها به ثبت رسید هنگامیکه سند تنظیم شده برای مأمون قرائت شد ، دعبل شاعر در مجلس حاضر بود، از جا حرکت کرد و این شعر را انشاء فرمود : أصبح وجه الزمان قد ضحكا***برد مامون هاشما فدكا

-روزگار خندان شد به اینکه مأمون فدك را به بنی هاشم رد نمود -

ومثل همین روایت در کتاب تاریخ المدینه سمهودی (1) نقل شده است ، وابن ابی الحدید آنرا در شرح نهج البلاغه از ابی بکر جوهری روایت کرده است

ص: 124

1- روایت صحیح در اینجا اینست که عمر بن عبد العزیز فدك را به حسن بن الحسن واگذار کرد ، بر حسب آنچه که در شرح نهج البلاغه ج 16 ص 16 ذکر شده است، ابن ابی الحدید در این کتاب نقل میکند : هنگامیکه عمر بن عبد العزیز بحکومت رسید اولین حقی را که به ذی الحق برگرداند این بود که فدك را به حسن بن الحسن (علیه السلام) رد کرد و بعضی میگویند که وی فدك را به علی بن الحسین (علیه السلام) رد نمود . حسن مثنی زمان سَفَّاح را درک نکرده بود، زیرا سلیمان بن عبد الملك وی را در سنه 97 مسموم نمود و سَفَّاح فدك را به عبد الله محض پسر حسن رد کرد

سمهودی گفته: هنگامیکه عمر بن عبد العزیز حکومت را به چنگ گرفت به فرماندار مدینه نامه نوشت فدک را به فرزندان فاطمه (سلام الله علیها) واگذار کند، و در زمان حکومت وی فدک در دست بنی فاطمه (سلام الله علیها) بود. هنگامیکه یزید بن عبد الملک بر خلافت مسلط شد فدک را از فرزندان زهرا (سلام الله علیها) گرفت و تا انقراض بنی امیه فدک در دست امویان بود، اولین حاکم عباسی (ابوالعباس سفاح) فدک را به حسن بن الحسن (علیه السلام) واگذار کرد و اوقیم فدک بود و عایدات آنرا در فرزندان امیرالمؤمنین (علیهم السلام) تقسیم میکرد، بعد از وی چون بنی حسن (علیه السلام) بر منصور دوانیقی شوریدند، منصور فدک را از آنها گرفت، پس از منصور فرزند او مهدی عباسی فدک را به آنها رد کرد، سپس موسی هادی (برادر مهدی) فدک را از بنی علی (علیهم السلام) گرفت و تا زمان مأمون فدک بدست علویین برنگشت

در زمان مأمون علویون اجتماع کردند و شخصی را به نزد مأمون فرستادند و فدک را از وی مطالبه کردند، مأمون دستور داد سندی به عنوان مالکیت فدک جهت فرزندان علی (علیه السلام) تنظیم شود، سند تنظیم شده در مجلس مأمون قرائت شد و در آن مجلس دعبل شعر مذکور را انشاء کرد،

متن سندی که به عنوان تثبیت مالکیت بنی الزهرا (سلام الله علیها) نسبت به فدک مأمون تنظیم کرد از این قرار است، که میگویند مأمون به حاکم مدینه (قثم بن جعفر) نوشت: " پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فدک را به دخترش فاطمه (سلام الله علیها) بخشید و بر وی تصدق فرمود و این یک موضوع روشن و آشکاری بود و در میان بستگان و فرزندان پیغمبر (صلی الله علیه وآله) شهرت داشت، پس از رسول الله (صلی الله علیه وآله) فاطمه (سلام الله علیها) تا هنگامیکه زنده بود مرتب نسبت به مالکیت فدک و اینکه او اولی از دیگران است ادعا داشت، و هم اکنون نظر ما بر این تعلق گرفته است که فدک به ورثه زهرا (سلام الله علیها) رد شود، اینک به تودستور میدهم که آنرا به محمد بن یحیی بن الحسین بن زید بن علی بن الحسین (علیه السلام) و محمد بن عبد الله بن علی بن الحسین (علیه السلام) واگذار کنی، تا خویشان و بستگان خود را با درآمد آن تأمین کنند (1)

ص: 126

1- ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج 16 ص 217 میگوید: ابوبکر جوهری گفت: حدیث کرد مرا محمد بن زکریا از مهدی بن سابق که او گفت: مأمون روزی برای رسیدگی به مظالم و دادخواهی از محرومین در مسند حکومت نشست و پرونده ها را بررسی میکرد، اول پرونده ای را که بدست گرفت به مجرد دیدن آن گریه به مأمون دست داد و به مأموری که نزد وی ایستاده بود فرمان داد: صدا بزن وکیل بنی فاطمه (سلام الله علیها) کیست؟ مأمور فرمان مأمون را اجابت کرد، پیرمردی ردا به دوش که عمامه بر سر و چکمه به پا داشت خود را معرفی کرد، اورانزد مأمون بردند، و با مأمون در مورد فدک مقداری مذاکره و احتجاج کرد. عاقبت مأمون دستورات سند مالکیت فدک جهت بنی الزهرا (سلام الله علیها) به وی تسلیم گردد، سند تنظیم شده را جهت امضاء نزد مأمون آوردند و هنگامیکه منشی سند را قرائت کرد دعبل از جا حرکت کرده اشعار مذکور انشاء نمود. درضمن مطالب گذشته گفتیم: مأمون در رد فدک به روایت ابی سعید خدری (که نقل کرده پیغمبر صلی الله علیه وآله فدک را به فاطمه سلام الله علیها بخشید) استدلال نمود و دستور داد که فدک به فرزندان آنجناب واگذار گردد برحسب آنچه که در شرح نهج البلاغه ج 16 ص 277 نقل شده سید مرتضی رحمه الله فرموده که مأمون فدک را آنهنگامی به فرزندان زهرا (سلام الله علیها) رد کرد که جلسه محاکمه ای بین ابی بکر و فاطمه (سلام الله علیها) تشکیل داد، دو نفر را که یکی نقش ابی بکر و دیگری نقش وکیل فاطمه (سلام الله علیها) را ایفا میکردند به حضور طلبید و بعد از محاکمه آن دو وثیوت حق دستور داد فدک به ورثه فاطمه (سلام الله علیها) واگذار گردد. بلاذری در کتاب فتوح البلدان ص 39 نگاشته که در سال 210 هجری در طی نامه ای که مأمون به والی مدینه (قثم بن جعفر) نوشت: دستور داد که فدک به فرزندان فاطمه (سلام الله علیها) واگذار گردد، و متن سند تاریخی فدک که به تصویب و امضاء مأمون رسیده از این کتاب در اصل کتاب فدک پاورقی صفحه 60 و 61 نقل شده است، و در انتهای آن تاریخ سند مزبور را در روز چهارشنبه سوم ماه ذیقعده الحرام سال 210 هجری تعیین کرده است البته خوانندگان عزیز توجه دارند: برنامه رد فدک که به وسیله برخی از حکام اموی و یا عباسی اجرا میشده از مقام دادخواهی و مظلوم پرستی آنها حکایت نمیکند، بلکه این خود یکنوع نقشه سالوسانه سیاسی بوده است که برای جلب توجه عمومی و ارضا خاطرهای عقده دار اجرا مینموده اند، چون در هر زمانی هر حکومتی از بنی امیه و یا بنی العباس و یا غیر اینها روی کار میآمده از نظر عموم ملت مسلمان چهره خشن يك دیو قلدری که با پنگالهای خود حلقوم آل محمد علیهم السلام را میفشرد تاحق آنها را از حلقشان بیرون بکشد جلوه میکرده است. و عموم ملت مسلمان نسبت به این حکومتها بدبینی خاصی داشتند و آنها را غاصب میدانستند، از طرفی هم چون مسئله فدک يك پرونده بارزی در مورد مظلومیت آل محمد علیهم السلام

داشت ، حکومتها به خاطر درمان عقده های ملی نسبت به خود و برای اینکه خود را مظلوم پرست جلوه دهند در طی تشریفات خاصی فدك را به فرزندان فاطمه سلام الله علیها (سمبل مظلومیت در ملت اسلام) رد میکردند . (مترجم)

ظاهر عبارت این سند حاکی است که فدک در دست زهرا (سلام الله علیها) بوده است و مالکیت زهرا (سلام الله علیها) نسبت به فدک در نزد اهل البیت (علیهم السلام) معروف بوده و فاطمه (سلام الله علیها) با اینکه صدیقه بوده است تا دم مرگ مرتب در مقام ادعای مالکیت فدک مخاصمه داشته است، و با این حساب که فدک

ص: 129

ملك زهرا (سلام الله عليها) بود و در تصرف وی بوده معنی نداشت که در مقام محاکمه از وی بینه مطالبه کنند، و یا او را از ارث پدرش منع نمایند. اصولاً در مقام اثبات مالکیت متصرف نباید اقامه بینه کند، بلکه مدعی او باید بینه و شاهد برای اثبات مالکیت خود و نفی مالکیت متصرف بیاورد و بر حسب آنچه که در کتابهای معتبره و صحاح و سنن و تاریخ بدست آمد، ابو بکر ادعا کرد که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) امر فدک را بعد از خود به عهده حکومت وقت و اگذار فرموده، و نیز ادعا کرد که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) گفته محمد صلی الله علیه و آله و ذریه او فقط میتوانند در خوراک و غذای خود از این مال استفاده کنند. ولی بر این مال ولایتی ندارند، چون این دو ادعای ابی بکر در مقام نفی مالکیت متصرف (زهرا سلام الله علیها) بوده پس او باید اقامه بینه کند نه فاطمه (1)

ص: 130

1- دانشمند بزرگ شیعه مرحوم شیخ محمد رضا مظفر در کتاب دلائل الصدق ج 2 ص 39 میفرماید: اینکه ابی بکر از زهرا (سلام الله علیها) شاهد طلبید. این خلاف حق و عین ستمگری بوده است، زیرا فاطمه (سلام الله علیها) ذوالید و متصرف فدک بود و ابو بکر مدعی نفی مالکیت وی بوده است، دلیل بر این مطلب که زهرا (سلام الله علیها) متصرف بوده لفظ "ایتاء" در آیه و لفظ "اقطاع" و "تملیک" در اخبار مذکوره (یعنی روایت ابی سعید خدری و روایت ابن عباس) میباشد، و این الفاظ ظهور در این مطلب دارد که فدک به زهرا (سلام الله علیها) تسلیم شده، علاوه بر این خود فاطمه (سلام الله علیها) با اینکه سیده نسا و کامل زنان جهان بوده ادعا داشته که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فدک را به او بخشیده و اقاضی الامه (امیر المؤمنین علی (علیه السلام)) بر صدق ادعای او گواهی داده است، و بخشش بدون اقباض و تسلیم صادق نیست و مسلم اگر زهرا (سلام الله علیها) متصرف نبود ادعا نمیکرد که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فدک را به او بخشیده است، زیرا مردم ادعای او را رد میکردند و به وی میگفتند: اگر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فدک را به تو بخشیده پس چرا آنرا به تصرف تو نداده است، و بنابراین رد ادعای زهرا (سلام الله علیها) احتیاج به مطالبه بینه نداشت

ادعای ابی بکر به اینکه فدک به بیت المال برمیگردد بدون شاهد و بینه ادعای بی وجهی است زیرا اگر ابوبکر ادعا میکرد که مثلاً مال ابی هریره بعد از مرگش صدقه است، و هیچگونه شاهد و دلیلی براین مطلب نداشت آیا این ادعا مسموع بود؟ مسلّم اینگونه ادعاها دربرابردعای وارث که پس از مورث طبق حکم شارع رب المال است پذیرفته نیست .

پس بنابراین شاهد طلبیدن ابی بکر از فاطمه (سلام الله علیها) چه محمل و جهت

ص: 131

صحیحی میتواند داشته باشد؟ روی این حساب ثابت میشود که ابی بکر در اخذ فدک از زهرا (سلام الله علیها) و ارجاع آن به بیت المال هیچگونه دلیلی نداشته است

ایراد: در مورد فدک ابوبکر بر طبق علم خود حکم کرد، زیرا بر حسب روایتی که از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نقل کرده بود چنین تشخیص داد که فدک متعلق بقاطبه مسلمین است، ولذا آنرا از زهرا (سلام الله علیها) گرفت،

پاسخ: اولاً حاکم حق ندارد بر طبق علم واقعی خود حکم کند زیرا پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرموده است: "إِنَّمَا أَقْضَى بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْأَيْمَانِ" من بین شما مسلمانان به مقتضای بیینه (شاهد) و قسم حکم میکنم "إِنَّمَا" افاده حصر میکند، یعنی خصومت و نزاع هنگامی بر طرف میشود که از طرف مدعی بیینه (شاهد) اقامه گردد، و به همین جهت ابوبکر از فاطمه (سلام الله علیها) بیینه مطالبه کرد، منتهی مطالبه بیینه از زهرا

سلام الله علیها اشتباه بود، زیرا او متصرف در فدک بود و مدعی علیها بحساب میآمد خود ابی بکر که ادعا داشت تصرف فاطمه (سلام الله علیها) عدوانی است مدعی محسوب میشود، (1)

ص: 132

1- از نظر فقهاء عموم مذاهب اسلامی مدعی شخصی است که اولاً سخنش بر خلاف اصل باشد، ثانیاً اگر او از ادعای خود دست بردارد اصل نزاع و محاکمه حل گردد، و این دو خصوصیت در مورد ادعای ابی بکر صادق بود و نسبت به زهرا (سلام الله علیها) صادق نبود، زیرا اولاً سخن ابی بکر بر خلاف اصل بود چون اصل در تصرف مالکیت است، و زهرا (سلام الله علیها) متصرف فدک بوده، ثانیاً اگر ابوبکر از ادعای خود دست بر میداشت و فدک را همچنان که بود توقیف نمیکرد، اصلاً نزاع و مخاصمه حل میشد

ثانیا - در صورتیکه ابوبکر میدانست که تصرف زهرا (سلام الله علیها) در فدک نا مشروع است و قطع داشت که فاطمه (سلام الله علیها) بر حسب آن روایتی که از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نقل کرده مالک فدک نیست، پس چرا از زهرا (سلام الله علیها) شاهد و گواه طلبید در اینجا شهادت شاهد برخلاف یقین و علم ابی بکر نتیجه ای نداشت زیرا ابوبکر بر حسب آنچه که از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) شنیده بود یقین به خلاف آن گواهی حاصل کرده بود،

ثالثا - حاکم از خود ادعای زهرا (سلام الله علیها) علم پیدا میکند که فدک متعلق به او است، زیرا فاطمه (سلام الله علیها) شخصیتی است که قرآن به پاکی او از هرگونه

پلیدی شهادت داده است، (1) به علاوه علی بن ابیطالب (علیه السلام) با آن فضیلت اخلاقی و صدق و صفا و ام ایمن بزرگ زنی که رسول الله صلی الله علیه و آله به بهشتی بودن وی گواهی داده، اینها هم به حقانیت زهرا (سلام الله علیها) شهادت دادند، و با این کیفیت احتیاجی به تکمیل نصاب شهادت نبوده است، در صورتیکه ابوبکر تصمیم داشت به مقتضای علم خود رفتار کند این ادعا با این شهود محکم ترین عواملی بودند که میتوانستند برای ابوبکر علم به ثبوت ملکیت فدک جهت زهرا (سلام الله علیها) ایجاد کنند

ص: 134

1- این مطلب در سوره احزاب آیه 33 تصریح شده: "إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا" - بدرستیکه خدا اراده میکند که پلیدی را از شما خانواده برطرف سازد و شما را به يك نوع تطهیر کاملی پاک گرداند.

در این مطلب تردیدی نیست که زنان پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نسبت به حجراتی که در آن ساکن بودند ادعای ملکیت داشتند و خود را مالک آن اطاقها میدانستند، و ابوبکر هم مالکیت آنها را نسبت به آن حجرات تصویب کرد. و حال اینکه فاطمه (سلام الله علیها) از زنان پیغمبر (صلی الله علیه وآله) اولی به تصدیق بود، زیرا وی به دلیل آیه تطهیر مصون از دروغ بوده است و به دلیل آیه مباحله زهرا در برابر نصاری نجران حجت رسالت و پیامبری پیغمبر (صلی الله علیه وآله) قرار گرفت،

موجودی که خود حجت و دلیل نبوت پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) بوده چگونه ممکن است به ناحق ادعا کند، و مسلم او معصوم از خطا و گناه بوده است (1)

ص: 135

1- سید مرتضی رخمه الله در بحثی که با قاضی القضاة زمان خود داشت و او را رد کرده بود، فرموده: زهرا (سلام الله علیها) در ادعای اینکه فدک نحله و بخشش پیغمبر (صلی الله علیه وآله) به او است مصاب بوده و آنکس که فدک را از وی گرفت و از او شاهد طلبید خطا کار و از حق برگشته بوده است، زیرا ادعای زهرا سلام الله علیها محتاج بینه و شاهد نبود، چون زهرا (سلام الله علیها) از گناه و خطا معصوم بوده است، و بنابراین آنچه که ادعا میکرده بدون شاهد و گواه قابل پذیرش بود، دلیل بر عصمت زهرا (سلام الله علیها) اولای شریفه: "إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا" این آیه به اتفاق عموم مسلمانان در مورد جمعیتی نازل شده که مسلم زهرا (سلام الله علیها) یکی از افراد آن جمعیت بوده است، و مراد از تعلق اراده خدا به پاکی اهل بیت (علیه السلام) در این آیه پاک خلق کردن آنان است، زیرا اراده حق عین تکوین او است، بدلیل آیه دیگر که میفرماید: "إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ" - بدرستیکه امر خدا اینست که هرگاه اراده کند چیزی موجود شود وجود پیدا میکند - دلیل دیگر برای این مطلب روایت متواتری است که از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) رسیده که حضرت فرمود: "فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهِ" - فاطمه (سلام الله علیها) پاره تن من است هرکس او را اذیت کند مرا اذیت کرده و هرکس مرا اذیت کند خدا را اذیت نموده است - این روایت دلالت بر عصمت زهرا (سلام الله علیها) نیز دارد، زیرا اگر زهرا (سلام الله علیها) کسی باشد که نسبت به وی گناه و یا خطا امکان داشته باشد در اینصورت نباید ایذاء او همواره ایذاء خدا باشد. زیرا ممکن است زهرا (سلام الله علیها) از چیزی اذیت شود که ترک آن گناه و معصیت خدا باشد، و چگونه ممکن است خدا در این جا از اذیت شدن زهرا (سلام الله علیها) مورد اذیت قرار گیرد، و یا در جانی زهرا (سلام الله علیها) از یک امریکه مصلحت او است اشتباه اذیت شود، در اینجا هم نیز ممکن نیست اذیت او اذیت خدا باشد، پس اینکه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) میفرماید: اذیت زهرا (سلام الله علیها) اذیت خدا است لازمه اش اینست که فاطمه (سلام الله علیها) معصومه از گناه و خطا باشد، چون اگر فاطمه (سلام الله علیها) گنهگار و یا خطاکار باشد در برابرگناهی که انجام میدهد اگر مذمت بشود و یا حد الهی برا و جاری گردد اذیت میشود، و چگونه ممکن است خدا از اجرای حد شرعی نسبت به یک گنهگار اذیت گردد؟ گذشته از این در مورد این نزاع با ثبات عصمت زهرا (سلام الله علیها) احتیاج نیست بلکه در اینجا علم به صدق زهرا (سلام الله علیها) کفایت میکند، و در راستگو بودن فاطمه (سلام الله علیها) اختلافی بین مسلمین نیست، زیرا در تمام عمر فاطمه (سلام الله علیها) ادعائی نفرموده که مورد تکذیب قرار گیرد، اختلافی که در مسئله فدک بین مسلمانان است اینست که آیا با علم به این که زهرا (سلام الله علیها) در ادعای خود راستگو بوده است سزاوار بوده که ابوبکر فدک را بدون اقامه شاهد و بینه به زهرا (سلام الله علیها) تسلیم کند یا نه؟ اصولاً هدف از اقامه بینه و شاهد برای اینست که حاکم ظن غالب به صدق مدعی پیدا کند. ولذا هنگامیکه مدعی علیه به نفع مدعی اقرار کند. دیگر شاهد لازم نیست، زیرا ظنی که حاکم

از اقرار مدعی علیه به صدق مدعی پیدا میکند بمراتب قوی ترازظنی است که وی از شهادت شاهد بصدق مدعی حاصل کند، پس در صورتیکه ظن قوی تر برای حاکم بصدق مدعی حاصل شود احتیاجی به اقامه بینه نیست، تا چه رسد بجائی که حاکم علم به صدق مدعی داشته باشد، در آنجا بطریق اولی احتیاج به اقامه بینه نیست، شاهد این مطلب جریانی است که عموم محدثین شیعه و سنی نقل کرده اند: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) با مردی اعرابی در مورد خرید اسبی اختلاف داشتند، خزیمه بن ثابت به نفع پیغمبر (صلی الله علیه وآله) گواهی داد، رسول الله صلی الله علیه وآله از او بازخواست فرمود: تو که در جریان خرید و فروش ما حاضر نبودی چگونه بنفع من گواهی میدهی؟ خزیمه به عرض رسانید یا رسول الله (صلی الله علیه وآله) اگرچه من ناظر معامله شما با این اعرابی نبودم ولی من از اینجا براستگویی شما گواهی میدهم که شما را پیامبر خدا میدانم، پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: در اینصورت من گواهی تو را به رسمیت میشناسم و این يك شهادت تو را به جای دوشهادت میپذیرم و از آنجا خزیمه به ذوالشهادتین " (صاحب دوشهادت) موسوم شد، در اینجا خزیمه برحسب علمی که از طریق اعتقاد به نبوت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) براستگویی آنحضرت داشت بصدق رسول الله (صلی الله علیه وآله) گواهی داد، و پیغمبر (صلی الله علیه وآله) گواهی او را تنفیذ فرمود درعین اینکه وی بر معامله نظارت نداشت، و این قضیه شبیه داستان فاطمه سلام الله علیها است، هرکس که علم بصدق و راستگویی زهرا (سلام الله علیها) دارد با وجود این علم حق ندارد از او شاهد و گواه مطالبه نکند تا به اینجا کلام سید مرتضی رحمه الله پایان پذیرفت (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 16 ص 274) دانشمند بزرگ شیعه مرحوم مظفر در کتاب دلائل الصدق ج 2 ص 39 در مقام ردّ کلام فضل بن رزیهان میفرماید: بینه يك طریق ظنی است که شارع مقدس آنرا برای کشف واقع جعل فرموده که بوسیله این بینه آنچه که ثبوتش محتمل است ثابت گردد، پس اگر درجائی قطع بواقع حاصل بود دیگر موردی برای بینه باقی نمیماند، در این جریان مورد بحث از گفتار زهرا (سلام الله علیها) (که بتطهیر ذاتی پروردگاری پاک شده و پاره تن رسول الله (صلی الله علیه وآله) محسوب میشود) قطع حاصل میشود که فدک ملك فاطمه (سلام الله علیها) است و این قطع يك طریق ذاتی برای کشف واقع است ولی بینه طریق مجعول برای کشف واقع میباشد، و طریق مجعول شرعی جائی کشف واقع میکند، که طریق ذاتی برای کشف حقیقت نباشد، و در اینجا طریق ذاتی برای کشف حقیقت موجود است، نیازی به اقامه بینه (طریق مجعول) نیست، همچنانکه در جریان شهادت خزیمه بن نفع رسول الله (صلی الله علیه وآله) قضیه از این قرار بود، شهادت خزیمه سوای ادعای خود پیغمبر (صلی الله علیه وآله) مطلب دیگری نبود، چون خزیمه ناظر جریان نبود و بنفع پیغمبر (صلی الله علیه وآله) شهادت داد، زیرا رسول الله (صلی الله علیه وآله) را صادق میدانست، پس بر ابی بکر و تمام مسلمین که زهرا (سلام الله علیها) را صدیقه می دانستند فرض بود که ثبوت ملکیت فدک برای زهرا (سلام الله علیها) گواهی بدهند ولی اسفا بسیار از افرادی که ناظر بودند پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فدک را به زهرا (سلام الله علیها) بخشید از گواهی خودداری کردند، یا بمناسبت جانبداری از ابی بکر و یا بر اثر وحشت و ترسی که از حزب کودتاجی و طرفداران ابوبکر داشتند و یا مانند ابن عباس و ابی سعید خدری (که روایت کرده اند پیغمبر صلی الله علیه وآله فدک را به زهرا سلام الله علیها بخشید) دیدند جائی که گواهی شخصی مثل علی (علیه السلام) رد بشود، مسلم گواهی آنها هم مردود خواهد شد، لذا از شهادت خودداری کردند، و بعید نیست که خود زهرا (سلام الله علیها) هم از آنها نخواست که گواهی بدهند، زیرا هدف فاطمه (سلام الله علیها) از منازعه فدک بدست آوردن آن نبود، بلکه میخواست با طرح منازعه فدک جرثومه ابی بکر و هوا دارانش از نظر مردم مسلمان آروز و زمانهای آینده روشن بشود لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْتَةِ وَيْحِي مَن حَى عَن بَيْتَةِ

اصولا علت اینکه در مقام مخاصمه موضوع اقامه بینه از طرف مدعی تشریح شده است بجهت اینکه بینه و شاهد موجب میشود که ظن بصدق مدعی تقویت گردد، ولذا در شاهد عدالت معتبر است، زیرا گواهی شاهد عادل موجب تقویت ظن بصدق مدعی خواهد بود، ولذا از نظر بعضی از فقها جایز است که اگر حاکم علم بواقع داشت بدون اقامه بینه و گواهی شاهد بر طبق علم خودش حکم کند، زیرا علم او بواقع از ظنی که میخواهد

ص: 141

از طریق بینه نسبت بواقع حاصل کند قوی تر است ولذا اگر منکر برفع مدعی اقرار کرد با وجود اقرار اونیزی به بینه نیست، زیرا اقرار مفکر از نظر ایجاد ظنّ برای حاکم بصدق مدعی از گواهی شاهد قوی تراست.

پس جائی که حاکم علم بواقع دارد، علم اوهم برینه و هم براقرار مقدم است، و با وجود علم بینه و شهادت که موجب ظن است مورد نیاز نیست. گذشته از این در شرع مقدس اسلام لازم نیست که مدعی حتما دو شاهد بیاورد بلکه اگر يك شاهد هم آورد و سوگند خورد از نظر اثبات صدق او کفایت میکند، و روش خلفاء راشدین نیز بهمین ترتیب بوده است.

در کتاب کنز العمال تألیف متقی حنفی در فصل سوم از کتاب شهادات ج 3 ص 178 نقل کرده که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) و ابوبکر و عمر و عثمان بگواهی يك شاهد با قسم حکم میکردند، و در همین کتاب از علی (علیه السلام) نقل کرده که آنحضرت فرمود جبرئیل قانون قضا را برای پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بقسم و يك شاهد نازل کرد.

در کتاب صحیح مسلم جلد 5 صفحه 128 باب وجوب الحکم بشاهد ویمین از کتاب اقصیه از ابن عباس نقل شده که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بيك شاهد با قسم حکم میفرمود، و نووی در شرح این کتاب گفته: عموم علماء اسلام از

صحابه و تابعین و سایر علماء فرق مختلف اسلامی در این مطلب متفق اند که در منازعات مالی يك شاهد با قسم از نظر مدعی کفایت میکند و ابوبکر و علی (علیه السلام) و عمر بن عبد العزیز و مالک بن انس و شافعی و احمد حنبل و فقهاء مدینه و علماء حجاز همین نظریه را دارا بودند.

پس بنابراین مناسبت نداشته که ابوبکر به زهرا (سلام الله علیها) بگوید: "يك شاهد دیگر زن یا مرد باید بیاوری

دفاع: ممکن است گفته شود: تبرئه ابی بکر از تهمت زدن به پیغمبر صلی الله علیه و آله مقتضی است که ادعای او (به اینکه متروکه پیغمبر صلی الله علیه و آله صدقه است خالی از اشکال باشد

ایراد: ما میگوئیم برائت علی (علیه السلام) از تهمت زدن به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) مقتضی است که شهادت او (باینکه فدک را پیغمبر صلی الله علیه و آله به زهرا سلام الله علیها بخشیده) خالی از اشکال باشد و آنچه مناسب با جمع این دو تبرئه است نحله بودن فدک است، زیرا ادعای علی (علیه السلام) با ادعای ابی بکر منافات ندارد، ابوبکر ادعا کرده که متروکه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) صدقه است، و علی علیه السلام ادعا فرموده: که فدک جزء متروکه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نیست بلکه اعطائی آن حضرت در زمان حیاتش به زهرا (سلام الله علیها) بوده است. و این دو ادعا با هم

منافاتی ندارند، و آنچه مسلم است اینست که از سیر و تواریخ این مطلب ثابت شده که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در زمان حیاتش بخششهایی به افراد داشته است، و بگواهی علی (علیه السلام) فدک از همان بخششهای رسول الله (صلی الله علیه وآله) به زهرا (سلام الله علیها) بوده است، با توجه به اینکه علی (علیه السلام) شخصی است که از اتهام به پیغمبر (صلی الله علیه وآله) مبرا است و از همه افراد بموارد شهادت آگاه تر بوده است. زیرا پیغمبر (صلی الله علیه وآله) او را "أقضى الأمة (دادخواهترین افراد

امت) خوانده بود، و با این ترتیب اگر وی در کلام خود کوچکترین اثری برای تهمت احساس میکرد هیچگاه اقدام بشهادت نميفرمود، خلاصه با این گواهی علی (علیه السلام) اصلا فدک متروکه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نبوده تا اینکه زهرا (سلام الله علیها) بخواهد آنرا به عنوان میراث مالک شود، یا بقول ابی بکر صدقه قرار گیرد و در امور عام المنفعه مسلمین مصرف گردد، بلکه آنرا فاطمه سلام الله علیها قبل از مرگ پیغمبر (صلی الله علیه وآله) مالک شده بود.

شگفتا. فاطمه فرمود: فدک اعطائی پیغمبر (صلی الله علیه وآله) است بمن، و علی و ام ایمن بصدق ادعای وی گواهی دادند، ولی ابوبکر نه بادعای شاهدخت اسلام اعتنائی کرد و نه هم بگواهی علی (علیه السلام) ولی در مورد شمشیر و عمامه و استر پیغمبر (صلی الله علیه وآله) که علی (علیه السلام) مدعی بود رسول الله صلی الله علیه وآله

آنها را بوی بخشیده ابوبکر مزاحمتی ایجاد نکرد و ادعای وی را بدون بینه پذیرفت

اگر گفته شود که ابی بکر در اینجا بمقتضی علم خود حکم کرد، پاسخ میگوئیم: اگر مطلب چنین بود پس چرا خود ابی بکر باین موضوع تصریح نکرد تا اشکالی پیش نیاید مخصوصاً هنگامیکه عباس در متروکه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) با علی (علیه السلام) نزاع داشت، چرا ابوبکر نگفت من میدانم که این اموال اعطائی رسول الله (صلی الله علیه وآله) به علی (علیه السلام) است و بدون تصریح باین مطلب حکم را برفع علی (علیه السلام) صادر کرد، چون خود ابوبکر بین این دو مورد فرقی بیان نکرده است این اشکال بروی وارد میشود.

گذشته از همه اینها در قرآن کریم آیه ای است که دلالت میکند گواهی علی (علیه السلام) بتنهائی مورد قبول است: "أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ" (1) - آیا کسیکه برینه ای از جانب پروردگار خود استوار بوده و پهلو در میآید او را گواهی از خود او - جلال الدین سیوطی در تفسیر درالمنثور جلد 3 صفحه 324 در ذیل این آیه از ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابونعیم از علی علیه السلام نقل میکند که آنحضرت فرمود

ص: 145

از قریش مردی نیست مگر اینکه در قرآن آیه ای در مورد وی نازل شده

شخصی به آن حضرت عرض کرد: در مورد شما چه آیه ای نازل شده است

حضرت فرمود: مگر سوره هود نخوانده ای؟ که خدا میفرماید:

"أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ" در این آیه مقصود از: "كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) است ، و مقصود از جمله "شَاهِدٌ مِنْهُ" من میباشم ، یعنی پیغمبر (صلی الله علیه وآله) کسی است که با بینه از طرف پروردگار آمده و شاهد او من هستم.

در این آیه خداوند شهادت علی (علیه السلام) را بتهائی ملائک ثبوت و حقانیت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) دانسته است :

و نیز حمونینی در کتاب "فراند السمطين" از ابن عباس از علی کرم الله وجهه نقل کرده است که آنحضرت فرمود : "إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَأَنَا التَّالِي الشَّاهِدُ" - پیامبر خدا بر بینه پروردگار خود استوار است و منهم شاهد وی هستم -

و این مردویه بسند دیگری از علی علیه السلام روایت کرده که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرمود : أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ : أَنَا وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ : عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ - مقصود از کسیکه بر بینه پروردگار خود استوار است من

هستم و مقصود از "شاهدی که در ردیف او است" علی (علیه السلام) میباشد⁽¹⁾ - آنچه از این آیه شریفه بضمیمه این احادیثی که در مورد تفسیر آن وارد شده بدست میآید: اینست که گواهی علی (علیه السلام) نسبت بشهادت سایر مسلمین يك امتیازی دارد که خداوند ملاك ثبوت و حقانیت نبوت پیغمبر

صلی الله علیه وآله را شهادت شخص علی (علیه السلام) قرار داده است، پس این آیه دلالت دارد که شهادت علی (علیه السلام) از نظر ترتیب اثر شرعی برابر با شهادت و گواهی تمام امت اسلام است، و بر تمام ملت اسلام لازم است گواهی علی (علیه السلام) را بدون انضمام شاهد دیگر بپذیرند، زیرا مقتضی حکم بر طبق کتاب الله همین است، پس آیا ابوبکر این خصوصیت را در شهادت علی (علیه السلام) سراغ نداشت که گواهی وی را رد کرد؟ و بر طبق شهادت آن حضرت در مورد ملکیت زهرا (سلام الله علیها) نسبت به فدك حکم نمود؟

ص: 147

1- این روایت را صاحب ینابیع الموده از جابر بن عبد الله و از بختری و آن دو از علی (علیه السلام) نقل کرده اند، و نیز موفق بن احمد با سندی که بیان کرده این حدیث را از ابن عباس روایت نموده، فخررازی در تفسیر کبیر ج 5 ص 46 و نیز طبری در تفسیر خود ج 2 ص 10 و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج 2 ص 236 و حافظ ابونعیم در حلیه الاولیا ج 1 ص 68 نقل کرده اند

قرآن و عصمت علی علیه السلام و زهرا سلام الله علیها

خداوند متعال در قرآن کریم میفرماید: " (1) - بدرستی که خدا اراده فرموده که پلیدی را از شما خانواده برطرف فرماید و شما را بیک نوع پاک کردنی پاک گرداند-

در تمام کتابهای صحاح و سنن و مناقب عامه و خاصه این حدیث در شأن نزول این آیه ذکر شده است که: پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، علی (علیه السلام) و فاطمه سلام الله علیها و حسن و حسین (علیها السلام) را زیر کسائی قرارداد، سپس فرمود: " بارخدا یا این ها اهل بیت من و مخصوصان من اند پلیدی را از آنها برطرف فرما و آنان را بیک نوع تطهیر مخصوصی پاک گردان " در آنهنگام این آیه به عنوان اعلام اجابت دعای رسول الله (صلی الله علیه و آله) نازل شد، ام سلمه همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله عرضه داشت: یا رسول الله آیا من هم در جمعیت اهل بیت داخل هستم؟ حضرت فرمود: بجای خود باش تو بخیر هستی، (2)

ص: 148

1- سوره احزاب آیه: 33

2- قسمتی از مصادر این حدیث از کتب عامه بقرار ذیل است: صحیح مسلم ج 7 ص 130 - صحیح ترمذی ج 13 ص 200 - مستدرک حاکم ج 3 ص 158 - الجمع بین الصحیحین تألیف حمیدی، خصائص سیوطی ج 2 ص 64 - مسند احمد حنبل ج 6 ص 292 - فصول المهمه ابن صباغ مالکی ص 9 - ذخائر العقبی ص 22 - الرياض النضره ج 2 ص 188 - الصواعق المحرقة ص 5 - نورالابصار ص 10 - تاریخ ابن عساکر ج 4 ص 205 - شرح نهج البلاغه - اسعاف الراغبین ص 97 - (المؤلف)

گذشته از همه اینها در کتاب صواعق المحرقة صفحه 76 حدیث 21 ابن حجر گفته: طبرانی در کتاب اوسط از ام سلمه نقل کرده که وی گفت من از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) شنیدم که میفرمود: "عَلَى مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يُفْتَرَقَانِ حَتَّى يَرِدَ عَلَيَّ الْحَوْضَ" - علی با قرآن و قرآن با علی است و این دو از هم جدا نمیشوند تا در ساحل کوثر بر من وارد گردند. و عموم محدثین از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نقل کرده اند که آنحضرت فرمود: "الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثَمَا دَارَ - حَقٌّ بَاعِلِيٍّ (ع) وَعَلِيٌّ بَا حَقِّ" است و این دو دایره مدار یکدیگرند - (1)

ص: 149

1- عبد الباقي عمري در مدح امير المؤمنين (عليه السلام) چنین سروده است وَأَنْتَ وَالْحَقُّ يَا أَقْصَى الْأَنَامِ بِهِ *** غَدَا عَلِيُّ الْحَوْضَ حَقًّا
تحشران معا - تو با حق آمیخته ای ای دادخواه ترین مردم و با حق فردای قیامت در ساحل حوض با هم محشور خواهید شد -

بنا بر حدیث اول علی (علیه السلام) آمیخته با قرآن است و ردّ علی (علیه السلام) ردّ قرآن خواهد بود و کسیکه قرآن را رد کند تکلیفش معلوم است.

و بنا بر حدیث دوم تخلف از گفتار و فرمان علی (علیه السلام) تخلف از حق است زیرا علی (علیه السلام) و حق دایره مدار یکدیگرند. جایی که علی (علیه السلام) نباشد حق نیست، و این روایت دلالت میکند که علی (علیه السلام) مصون از خطا است - زیرا ممکن نیست حق با خطا در یکجا جمع شوند، پس با این کیفیت چگونه شهادت علی (علیه السلام) را در مورد فدک میتوان رد کرد در صورتیکه وصول بحق جزاز طریق علی (علیه السلام) امکان ندارد،

ص: 150

خداوند در قرآن کریم میفرماید: " (1) - کسانیکه بخدا و پیامبرایمان آورده اند آنها بسیار راستگویانند - احمد حنبل روایت کرده که این آیه در مورد علی (علیه السلام) نازل شده است ، و خود آنحضرت برفراز منبر کوفه میفرمود : " انا الصدیق الاکبر " - منم راستگوی بزرگ - در کتاب " الصواعق المحرقة " صفحه 76 حدیث 30 از ابن عباس نقل شده که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرمود : " الصدیقون ثلاثة : حزقیل مؤمن آل فرعون ، وحیب التجار صاحب یأسین ، وعلی بن ابیطالب (علیه السلام) " - راستگویان عمده سه نفرند : 1 حزقیل که معروف بود به مؤمن آل فرعون، 2 حیب نجار از حواریین عیسی (علیه السلام) که معروف بوده بصاحب یاسین ، 3 علی بن ابیطالب (علیه السلام) - و باز در همان صفحه حدیث 31 این روایت از ابونعیم وابن عساکر از ابی لیلی نقل شده که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرمود : " الصدیقون ثلاثة :

ص: 151

حبيب النجار مؤمنٌ ياسين ، قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ، وَحَزَقِيلُ مُؤْمِنٌ آلِ فِرْعَوْنَ الَّذِي قَالَ : اتَّقَتلون رجلا ان يقول ربى الله ، وعلى بن ابيطالب (عليه السلام) " - بسيار راستگويان سه نفرند : 1- حبيب نجار آن كسيكه ميگفت : اى قوم من از پيغمبران پيروي كنيد ، 2 - حزقييل مؤمن آل فرعون كه وقتى فرعون اراده قتل موسى (عليه السلام) كرد گفت : آيا مردى را ميكشيد؟ كه ميگويد پروردگار من خدا است ، وسوم على بن ابيطالب عليه السلام .

با وجود اين آيه و اين احاديث چگونه جايز بود : ابوبكر و عمر شهادت على عليه السلام را رد كنند؟ اصلا چه حقى داشتند از زهرا (سلام الله عليها) كه بدليل آيه تطهير صديقه و طاهره بوده است و بدليل آيه مباحله دليل و حجت خدا براى اثبات حقانيت اسلام در برابر كفار قرار گرفته بود مطالبه بينه كنند؟

مسلم آنكس كه در مباحله حجت خدا قرارگيرد و از آيات الهى محسوب شود هيچگاه دروغ و خطائى از او سر نميزند ، (1)

ص: 152

1- مراد از آيه مباحله اين آيه است " فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعِ ابْنَانَا وَابْنَاتِكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَائِكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ (سوره آل عمران آيه 61) - هر كس با تو احتجاج كند در مورد حقانيت اين دين بعد از علم بآن ، پس بگو بياييد بخوانيم پسران خود و پسران شما را و زنان خود و زنان شما را و خودهايماں و خودهايماں را سپس مباحله كنيم و لعنت خدا را بر دروغگويان قرار بدهيم - عموم علمائى اسلامى اجماع کرده اند كه وقتى اين آيه نازل شد ، پيغمبر صلى الله عليه وآله از زنان غير از زهرا (سلام الله عليها) و از پسران غير از حسين (عليها السلام) همراه نبرد ، و على عليه السلام را به عنوان نفس خود انتخاب فرمود ، رسول الله (صلى الله عليه وآله) با اين چهار نفر در حاليكه حسين (عليه السلام) را در آغوش گرفته بود و دست حسن (عليه السلام) را به دست داشت و فاطمه (سلام الله عليها) پشت سر آنها و على (عليه السلام) پشت سر زهرا (سلام الله عليها) در زيرسايه بانى كه از موى سياه ترتيب داده شده بود قرار گرفتند و حضرت بانها فرمود من دعا ميكنم و شما آمين بگوئيد : در صحيح مسلم ج 7 ص 121 وارد شده كه وقتى اينها زيرسايه بان قرار گرفتند: پيغمبر تا لب گشود و فرمود : " اللهم هولاء أهل بيتي " اسقف نصارى نجران رو كرد به پيروان خود و گفت اى جمعيت نصارى من صورتهائى ميبينم كه اگر از خدا بخواهند خدا الان اين كوه را از جا بكند هر آينه انجام خواهد داد با اينها مباحله نكنيد كه هلاك خواهيد شد ، و تا روز قيامت يك نصرانى بر روى زمين باقى نخواهد ماند، و اين روايت را غير از مسلم در صحيح ، ترمذى و حاكم و بيهقى هم روايت کرده اند

آیه مباحله دلالت دارد که علی (علیه السلام) نفس پیغمبر (صلی الله علیه وآله) است و باجماع تمام مفسرین مراد از کلمه "أَنْفُسَنَا" در آیه علی بن ابیطالب (علیه السلام) است (1) و مراد از نفسیت در آیه اتحاد در حقیقت وجود نیست، بلکه مراد از این کلمه "انفسنا" یعنی کسانی که با خود پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در اوصاف و کمالات و شایستگی زعامت و رهبری آسمانی مساوی هستند، پس در صورتیکه علی علیه السلام در کمالات مساوی با پیغمبر (صلی الله علیه وآله) باشد، و پیغمبر (صلی الله علیه وآله) هم در جمیع گفتار خود صادق باشد علی (علیه السلام) هم از نظر صدق و راستگوئی عین پیغمبر صلی الله علیه وآله

ص: 154

1- شاعر گفته: وَهُوَ فِي الْآيَةِ التَّبَاهُلِ نَفْسُ الْمُصْطَفَى لَيْسَ غَيْرَهُ إِيَاهَا عَلِيٌّ (علیه السلام) در آیه مباحله نفس پیغمبر (صلی الله علیه وآله) محسوب شده و غیر از او دیگری نفس رسول الله (صلی الله علیه وآله) بحساب نیامده

است، و همچنانکه رد گفتار و شهادت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) جایز نیست، رد گفتار و گواهی علی (علیه السلام) نیز جایز نمیباشد، و روی همین حساب پیغمبر فرمود: "عَلَى مَنِّي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ - علی (علیه السلام) از من است و من از علی علیه السلام هستم - این روایت در صحیح ترمذی و مسند احمد حنبل و سنن ابن ماجه نقل شده، و ترمذی بعد از نقل این حدیث گفته: " هذا حدیث حسن صحیح (1)

ص: 155

1- آیه مباحله دلالت دارد که علی (علیه السلام) نفس پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بوده است، و لازمه آن اینست که علی (علیه السلام) از تمام افراد امت اسلام افضل باشد، چون پیغمبر (صلی الله علیه وآله) از همه امت افضل است، و بعضی گفته اند که این آیه دلالت دارد که علی (علیه السلام) از تمام انبیاء سلف نیز افضل است فخر رازی میگوید: در شهری مردی بود بنام محمود بن الحسین الحمصی و این مرد معلّم شیعیان دوازده امامی بود، اعتقاد داشت: علی (علیه السلام) از همه انبیاء غیر از پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) برتر است، و به این ترتیب استدلال میکرد: خداوند در آیه مباحله فرموده ای پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بگو بیائید نفس هایمان را بخوانیم "مراد از نفس پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در این آیه شخص خود. پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نیست زیرا معنی ندارد که شخص خودش را بخواند، پس حتما باید این نفس غیر از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) شخص دیگری باشد، البته کسی که در همه کمالات عین پیغمبر (صلی الله علیه وآله) و مساوی با آنحضرت است و باجماع امت اسلام پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بجای نفس غیر از علی (علیه السلام) دگری را در مباحله حاضر نکرد، پس علی (علیه السلام) در همه کمالات و فضایل عین پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بود، و اگر ما از خارج دلیل نداشتیم که نبوت و پیغمبری به محمد (صلی الله علیه وآله) ختم شده و پس از او پیغمبری نیست بمقتضی آیه مباحله لازم بود که علی (علیه السلام) از نظر پیغمبری هم عین رسول الله (صلی الله علیه وآله) باشد ولی چون این مطلب ثابت است که پیغمبری به محمد (صلی الله علیه وآله) ختم شده و علی (علیه السلام) مسلم پیغمبر صلی الله علیه وآله نبوده، فقط از نظر فضائل پیغمبر (صلی الله علیه وآله) آنچه علی (علیه السلام) کسردارد مقام نبوت است، پس غیر از نبوت در سایر فضایل علی (علیه السلام) عین پیغمبر صلی الله علیه وآله بود و چون در این فضایل پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بر همه انبیاء (علیه السلام) فضیلت داشته است پس علی (علیه السلام) هم بر تمام انبیاء امتیاز دارد.

در کتاب "الصواعق المحرقة" صفحه 77 حدیث 34 از ابن عباس نقل شده که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: " عَلِيٌّ (علیه السلام) بَابُ حِطَّةٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ دَخَلَ فِيهِ كَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ خَرَجَ عَنْهُ كَانَ كَافِرًا - علی (علیه السلام) بمنزله باب حطه بنی اسرائیل است و آن درب مخصوصی بود در میان قوم یهود که هر کس از آن داخل میشد مؤمن بود و هر کس خارج میشد کافر به حساب میآمد

احمد حنبل در مسند و غیر او سایر علما در کتابهای صحاح و سنن نقل کرده اند که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: "مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ رِكَبِهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ" - مثل اهل بیت من همانند کشتی نوح است، که هر کس در آن سوار شد نجات پیدا کرد، و هر کس

از آن تخلف ورزید غرق شد - و باجماع تمام علمای اسلام پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: "إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ التُّقَلَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ وَعِزَّتِي (أَهْلَ بَيْتِي)" "لَنْ يَرِدَا مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي أَبَدًا وَإِنَّمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ عَلَى الْحَوْضِ" - من در بین شما دو موجود گرانمایه میگذارم (کتاب خدا و عزت من که اهل بیت من بحساب میآیند، مادامی که باین دو بگروید گمراه نخواهید شد و این دو برای همیشه از هم جدا نخواهند شد تا در ساحل کوثر بر من وارد شوند

ص: 157

لفظ "لَنْ" در این حدیث برای نفی ابد است و معنی آن اینست که هیچ آن ولحظه ای علی (علیه السلام) و زهرا (سلام الله علیها) از قرآن انفکاک پیدا نمیکنند پس با این کیفیت چگونه میشود: ادعای اینها را که آمیخته و ممزوج با قرآن اند در مورد فدک رد کرد؟

باب حطه درینی اسرائیل دربی بود که هرکس از آن خارج میشد کافر میگردد، پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: علی (علیه السلام) باب حطه این امت است بنابراین انکار و رد علی (علیه السلام) بمنزله خروج از باب حطه اسلام میباشد. و خلاصه با وجود حدیث ثقلین مذکور چه فرقی بین ردّ علی (علیه السلام) و زهرا و بین رد قرآن بوده است؟

ص: 158

خداوند متعال در قرآن کریم میفرماید: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ** (1) - بدرستی که ولایتمدار شما خدا و رسول خدا و آن کسانی هستند که ایمان آورده اند از کسانی که نماز را برپا میدارند و زکات را تأدیه میکنند در حالیکه در رکوع اند - در اینجا عموم امت اسلام اجماع کرده اند که این آیه در مورد علی (علیه السلام) نازل شده است، و این مطلب در کتب معتبر عامه مذکور است، میگویند هنگامیکه مرد مسکینی در حضور مسلمانان اظهار حاجت کرد، علی (علیه السلام) در حال نماز بود و در همان حالت نماز انگشتر خود را بمسکین سائل تصدق فرمود.

در این آیه خداوند متعال ولایت و صاحب اختیاری امت اسلام را برای ذات مقدس خود قرار داده است، منتهی پیغمبر (صلی الله علیه وآله) و علی (علیه السلام) را در این ولایت شرکت داده، و همچنانکه ولایت خدا نسبت بتمام شئون فردی و اجتماعی مردم ثابت است، ولایت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) و علی (علیه السلام) هم

ص: 159

1- در مورد نزول این آیه در شان مولا (علیه السلام) حسان بن ثابت این اشعار را سروده است: باحسن تقد پلنفسی ومهجتی *** وکل بطبی فی الهدی ومسارعی لیزهدب ممدحی والمحبین ضائعاً *** وَمَا الْمَدْحُ فِي جَنْبِ الْأَلْمَةِ يَضَائِعُ فَانْتَ الَّذِي أُعْطِيتَ إِذْ كُنْتَ رَاكِعاً *** زَكَاةً فَادَّتْكَ النَّفْسُ يَا خَيْرَ رَاكِعٍ - فَأَنْزَلُ فِيكَ اللَّهُ خَيْرَ وِلَايَةٍ *** وثبتها في محكمات الشرايع ای ابالحسن فدای تو باد جان من و هستی من وفدای تو باد رهروان شاهراه هدایت چه کندرو و چه تندرو آیا ممکن استثنای من ضایع بشود با وجود دوستداران تو؟ ولی مدح من درد درگاه خدا ضایع شدنی نیست تو آنچنان کسی هستی که در حال رکوع عطا کردی زکات را ای جان فدای تو بهترین رکوع کننده باد بیاس این عمل خدا بهترین ولایتها را در تو نازل کرد و این ولایت را جزء اصول دین تثبیت فرمود شاعر دین یگر گفته است: مَنْ ذَا بِخَاتَمِهِ تَصَدَّقَ رَاكِعاً *** واسرها فی نفسه أسراراً کیست که انگشترش را در حال رکوع تصدق داده باشد؟ و آن عمل خود را بصورت سری پنهان سازد؟ مصادر حدیث نزول آیه در مورد علی (علیه السلام) از کتب عامه بقرار ذیل است: 1- شرح تجرید قوشجی - 2 شرح المقاصد تفتازانی 3 اسباب التزول واحدی 4- تفسیر کشاف 5- تفسیر فخررازی 6- تفسیر بیضاوی 7- جامع الاصول ابن اثیر باب فضائل علی (علیه السلام) 8 ریاض النضره محب الدین طبری 9- خصائص نسائی 10 - کنز العمال ملاء علی متقی حنفی - 11- تفسیر درالمنثور جلال الدین سیوطی، سندهای حدیث مزبور: خطیب بغدادی و ابن جریر طبری و عبد بن حمید و ابوالشیخ و ابن مردویه این حدیث را از ابن عباس نقل کرده اند، طبرانی در وسط از عمار بن یاسر و ابن ابی حاتم این حدیث را نقل نموده، ابن عساکر از سلمة بن کهیل و ابن جریر از مجاهد و از سدی روایت نموده و عقبه بن حکیم و کلبی این روایت را از ابی صالح از ابن عباس نقل نموده اند، ثعلبی هم در تفسیر خود این حدیث را ذکر کرده، ابن صباغ مالکی در فصول المهمه و سید محمود آلوسی در تفسیر روح المعانی حدیث نزول این آیه را در شأن علی (علیه السلام) نقل کرده اند (مؤلف) ضمناً مطلبی را که باید خوانندگان ارجمند بآن توجه فرمایند اینست که با این آیه ثابت میشود که حکومت اسلام حکومت تئوکراسی (حکومت خدا بر مردم) است و در اجتماع و امت اسلامی باید حاکم و رهبر را خدا انتخاب کند و غیر از حکومت تئوکراسی همه حکومتها از نظر قرآن محکوم است.

نیز همین توسعه را دارا میباشد. (1) - (پس چگونه میتوان گفتار علی (علیه السلام) را در مورد يك قطعه ملك ناچیز به عنوان اینکه مال مسلمانان است رد کرد؟) اصولاً مقصود از کلمه ولی در اسلام که مرادف کلمه نبی قرار گرفته آن فردی است که از نظر تصرف در شئون فردی و اجتماعی

ص: 160

1- در مورد نزول این آیه در شان مولا (علیه السلام) حسان بن ثابت این اشعار را سروده است: باحسن تقد پلنفسی ومهجتی *** وکل بطبی فی الهدی ومسارح لیذهب مَدْحی والمحبین ضائعاً *** وَمَا الْمَدْحُ فِي جَنْبِ الْأَلْمَةِ يَضَائِعُ فَاَنْتَ الَّذِي أُعْطِيتَ إِذْ كُنْتَ رَاكِعاً *** زَكَاةً فَادَّتْكَ النَّفْسُ يَا خَيْرَ رَاكِعٍ - فَأَنْزَلُ فِيكَ اللَّهُ خَيْرَ وِلَايَةٍ *** وثبتها في محكمات الشرايع ای ابالحسن فدای تو باد جان من و هستی من وفدای تو باد رهروان شاهراه هدایت چه کندرو وچه تندرو آیا ممکن استثنای من ضایع بشود با وجود دوستداران تو؟ ولی مدح من درد درگاه خدا ضایع شدنی نیست تو آنچنان کسی هستی که در حال رکوع عطا کردی زکات را ای جان فدای تو بهترین رکوع کننده باد پیاس این عمل خدا بهترین ولایتها را در تو نازل کرد و این ولایت را جزء اصول دین تثبیت فرمود شاعر دیگر گفته است: مَنْ ذَا بِخَاتَمِهِ تَصَدَّقَ رَاكِعاً *** واسرها في نفسه أسراراً کیست که انگشترش را در حال رکوع تصدق داده باشد؟ و آن عمل خود را بصورت سری پنهان سازد؟ مصادر حدیث نزول آیه در مورد علی (علیه السلام) از کتب عامه بقرار ذیل است: 1- شرح تجرید قوشجی - 2 شرح المقاصد تفتازانی 3 اسباب التزول واحدی 4- تفسیر کشاف 5- تفسیر فخر رازی 6- تفسیر بیضاوی 7- جامع الاصول ابن اثیر باب فضائل علی (علیه السلام) 8 ریاض النضره محب الدین طبری 9- خصائص نسائی 10 - کنز العمال ملاء علی متقی حنفی - 11- تفسیر درالمنثور جلال الدین سیوطی، سندهای حدیث مزبور: خطیب بغدادی و ابن جریر طبری و عبد بن حمید و ابوالشیخ و ابن مردویه این حدیث را از ابن عباس نقل کرده اند، طبرانی در وسط از عمار بن یاسر و ابن ابی حاتم این حدیث را نقل نموده، ابن عساکر از سلمة بن کهیل و ابن جریر از مجاهد و از سدی روایت نموده و عقبه بن حکیم و کلبی این روایت را از ابی صالح از ابن عباس نقل نموده اند، ثعلبی هم در تفسیر خود این حدیث را ذکر کرده، ابن صباغ مالکی در فصول المهمه و سید محمود آلوسی در تفسیر روح المعانی حدیث نزول این آیه را در شأن علی (علیه السلام) نقل کرده اند (مؤلف) ضمناً مطلبی را که باید خوانندگان ارجمند بآن توجه فرمایند اینست که با این آیه ثابت میشود که حکومت اسلام حکومت تئوکراسی (حکومت خدا بر مردم) است و در اجتماع و امت اسلامی باید حاکم و رهبر را خدا انتخاب کند و غیر از حکومت تئوکراسی همه حکومتها از نظر قرآن محکوم است.

مسلمانان از خود آنها اولی است، و سایر معانی ولی در این خصوص مورد نظر نیست، زیرا مقتضای حصری که از کلمه "إِنَّمَا" استفاده می شود اینستکه ولی بمعنی ناصر و دوست نباشد آنچنانکه عامه توهم کرده اند زیرا در آیه ولی منحصر شده بخدا ورسول و آن کسیکه ایمان

ص: 161

آورده و نماز را برپا داشته و در حال رکوع زکات داده است . (یعنی علی بن ابیطالب (علیه السلام) واگر ولی در این آیه بمعنی دوست و یا یاور باشد لازم میآید گفتار خدا در این آیه برخلاف حقیقت باشد، زیرا یاور و دوست منحصر بخدا و پیغمبر (صلی الله علیه وآله) و علی (علیه السلام) نیست ، بلکه پدر

و برادر و رفیق هرکس برای او یاور و دوست محسوب میشود،

اگر گفته شود در این آیه موصوف ولی عام است و مراد شخص علی (علیه السلام)

ص: 162

نیست ، خدا میفرماید : دوست شما خدا و رسول و عموم مؤمنین هستند و با حصری که بوسیله کلمه " اِنَّمَا " در آیه وارد شده است خداوند نخواهد ثابت کند که غیر از خدا و رسول و مؤمنین یعنی کفار دوست و یاور شما محسوب نمیشوند "

در پاسخ میگوئیم: در اینجا موصوف ولی همه مؤمنین نیست بلکه موصوف ولی مؤمنینی هستند که در حال رکوع تصدق میکنند و اگر مقصود از این مؤمنین شخص علی (علیه السلام) نباشد و معنی ولی دوست و یاور فرض کنیم، مفهوم آیه این میشود که غیر از خدا و رسول و مؤمنینی که در حال رکوع زکات تأدیه میکنند برای شما دوست و یآوری نیست ، پس در نتیجه هر مؤمنی که در حال رکوع زکات ندهد دوست مردم مسلمان نیست ، و این خلاف حقیقت است، همه مؤمنین با هم دوست و یاور و برادرند چه در حال رکوع زکات بدهند یا نه ، و اگر مطلب چنین باشد این آیه با فرموده خدا که میفرماید : " اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَةٌ - (1) - مؤمنین برادران یکدیگر

ص: 163

1- سوره حجرات آیه: 10

اند - منافات دارد، و نیز بنابراین توهم آیه مزبور برخلاف فرمایش پروردگار است که میفرماید: "إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وِدًّا (1) - کسانی که ایمان آورده اند و کردار نیک انجام داده اند بزودی خدا بین آنها مودت و دوستی قرار میدهد - و نیز دوره برخلاف این آیه خواهد بود: "وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٌ (2) - مردان با ایمان و زنان با ایمان بعضی دوستان بعضی دیگرند - خلاصه با وجود این اشکالات مجبوریم بگوئیم موصوف ولی در آیه خدا رسول (صلی الله علیه وآله) و شخص علی بن ابیطالب (علیه السلام) است، و معنای ولی در این جا "صاحب امر و" اولی بتصرف " می باشد.

ص: 164

1- سوره مریم آیه: 96

2- سوره توبه آیه: 71

احمد حنبل در مسند خود جلد 4 صفحه 372 از زید بن ارقم نقل میکند: که وی گفت: در ملازمت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به بیابان غدیر رسیدیم، حضرت خطبه ای انشاء نمود در ضمن آن خطبه فرمود: "السُّمُّ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَىٰ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ؟ قَالُوا: بَلَىٰ قَالَتْ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَىٰ مَوْلَاهُ - آیا نمیدانید که من بهر فرد مسلمان از خود او اولی هستم؟ گفتند: چرا، فرمود: هر کس من براو ولایت دارم علی (علیه السلام) مولای او است (1) ابن حجر در کتاب "الصواعق المحرقة" گفته است: این حدیث صحیحی است که هیچگونه تردیدی در آن نیست، و این حدیث را شانزده تن از اصحاب رسول الله (صلی الله علیه وآله) روایت نموده اند، و در مسند احمد حنبل ذیل همین حدیث گفته شده

ص: 165

1- مصادر حدیث غدیر عموم کتب عامه و اهل سنت است، و قسمتی از آن بقرار ذیل میباشد: 1 - مسند احمد حنبل ج 1 ص 131 و ص 8 و 118 و ص 119، ج 4 ص 281 و ص 272 و ص 368 و ج 5 ص 37، 2- فصول المهمه ابن صباغ مالکی ص 25، 3- البدایه والنهایه ابن کثیر دمشقی ج 7 ص 349، 4- الریاض النضره طبری ج 2 ص 169، و ص 17، 5- الا، الاستیعاب فی ترجمه علی (علیه السلام)، خصائص نسائی ص 21 و ص 22 و ص 24 و ص 25 و ص 28، 6- مستدرک الصحیحین حاکم ج 3 ص 109 و ص 110 و ص 533، 7- تفسیر فخر رازی ج ص 292، 8- سیره حلبیه ج 3 ص 309، 9- اسد الغابه ج 4 ص 28، الاصابه ج 2 ص 414، 10- الصواعق المحرقة ص 25، 11- سنن ابن ماجه ج 1 باب فضائل علی (علیه السلام) 12- عقد الفرید، 13- تفسیر در المنثور 14 - تلخیص ذهبی، 15- المصابیح بغوی، 16- مطالب السؤل محمد بن طلحه، 17- تذکره خواص الامه سبط ابن جوزی، 18- کفایه الطالب گنجی شافعی، (مؤلف)

که این حدیث را سی نفر از اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه وآله) که مستقیماً خود آنها از رسول الله (صلی الله علیه وآله) شنیده بودند در زمان خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای آنحضرت شهادت دادند

ص: 166

در اینجا ما میگوئیم: مقصود از کلمه "مولا" در حدیث اولی بتصرف است زیرا قبل از آن پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: "السَّتُّ أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ" و این کلمه صریح است باینکه مقصود رسول الله (صلی الله علیه وآله) از این اعلام ابلاغ ریاست عامه علی (علیه السلام) در موردین و دنیای ملت مسلمان بوده است.

ص: 167

1- مرحوم علامه امینی اعلی الله مقامه الشریف در کتاب الغدیر حدیث غدیر را از یکصد و ده نفر از اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه وآله) و از هشتاد و چهار نفر از تابعین و از سیصد و شصت نفر از علماء و محدثین عامه و اهل سنت نقل فرموده است، و سپس شعرائی را ذکر فرموده که در طی قرون مختلف از ملل و مذاهب گوناگون اسلامی در مورد جریان غدیر و نصب امیر المؤمنین علی (ع) بمقام خلافت شعر سروده اند که اول آنها شاعر معاصر پیغمبرم حسان بن ثابت بوده که این اشعار را در زمان خود رسول الله (صلی الله علیه وآله) سروده است ینادیهم یوم الغدیر نبیهم *** بنحیم و اسمع بالرسول منادیا یقول فممن مولاکم و ولیکم *** فقالوا و لیم یند و هناک التعامیا الهک مولا نا و انت ولینا *** و لن تجدن منالک الیوم عاصیا فقال له: قم یا علی فانی *** رضیتک من بعدی إما ما و هادیا فممن کنت مولا فهدا ولیه *** فکونوا له أنصار صدق موالیا هناک دعا اللهم والی ولیه *** وکن للذی عادی علیا معادیا روز غدیر پیامبر آنان آنها را ندا فرمود - در بیابان خم و در حالیکه شخص پیامبر منادی بود بانها شنواید فرمود: کیست مولا و صاحب اختیار شما؟ آنها بدون اینکه در برابر این سؤال اظهار جهل کنند بید رنگ گفتند: خدای تو مولای ما است و تو صاحب اختیار مائی هم اکنون هیچ گرد نکشی در برابر ولایت تو از جمعیت ما وجود ندارد سپس پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: ای علی بایست، بدرستی که من خشنودم از اینکه تو بعد از من امام (علیه السلام) و رهبر مردم باشی پس هر کس من مولای او هستم علی (علیه السلام) صاحب اختیار را است مراور ایاران راست و با صفا باشید خدایا دوست بدارد وست علی (علیه السلام) را و هر آن کسی را که نسبت بوی عداوت بورزد دشمن باش

پس همچنانکه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) از خود مؤمنین نسبت بتصرف در مورد ینی ومادی، فردی و اجتماعی آنها اولی است، همچنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) نیز بعد از او نسبت بتصرف در کلیه امور ملت اسلام از خود آنها اولی میباشد، زیرا وقتی که چیزی را نازل منزله چیزدیگرویا چیزیدیگرویا شخصی را نازل منزله شخص دیگر در جهت دانستیم در آن جهت آن دو شخص باید وحدت داشته باشند

مثال: اگر گفتیم زید مثل شیراست در شجاعت ، لازمه آن اینستکه

ص: 168

همان شجاعتی که برای شیر ثابت است برای زید هم ثابت باشد، و تنزیل علی (علیه السلام) بمنزله پیغمبر (صلی الله علیه وآله) از نظر ولایت در حدیث صریح تر است از تنزیل زید بمنزله شیر در مثال

پس خلاصه این جمله پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بطور مطلق همان ولایتی را که رسول الله (صلی الله علیه وآله) دارا بود برای علی (علیه السلام) ثابت میکند، و بنابراین چگونه میشود شهادت کسی را که او از نظر ولایت بر ملت اسلام در حکم خود پیغمبر (صلی الله علیه وآله) است رد کرد؟ آیا امکان دارد شهادت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در یک قضیه ای مردود قرار بگیرد؟ هرگز پس شهادت علی (علیه السلام) هم که در ولایت بر مسلمانان بمنزله شخص پیغمبر (صلی الله علیه وآله) است نباید رد شود

ص: 169

در مسند احمد حنبل و در صحاح و سایر کتب عامه این حدیث با سند - های مختلف نقل شده: که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بین اصحاب خود اخوت و برادری برقرار فرمود، علی (علیه السلام) بآنحضرت عرضه داشت: یا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) بین تمام اصحاب برادری استوار فرمودی و مرا با کسی برادر نساختی، پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: من تو را برای خود باقی گذاردم تو - برادر من درد نیا و آخرت هستی، (1)

ص: 170

1- موضوع مواخات و برادری بین مسلمانان دو مرتبه اجراء شد یکمرتبه در مکه قبل از هجرت و در آن وحله پیغمبر (صلی الله علیه وآله) علی (علیه السلام) را به عنوان برادر خود معرفی فرمود و در مرتبه دوم در مدینه بعد از هجرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بین مهاجرین و انصاریان اخوت برقرار فرمود و هر فرد مهاجر را با فردی از انصار برادر میفرمود، و روی این حساب باید پیغمبر (صلی الله علیه وآله) - علی (علیه السلام) را که از مهاجرین بود با یکنفر از انصار برادر کند و برای خود نیز برادری از انصاریان انتخاب فرماید، ولی در عین حال چنین نکرد و در وحله دوم هم برادر خود علی (علیه السلام) را معرفی کرد. زیرا سوای نبوت و پیامبری برای پیغمبر (صلی الله علیه وآله) کفو و همد و شی غیر از علی (علیه السلام) وجود نداشت و شاعر معروف ازدی زیبا سروده است: لك ذات كذاته لولا *** انها مثلها لما أخواها یا علی برای تو ذاتی است مثل ذات پیغمبر (صلی الله علیه وآله) و اگر نبود ذات تو مثل ذات پیغمبر (صلی الله علیه وآله) رسول الله با تو پیمان برادری نمی بست

فضل بن روزبهان در کتاب خود 3 بطلال الباطل " که در رد شیعه و - محبت اهل البيت (عليهم السلام) نوشته با اینکه ناصبی و دشمن مولا علی (علیه السلام) است در عین حال در آن کتاب مینویسد: حدیث برادری علی (علیه السلام) نسبت به پیغمبر (صلی الله علیه وآله) حدیث معتبر و مشهوری است و شکی نیست که علی (ع) برادر پیغمبر (صلی الله علیه وآله) و دوست او بوده و پیغمبر (صلی الله علیه وآله) هم وی را بسیار دوست میداشته ، و تمام این مطالب از کتابهای صحاح ما و مدارک مذهب ما اخذ شده است

در اینجا ما میگوئیم: مقتضی این بیان پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در مورد علی (علیه السلام) که فرمود: " أَنْتَ اخِي وَاَنَا اخوك فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ " - تو برادر منی و من برادر توام در دنیا و آخرت - اینست که علی (علیه السلام) در تمام کمالات ملکوتی (باستثناء مقام نبوت) با پیغمبر (صلی الله علیه وآله) همدوش و مرادف بوده

ص: 171

است و آلا اگر مراد از این اخوت برادری ایمانی و تساوی اجتماعی باشد که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) با همه مؤمنین این برادری را داشت، لازم نبود که علی (علیه السلام) را با این بیان از سایرین مستثنی کند، پس بنابراین آن کس که براد رو همدوش پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را در شهادت و گواهیش تکذیب کند در نزد خداچه عذری میآورد، و بعد از اینکه شهادت علی (علیه السلام) را در کنند دیگر فضیلت و اهمیتی در اجتماع برای برادر پیغمبر (صلی الله علیه وآله) قائل نشده اند، با اینکه فضایل علی (علیه السلام) از بیان خدا و رسول (صلی الله علیه وآله) قابل شماره نیست، فضیلت اخوت علی (علیه السلام) نسبت به پیغمبر (صلی الله علیه وآله) و فضیلت نفسیت علی (علیه السلام) برای پیغمبر (صلی الله علیه وآله) (بنص آیه مباحله فضیلت مشابیهت علی (علیه السلام) با پیغمبر (صلی الله علیه وآله) از نظر ولایت، فضیلت عصمت علی (علیه السلام) -) بنص آیه تطهیر، فضیلت بودن علی (علیه السلام) نسبت به پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بمنزله هارون نسبت بموسی (علیه السلام)،

این فضیلت اخیر دلالت میکند همان موقعیتی را که هارون از نظر نسبت بموسی در بنی اسرائیل داشت علی (علیه السلام) هم همان موقعیت را از نظر نسبت به پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در امت و ملت اسلام مستحق است، آیا اگر در بنی اسرائیل هارون در خصوص جریانی گواهی میداد امکان

داشت بنی اسرائیل شهادت وی را رد کنند؟ هرگز زیرا بر حسب آن چه که در قرآن استهارون در غیاب موسی (علیه السلام) حجت باقیه در بنی اسرائیل بود، پس علی (علیه السلام) هم در غیاب پیغمبر (صلی الله علیه وآله) حجت باقیه در امت اسلام بوده است، پس چگونه شهادت وی مردود قرار گرفت؟

شگفتا: اینهمه آیات و روایات نتوانست جلوگیری بکرباشد که شهادت علی (علیه السلام) را رد نکند و فدک را از دست زهرا (سلام الله علیها) و اهل بیت (علیهم السلام) خارج نسازد

ص: 173

پرسش: آیا آیه شهادت (1) عام است و همه موارد را شامل میشود؟

یعنی در همه موارد حتما باید شاهد دو مرد یا یک مردود وزن یا یک شاهد بضمیمه قسم مدعی اقامه گردد؟ یا اینکه خیر حکم این آیه بموارد مخصوصی تخصیص خورده است؟

پاسخ: البته حکم این آیه در عین اینکه تعمیم دارد و همه موارد شهادت را شامل میشود در عین حال نسبت بمواردی که ادعا از طرف اشخاص می است که خدا و پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بعصمت وصدق آنها گواهی - داده اند تخصیص خورده است، پس ادعای خدا و پیغمبر (صلی الله علیه وآله) وعلی وفاطمه (سلام الله علیها) و سایر افرادی که عصمت آنها بدلیل آیه تطهیر ثابت شده است و یا بدلیل آیه مباحله آنها حجت رسالت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در برابر کفار قرار گرفته اند شاهد لازم ندارد و این آیه شامل ادعای این سری

ص: 174

1- وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضُونَ مِنَ الشُّهَدَاءِ سوره بقره آیه : 282

افراد نمیشود، زهرا (سلام الله علیها) صدیقه است و عصمت زهرا (سلام الله علیها) خود تهمت و گمان دروغ گوئی را نسبت بوی رفع میکند، دیگر احتیاج به وجود شاهد وینه نیست، و در صورتیکه از طریق شهادت خدا بر عصمت شخصی علم ضروری براستگوئی وی حاصل شود و درعین حال اگر کسی شهادت و یا ادعای او را رد کند لازمه آن رد خدا خواهد بود

دلیل برگفتار ما مطلبی است که در کتابهای صحاح وارد شده که شهادت خزیمه بن ثابت بنفع پیغمبر (صلی الله علیه وآله) وعلیه مرد اعرابی در داستان معامله ایکه بین او ورسول الله (صلی الله علیه وآله) واقع شده بود مورد تصویب قرار گرفت، در

حالیکه وی باین ترتیب شهادت داد: **إِنِّي عَلِمْتُ أَنَّهَا لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ حَيْثُ عَلِمْتُ صِدْقَكَ وَعَصْمَتِكَ** - من میدانم که این مال بشما تعلق دارد زیرا براستگوئی و عصمت تو یقین دارم (1) اگر واقعا پیغمبر (صلی الله علیه وآله) معصوم نبود و مقام مقدس آنجناب از تهمت بری نبود شهادت خزیمه بتنهائی به صدق پیغمبر (صلی الله علیه وآله) کفایت نمیکرد، آنچه موجب شد گواهی خزیمه بسه

ص: 175

1- محقق محترم در اینجا فرموده: من چنین معتقدم که اگر ابوبکر در آنجا میخواست حکم کند مسلم شهادت خزیمه را با این کیفیت بنفع پیغمبر (صلی الله علیه وآله) قبول نمیکرد و در قضیه بنفع مرد اعرابی و بضرر پیغمبر حکم میکرد

تنهایی بنفع رسول الله (صلی الله علیه وآله) کافی باشد، مقام عصمت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بود گویا گواهی خزیمه بمنزله ادعای مدعی قرار گرفت، و وجود عصمت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در خارج موجب شد که ادعای او بدون بینة و شاهد قبول شود

بخاری در صحیح خود در باب مَنْ تَكَفَّلَ عَنْ مَيْتٍ دَيْنًا و در کتاب خمس باب " ما قَطَعَ النَّبِيُّ (صلی الله علیه وآله) مِنَ الْبَحْرَيْنِ " روایت کرده، هنگامیکه غنایم بحرین را نزدایی بکر آوردند ابوبکر دستور داد: منادی ندا کنند هر کس از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) طلبی دارد و یا رسول الله (صلی الله علیه وآله) با و وعده ای فرموده بیاید و بگیرد، جابر گفت من نزدایی بکر رفتم و اظهار داشتم که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بمن فرمود: اگر اموال بحرین را آوردند من بتو از آن اموال سه مشت عطا خواهم کرد، جابر میگوید: بمجردی که چنین مطلبی بایی بکراظهار کردم، ابوبکر سه مشت از آن پولها بمن داد

جلال الدین سیوطی در کتاب تاریخ الخلفاء در فصل خلافت ابی بکر نقل کرده که شیخان بخاری و مسلم از جابر روایت نموده اند: جابر گفت: پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بمن فرمود: هرگاه مال بحرین آمد بتو فلان مبلغ عطا خواهم کرد، اتفاقاً خراج بحرین بعد از رحلت پیغمبر (صلی الله علیه وآله و سلم)

بمدینه رسید ، ابوبکر اعلام کرد: هر کس که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) با واز خراج - وعده ای داده یا طلبی از رسول الله (صلی الله علیه وآله) داشته بیاید و بگیرد ، من

نزد وی رفته و وعده پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را با اظهار کردم ، ابوبکر بمن هزار و پانصد درهم از آن اموال بخشید

ابن حجر عسقلانی در کتاب "فتح الباری" درباب "من یکفل عن میت دیناً گفته که این خبرد لالت میکند که خبر شخص عادل از صحابه مورد قبول است ، اگرچه آن خبرویا ادعا را بنفع خود اظهار کند ، زیرا در این خصوص ابوبکر از جا بر شاهی بر صحت ادعایش مطالبه نکرد در اینجا نتیجه میگیریم: در صورتیکه حق مطلب چنین بود که ابن حجر گفته است و روی این حساب برای ابی بکر جایز بوده که بمجرد ادعای

جابر) که پیغمبر با و وعده ای داده است) بدون شاهد و گوا مبالغی از اموال مسلمین را در اختیار وی بگذارد ، پس علی (علیه السلام) وفاطمه (سلام الله علیها) در اختیار وی که از جا بر ولی بتصدیق بوده اند

بفرض اینکه علی (علیه السلام) وزهرا (سلام الله علیها) دارای هیچگونه شرافت و برتری ذاتی نبودند جز اینکه در ردیف سایر صحابه و یاران پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بحساب می آمدند همین خود کفایت میکرد که گفتارشان بدون شاهد تصدیق شود

طحاوی گفته است علت اینکه ابوبکر ادعای جابر را تصدیق کرد این بود که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: " هرکس بر من دروغ بندد نشیمنگاه او مالا مال از آتش خواهد شد و بعید است که شخصی مانند جابر برای جاد این عذاب شدید برای خود اقدام کند

شگفتا در مورد فردی مثل جابر احتمال نمیرود که در ایجاد این وعید اقدام کند و به پیغمبر (صلی الله علیه وآله) تهمت بزند، اما ممکن است در مورد شخصی همچون علی (علیه السلام) وزهرا (سلام الله علیها) این مطلب محتمل باشد که آنها این جرم بزرگ را مرتکب شوند و ازد روغ بستن به پیغمبر (صلی الله علیه وآله) خود داری نه کنند؟ آیا این مقتضای شرع و دین و مسلمانی است که بین این دو مورد باین ترتیب فرق بگذاریم که دروغ بستن به پیغمبر (صلی الله علیه وآله) از جا بر مستبعد

است و از علی (علیه السلام) مستبعد نیست؟ (1)

ص: 178

1- اینجا است که با کمال صراحت باید اعلام کنیم که مبتکر تکفیر و تفسیق علی (علیه السلام) خلیفه اول بود نه معاویه، و در این جریان معاویه پیرو خلیفه اول و دوم بوده است زیرا وقتی بنا شد هر یک از صحابه هرگونه نسبتی به پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بدهند بدون چون و چرا و مطالبه شاهد و گوا مسخن آنها پذیرفته باشد، اما مسخن علی (علیه السلام) مردود واقع شود، باید بیکی ازد و مطلب قائل شد، یا خلیفه در مورد توقیف و بازداشت فدک غضب و چپاول سیاستمدارانهای مرتکب شده است، و یا علی (علیه السلام) وزهرا س را خارج از مرزا سلام و مسلمین آن زمان می پنداشته

ملکیت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نسبت بمنزل مسکونی خود وارث بردن زنان آن

حضرت آنخانه را بتصدیق ابی بکر

اولین مطلبی که دلالت دارد پیغمبر (صلی الله علیه وآله) مالک منزل خود بوده است

آیه شریفه قرآن: " يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ ⁽¹⁾ - ای کسانی که ایمان آورده اید خانه های پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را داخل نشوید مگر آن هنگام که بشما اذن داده شود -- این آیه دلالت میکند که حجره های مسکونی زنان (پیغمبر ص) ملک آنحضرت بوده است ، حمیدی در کتاب " الجمع بین الصحیحین " نقل کرده که از جمله احادیث مورد اتفاق مسند عبد الله بن زید بن عاصم انصاری از

ص: 179

پیغمبر (صلی الله علیه وآله) است که آنحضرت فرمود: " بین خانه من و منبرم باغی از باغهای بهشت است در این روایت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: بین خانه عایشه و منبر من ، و نیز فرمود: بین خانه زنان من و منبرم پس این روایت حاکی است که خانه و حجره‌های آن ملک خود رسول الله (صلی الله علیه وآله) بوده است .

طبری و دیگران از مورخین و سیره نویسان عامه نقل کرده اند : که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرمود : " هرگاه مرا غسل دادید و کفن نمودید پس مرا بر جنازه ام بگذارید در این خانه ام - و بحجره عایشه اشاره فرمود -- و این آخرین سخن آنحضرت درد نیا بود " (1)

در اینجا بفرض صحت این حدیث بنا بر آنچه که خود عامه روایت کرده اند ، پیغمبر (صلی الله علیه وآله) خانه عایشه را خانه خودش میخواند و آن را به عایشه نسبت نمیدهد ،

بعد از رحلت رسول الله (صلی الله علیه وآله) زنان (پیغمبر (صلی الله علیه وآله) ادعا کردند که مالک حجراتی هستند که در آنها ساکن بودند وایی بکر ملکیت آنها را - تصویب کرد بدون اینکه از آنها شاهد و گواهی مطالبه کند

ص: 180

1- البته باین مضمون طبری از طرق گوناگون روایات متعددی نقل کرده است .

چه شد؟ زنان پیغمبر (صلی الله علیه وآله) خانه ای را که بنص قرآن رسول الله (صلی الله علیه وآله) مالک بوده بعد از آن حضرت مالک شدند ولی فاطمه (سلام الله علیها) فدک را مالک نشد؟

در هیچ تاریخی این مطلب ذکر نشده که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در دوران زندگی خود خانه مسکونیش را بین زنانش تقسیم فرمود و بآنها تملیک نمود بلکه

حال آنها حال سایر زنانی بود که در خانههای شوهران خود بسر

میردند، هنگامیکه رسول الله (صلی الله علیه وآله) بمدینه هجرت فرمود زمین مرید

را خرید و با سنگ خانههایی در آن ساخت در حالیکه هنوز اثری از عایشه

و حفصه و سایر زنان (پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نبود، هنگامیکه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) با هرزنی ازدواج میفرمود او را دریک حجره ای از حجرات آن منزل سکونت میداد و آن حجره بنام وی نامیده میشد، از این باب که اختصاص با و داشت نه از اینجهت که ملک او شده بود، همچنانکه مرسوم است مردی کم دارای زنان متعددی است و آنها را در خانه های متعدد د جا داده منازل متعدد این مرد با اسم زنانش نامیده میشود و قرآن هم از باب - همین اختصاص در مورد زنان مطلقه میفرماید: " لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ - بیوتهن ولا یُخْرِجَنَّ إِلَّا أَنْ یَأْتینَ بِفَاحِشَةٍ مُبِیِّنَةٍ" - زنان مطلقه را از

ص: 181

در زمان عده شان از خانهای خود بیرون نکنید مگر اینکه عمل فحشاء آشکاری از آنها بروز کند - (1)

در اینجا که خداوند بیوت و خانه ها را به زنان نسبت داده از باب اختصاص است نه ملکیت، زیرا اگر آن خانه ملك آن زن شده باشد اخراج او از آن خانه بهیچ وجه جایز نیست ولو اینکه عمل فجیعی هم از او بروز کند، زیرا در این صورت برفرض صد ورعمل ناهنجار از این زن باید برا و اجراء حد بشود نه اینکه او را از ملکش اخراج کنند، پس این که خدا دستور داده در صورت بروز عمل فحشاء از این زن مطلقه او را از خانه اش اخراج کنند معلوم میشود که او مالک این خانه نشده است. آنهایی که ادعا کرده اند حجرات مسکونی زنان پیغمبر (صلی الله علیه وآله) ملك - آنها بوده هیچ دلیلی بر مدعای خود ندارند جز این آیه شریفه "وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ" (2) - در خانه های خود مسکن گزینند و خارج نشوند --- معلوم است که مراد از کلمه "بیت" در این آیه مسکن است، خداوند میفرماید که زنان پیغمبر (صلی الله علیه وآله) مانند زنان دوران جاهلیت که خود را

ص: 182

1- سوره طلاق آیه 1

2- سوره احزاب آیه : 33

آرایش مینمودند و پای کوبان از محلهای خود خارج میشدند، زنان پیغمبر (صلی الله علیه وآله) چنین نباشند، و این نسبت موجب نمیشود که محل و - مسکن آنها ملك آنان باشد. (1)

ص: 183

1- این نسبت از باب اختصاص است نه از باب تمليك همچنانکه میگوئی: (در باب مال خانه است، نردبان مال پشت بام است آری بموجب این آیه حق اختصاص برای زنها نسبت بخانه هائی که در آن ساکن بودند ثابت میشود و اگر این آیه دلالت میکرد بر ثبوت ملکیت آن حجره ها برای زنان آنحضرت جایز نبود) بگفته و نقل طبری در آن روایت (مذکور) پیغمبر (صلی الله علیه وآله) خانه عایشه را بخودش نسبت بدهد،

سمهودی در کتاب "وفاء الوفاء نقل کرده: فاطمه (سلام الله علیها) دختر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

بعد از رحلت آن حضرت از ابی بکر درخواست میراث پدر کرد و از او خواست که ارث پدرش را از آنچه که خدا بهره اختصاصی رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) قرار داده بود برای او تقسیم کند، ابوبکر ریاسخ آنحضرت اظهار داشت که رسول الله (صلی الله علیه وآله) فرمود: "ما پیامبران ارث نمیگذاریم و هرچه از ما باقی بماند صدقه است در برابر این اظهار زهرا (سلام الله علیها) خشمگین شد و از ابی بکر اعراض کرد و همچنان بروی غضبناک بود تا درگذشت و پس از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) آنحضرت شش ماه بیشتر زندگی نکرد (بر حسب آنچه که بخاری و مسلم در صحیح خود نگاشته اند

در سیره حلبی جلد سوم صفحه 389 نگاشته: فاطمه (سلام الله علیها) رضی الله عنها بابی بکر فرمود: چه کسی از توارث میبرد؟ ابوبکر پاسخ داد: زن و فرزندم، زهرا (سلام الله علیها) فرمود: پس چرا من از پدرم ارث نبرم؟ ابوبکر گفت: من از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) شنیدم که فرمود: ما ارث نمیگذاریم، فاطمه زهرا

خشمگین شد و از ابی بکر اعراض فرمود تا هنگامیکه درگذشت

در سنن ابی داود همان حدیثی را که سمهودی دروفاء الوفاء از عروه بن زبیر از عایشه نقل کرده بود از ابن شیبیه باین ترتیب روایت کرده :
فاطمه (سلام الله علیها) بابی بکر پیغام داد : و میراث پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را از فیی مطالبه کرد ، و در این مورد زهرا (سلام الله علیها) صدقة النبي (صلی الله علیه وآله وسلم) باغهای هفتگانه را در مدینه وفدك و باقیمانده از خمس خیبر را مطالبه میفرمود ، ابوبکر پاسخ داد: پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرموده : " ما ارث نمیگذاریم و هر چه از ما - باقی بماند صدقه است و از این مال فقط قوت و غذای آل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) باید تأمین شود " (1)

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه نقل کرده هنگامیکه به فاطمه (سلام الله علیها) خبر رسید که عمال ابی بکر فدك را تصرف کردند، فاطمه (سلام الله علیها)

چاد ریسر انداخت و رو بند بر صورت افکند باتفاق جمعی از بستگان و زنان فامیل خود در حالیکه چنان میخرامید که گویا رسول الله (صلی الله علیه وآله) راه می رود بطرف مسجد آمد و برایی بکر وارد شد، خطبه بلیغی انشاء فرمود و در ضمن خطبه این جملات را فرمود: " شما در این هنگام چنین می پندارید

ص: 185

1- این حدیث را ابن ابی الحدید با مختصر تفاوتی در شرح نقل کرده

که من از پدرم ارث نمیبرم، آیا حکم جاهلیت را پیروی میکنید؟ چه نیکو است از خدا حکم گرفتن برای مرد میکه بمقام یقین بحق رسیده اند ای جمعیت مسلمانان. آیا من از ارث پدر محروم شوم؟ خدا از این حکم امتناع دارد که توای پسرایی قحافه از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم، چیز تازه ای آوردی، (1)

ص: 186

1- خطبه زهرا (سلام الله علیها) را جمعی نقل کرده اند: صاحب کتاب - بلاغات النساء، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه جلد 16 صفحه 211 وسید مرتضی ره در کتاب الشافی و باز ابن ابی الحدید در صفحه 249 همان جلد از شافی نقل نموده و شیخ طبرسی در کتاب احتجاج از عبد الله بن حسن مثنی این خطبه را با اندک تفاوتی در کلمات نقل کرده است

صاحب کتاب سیره حلبی در جلد سوم صفحه 391 گفته است: فاطمه دختر پیغمبر (صلی الله علیه وآله) برای بکر وارد شد در حالیکه وی برفراز منبر قرار داشت فرمود: ای ابابکر آیا در کتاب خدا است که دختری از توارث ببرد ولی من از پدرم ارث نبرم؟ ابوبکر از این سخن زهرا (سلام الله علیها) تکانی خورد و شروع کرد گریه کردن، سپس از منبر پائین آمد، و پاره پوستی بدست گرفت و تثبیت ملکیت زهرا (سلام الله علیها) را نسبت بگذر بر آن نگاهت، در این هنگام عمر وارد شد، بابی بکر گفت چه مینویسی؟ گفت این نامه را به عنوان سند مالکیت برای دختر پیغمبر (صلی الله علیه وآله) مینگارم که فدک را از پدرش بارت برده است، عمر گفت: چگونه مسلمانان را از فدک محروم میکنی و آنرا به زهرا (سلام الله علیها) میبخشی، بدان که تمام عرب بر تو خواهند شورید، در این بین عمر دست د را ز کرده نامه را گرفت و آنرا درید این جمله ابی بکر که در پاسخ عمر میگوید: "كِتَابُ كُتِبَتْهُ لِفَاطِمَةَ بِمِيرَاتِهَا

من ابیها" (این نامه را برای فاطمه (سلام الله علیها) به عنوان تأیید میراث وی از

پدرش (مینگارم حاکی است از اینکه فدك كه ابتدا 10 آنرا از تصرف زهرا خارج کرده آن همان میراثی است كه هم اکنون تصمیم گرفته بوی ردّ كند، اگر فاطمه (سلام الله علیها) از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) ارث میبرد چرا از اول آنرا از زهرا گرفت؟ و اگر هم اکنون زهرا (سلام الله علیها) به عنوان ارث این مال را مستحق است كه تصمیم گرفته در طی تنظیم سند مالکیت وی را نسبت بفدك تثبیت کند پس چگونه از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) روایت کرد كه آنحضرت فرمود: ما پیامبران ارث نمیگذاریم و هرچه از ما بماند صدقه است "؟

خداوند از زبان زکریای پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در قرآن فرموده: "وَانِي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرُدُّ وَيَرِيثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا (1)" بار خدایا نسبت بدوستان و بستگانم هراسانم و همسر من نازا است پس از جانب خودت بمن ولتی مرحمت فرما که وارث من باشد و از آل یعقوب ارث ببرد، پروردگارا او را بنده ای خوشنود قرارده -

و در جای دیگر از قول جناب زکریا (علیه السلام) میفرماید: "رَبُّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ رِيَّةً طَيِّبَةً (2)" - پروردگارا بمن از جانب خودت فرزندان پاک - کرامت فرما -

و در مقام حکایت دعای زکریا میفرماید: "رَبُّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَاَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ (3)" - پروردگارا مرا تنها مگذارو توبهترین وارثان هستی

ص: 189

1- سوره مریم آیه 5

2- سوره آل عمران آیه 37

3- سوره الانبیاء آیه : 89

و نیز در مورد سلیمان یغمبر (صلی الله علیه وآله) میفرماید: "وُورِثُ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ (1) سلیمان از داود ارث برد -

اصولاً لفظ میراث و یا ارث هرگاه در لغت استعمال شود و یا در عرف مورد استعمال قرارگیرد: مراد از آن معنای "بجای گذاشتن است".

و خلاصه لفظ ارث ظهور عرفی در ارث مال دارد نه در ارث علم و معرفت هرگاه گفته شود فلانی وارث فلانی است، یعنی از او مال بارث برده است نه اینکه علم و دانش بارث برده مگر اینکه قرینه ای در کلام ذکر شود که وارث در علم "مراد است، همچنانکه خدا فرموده: " وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ (2) - به بنی اسرائیل کتاب را ارث دادیم یا در آن آیه دیگر میفرماید: " ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنَ الْعِبَادِ (3) سپس بارث دادیم کتاب را بآن کسانی که از بندگان اختیار کردیم - یا همچنانکه پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: العلماء ورثة الأنبياء - دانشمندان وارثان پیامبرانند - در این موارد که ارث "و" وارث "در مورد ارث - بردن علم و کتاب استعمال شده در همه جا قرینه موجود است و هیچکدام

ص: 190

1- سوره النمل آیه: 16

2- سوره غافر آیه: 53

3- سوره فاطر آیه: 32

آن بدون قرینه نیست پس اگر مقصود زکریا در این مسئلتی که از پروردگار داشت این بود که خداوند با ووارثی بدهد که از علم و نبوت وی ارث ببرد لازم بود که قرینه ای در این مقام بیاورد مثلاً بگوید: "وَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي فِي عِلْمِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ النَّبِيَّ" - خدا یا بمن فرزندی عطا فرما که در علم من وارثم قرارگیرد و از آل یعقوب پیامبری را وارث ببرد - از اینکه زکریا در کلام خود قرینه ای ذکر نکرده و ماده ارث را مطلق آورده است، معلوم میشود مقصود وی از خداوند فرزندی بوده که پس از وی صاحب ثروت و مال اوگردد، زیرا اینکه می فرماید: "وَإِنِّي خَفْتُ الْمَوَالِي" - من از موالی وحشت دارم مقصود زکریا از موالی بستگان و پسر عموهای او است که زکریا میترسد آنها در اموال وی تصرف کنند و ثروت او را در مسیر نا مشروع مصرف کنند، و فخر رازی هم در تفسیر خود در ذیل این آیه گفته: مقصود از کلمه "میراث" در این آیه (مربوط به زکریا وراثت مال است و این قول ابن عباس

و حسن وضحاک میباشد، و اینکه مقصود وراثت نبوت باشد از احدی نقل نشده جزایی صالح

خلاصه این معنی (یعنی مقصود از ارث مال است هم از نظر لغت

ظاهر است و هم از نظر عقل ثابت، و هم از شرع وارد شده

اما ظهور لغوی آن از اینجا ثابت است که صحابه از حدیثی را که ابی بکر بنی‌سپهانی از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نقل کرد: "نحن معاشر الانبیاء لا نورث چنین فهمیدند که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) مال بارث نمیگذارد، نه علم و ما ثبوت عقلی آن: زیرا علم و نبوت چیزی نیست که بارث از نیاکان به آیندگان منتقل شود، چون اگر چنین بود پس لازم بود همه اولاد آدم دانشمند باشند (1) و همه آنها نیز پیامبر، زیرا آدم هم پیغمبر بود و هم دانشمند و نیز تمام اولاد پیغمبر آخرالزمان (صلی الله علیه و آله و سلم) بنابراین - باید هم عالم و هم پیغمبر (صلی الله علیه و آله) باشند و حال اینکه چنین نیست

و اما اینکه از شرع مقدس هم چنین وارد شده محدث شهیر ابن جریر طبری در تفسیر خود از قتاده نقل میکند هرگاه رسول الله (صلی الله علیه و آله) قرآن میخواند و باین آیه میرسید، هنگامیکه این دو جمله را قرائت میکرد یرشی و یرث من آل یعقوب" میفرمود: خدا رحمت کند زکریا را وارثی نداشت، و نیز از حسن روایت کرده که گفت رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمود

ص: 192

1- چون خداوند در مورد علم آدم میفرماید: "وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا" (سوره بقره آیه 31) خداوند همه نامها را بآدم آموخت و مقصود از اسما در این آیه علوم است

خدا رحمت کند برادرم زکریا را وارثی برای مال او نبود چون میگفت خدایا از جانب خودت ولیی بمن مرحمت فرما که از من واز آل یعقوب ارث ببرد . (1)

فخررازی در تفسیر آیه وورث سلیمان داود " گفته است: در مورد ارث سلیمان از داود اختلاف شده و حسن گفته مقصود ارث مال بوده زیرا نبوت و پیامبری قابل توارث نیست

در هر حال مرگ پدر موجب میشود که مال او بفرزندش منتقل شود و معنی حقیقی ارث همین است ولی نبوت و علم بمجرد مرگ پدر منتقل بفرزند نمیشود که عنوان ارث بر آن صادق باشد

بزرگترین شاهد ما برا اینکه مقصود از کلمه ارث و میراث در این آیه تارث مال ، است اینستکه وقتی فاطمه (سلام الله علیها) باین آیات استدلال فرمود هیچیک از افرادی در این نزاع خصم زهرا (سلام الله علیها) بودند استدلال - فاطمه (سلام الله علیها) را باینکه مقصود از ارث در این آیات علم و نبوت است رد نکردند ، پس از اینجا معلوم میشود که این حقیقت از نظر همگان در صد را سلام مسلّم بود که مقصود از ارث در این آیات ارث مال است .

ص: 193

صاحب کتاب کنز العمّال در جلد 4 صفحه 134 این کتاب از ابی جعفر (علیه السلام) نقل کرده که آنحضرت فرمود: عباس وزهرا (سلام الله علیها) نزد ابی بکر آمدند و میراث پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را مطالبه کردند در حالیکه علی (علیه السلام) همراه آنان بود، ابوبکر پاسخ داد که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرموده ما ارث میگذاریم و متروکه ما صدقه است " امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود ولی خدا فرموده است: " وَوَرَثَ سَلِيمَانَ دَاوُدَ " و خدا از قول زکریا نقل کرده که گفت: رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يُرَثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ ابُو بَكْرٍ رَجَوَابٌ كَقَوْلِكَ يَا عَلِيُّ مَطْلَبٌ چنين است که میگوئی و تو آنچه من میدانم میدانی، حضرت فرمود: این کتاب خدا است که سخن می گوید ، پس ابی بکر ساکت شد

این جریاناتی که در تاریخ آمده که فاطمه (سلام الله علیها) از ابی بکر مطالبه ارث کرد و همچنین عباس از وی مطالبه ارث نمود و علی (علیه السلام) بهمراه آنان نزد ابی بکر آمد و استدلال فرمود و عمر هفت نفر از صحابه را شاهد آورد که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرموده متروکه من صدقه است همه اینها دلالت می کنند که آنها ارث انبیاء را در قرآن تأویل نکردند ، ولذا در مقام ردّ زهرا و عباس و علی (علیه السلام) ابوبکر آیه قرآن را تأویل نمیکند بلکه در مقام رد آنان

بحديث تمسك میجوید که غیر از خود وی و دستیا را نشکسی از آن حدیث خبر نداشته است، و مولا- علی (علیه السلام) در مقام پاسخگویی وی حدیث ساختگیش را با آیه قرآن رد میکند، پس کسانی که در مسئله فدک خصم و طرف زهرا (سلام الله علیها) بودند در تمام مدت مخاصمه و نزاع خود در این جهت اختلافی نداشتند که قرآن صریح است در اینکه پیامبران مال بارث میگذارند و هیچکدام بسراغ تأویل این آیات نرفتند، این تأویلات را کسانی انجام میدهند که در مورد اظهار هرگونه رأی بر ضد نص اشکاری باک اند، و مسلم ابوبکر از این تأویل کنندگان نابجا بقرآن آشنا تر بوده است و لذا ظهور قرآن را در مورد استدلال امیرالمؤمنین پذیرفت و به پندار غلط خود استدلال علی (علیه السلام) را با حدیث جعلی خود رد کرد: از باب اینکه بنابراین حدیث شاید ارث بردن سلیمان از داود و یحیی از زکریا از قانون کلی، انبیاء خروج تخصیصی داشته و بطلان این مطلب هم روشن است

زمخشری در تفسیر کشاف جزء 23 در ذیل آیه شریفه: "إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتِ الْهِجَابِ (1)" - زمانیکه عرضه شد بر سلیمان هنگام عصر

ص: 195

اسبهای دونده روایت کرده که سلیمان با اهل دمشق واهالی شهر نصیبین و بهزا را سب برخورد کرد و بعضی گفته اند که این هزار اسب را سلیمان از پدرش داود بارث برد که او آنها را از عمالقه گرفته بود ،

بیضاوی در تفسیر خود ذیل همین آیه گفته است که داود از عمالقه این اسبها را گرفت و سلیمان آنها را از وی بارث برد ، سپس دستور داد آن اسبها را یکایک از نظرا و گذراندند تا آفتاب غروب کرد، زمخشری این جریان را در کتاب " ربیع الابرار" باب " 92 " نیز ذکر کرده است

بغوی در تفسیر خود بنام معالم التنزیل " در ذیل این آیه شریفه " يُرْتَنِي وَيَرْتُّ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ " گفته است که حسن گفته " یرتنی در این آیه یعنی " یرتنی مِنْ مَالِي " - یمن فرزندی کرامت فرما که از مال م ارث ببرد -

اما شواهدی که دلالت دارند مقصود از وراثت در این آیات ارث بردن

مال است:

کلمات مفسرین که ذکر شد، و در عبارات مفسرین نقل شده که مقصود از وراثت در این آیات وراثت نبوت است جزایبی صالح و آنهم فقط در

ص: 196

یکجا از ابی صالح این مطلب نقل شده ،

طبری در تفسیر خود گفته که ابی کریب ما را حدیث کرد از جابرین نوح از اسماعیل از ابی صالح که مقصود از جمله " یَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ . یعنی " یَرِثُنِي مِنْ مَالِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبُ النَّبِیَّةُ - - بمن فرزندی کرامت فرما که از من مالم را و از آل یعقوب نبوت را ارث ببرد - در اینجا از ابی صالح می پرسیم : اولاً چه فرقی است بین جمله " یرثنی " و جمله " یرث من آل یعقوب " که گفتمی مراد از اول ارث مال و مراد از دومی ارث نبوت است ، ثانیاً : اگر خدا می فرمود : " ویرث من یعقوب " ممکن بود گفته شود مراد ارث نبوت است ولی خدا فرموده " وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبُ و مراد از آل یعقوب بنی اسرائیل و خویشان زکریا هستند

2 دلیل دوم براینکه مراد از ارث در آیه توارث در مال است : اینکه : زکریا از خدا میخواهد فرزندی با وکرامت کند که وارث اموری باشد و آن را خداوند رضی قرار دهد یعنی فرزندی باشد مورد خوشنودی خدا و مورد خوشنودی مردم، این دعای دوم زکریا که غیر از دعای اول است دلالت دارد که مقصود از وارث بودن فرزندی که از خدا خواسته وارث - بودن وی نسبت بمال زکریا است، زیرا اگر دعای اول از خدا فرزندی

ص: 197

خواسته بود که وارث علم و نبوت زکریا باشد دیگر معنی نداشت که دوباره از خدا بخواهد که او را "رضی" قرار بدهد، زیرا این خواسته دوم به استجابت دعای اوّل برآورده شده بود، چون فرزندی شایسته وراثت علم و نبوت زکریا است که "رضی" و مورد خوشنودی خدا باشد، پس لازم نبود مرحله "رضی بودن فرزند را در دعای دوم از خدا مسئلت فرماید و بنابراین درخواست زکریا از خدا بمنزله این دعا بود که گفته شود:

خدایا پیغمبری بسوی ما بفرست و او را بالغ و عاقل قرارده "اگر شخصی را خدا پیغمبر قرارداد مسلّم بالغ و عاقل هم هست، پس این درخواست بعدی بیجا است، خلاصه اگر بگوئیم خواسته اوّل زکریا این بود که خدا فرزندی وارث علم و نبوت با عنایت کند پس این دعای وی "واجعله رضیاً غلط و بیجا بوده است

ایراد: ممکن است گفته شود: یحیی قبل از مرگ زکریا کشته شد. اگر مقصود از ارث در این آیه ارث مال بوده پس دعای زکریا مستجاب نشده است زیرا فرزندش از او مالی وارث نبرده، در صورتیکه خدا در طی این آیه استجابت دعای زکریا را اعلام میکند. "إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى - ما بشارت میدهیم بتوپسری را که نام او یحیی است - ؟"

پاسخ: اگر بگوئیم مقصود از ارت در آیه وراثت نبوت و علم بوده نیز همین اشکال وارد است، زیرا یحیی پیش از مرگ زکریا کشته شد و نبوت و پیامبری زکریا بوی ارت نرسید، چون ارت بچیزی میگویند که از مختصات مورث بوده و پس از وی بوسیله مرگ او بوارتش منتقل شود

اما ارت سلیمان :

خداوند در قرآن کریم فرموده : " وَوَرِثُ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ " - سلیمان از داود ارت برد - مقصود از این ارت همچنانکه در تفسیر فخر رازی وارد شده ارت مال یا ارت حکومت و مقام بوده است، و منظور از این ارت توارث علم و نبوت نیست، زیرا سلیمان در زمان داود بمقام نبوت رسید و نبوت و علم را از داود ارت نبرد، دلیل بر این مطلب نکته ای است که خداوند در مورد داود و سلیمان بعد از پیش آمد جریان قضاوت آن دو در مورد زراعتی را که گوسفندان قوم از بین برده بودند میفرماید : وَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَاهَا حُكْمًا وَعِلْمًا (1) و حکم را بسلیمان فهماندیم و هر یک از سلیمان و داود را حکم و علم دادیم از این آیه بدست میآید که در زمان داود سلیمان هم دارای مقام حکم و علم بود که در جریان قضاوت در ردیف داود مداخله مینموده است ،

ص: 199

و دلیل دیگر براین مطلب از قرآن کریم نقل گفتار سلیمان است: یا ایها الناس عِلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ " (1) - ای مردم زبان پرنده آموخته شدیم شاهد در کلمه "عِلِّمْنَا" است که صیغه متکلم مع الغیر است و آن غیری که سلیمان او را با خود در موضوع دانستن زبان پرنده ضمیمه کرده داود است دلیل سوم بر اثبات این ادعا این آیه شریفه است: وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ " (2) - ما بداود و سلیمان علم دادیم و آن دو گفتند ستایش مخصوص خدائی است که ما را بر بسیاری از بندگان با ایمانش برتری داده است - از اینکه آن دو با هم خدا را حمد و ستایش کردند معلوم میشود که در زمان داود سلیمان هم دارای علم و نبوت بوده است (3)،

ص: 200

1- سوره نحل آیه 15 و 16

2- سوره نحل آیه 15 و 16

3- این دو دلیل اخیر مولف در مقام اثبات این حقیقت که سلیمان در زمان داود پیغمبر بود مقابل خدشه است، اما دلیل دوم مصنف: این جمله که میگوید: "عِلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ" بعد از جمله وَوَرِثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ . در قرآن واقع شده و ممکن است کسی خدشه کند باینکه بعد از اینکه سلیمان از داود نبوت را ارث برد، گفت: وَعَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ" یعنی در نتیجه ارث از پدر من با او در یک ردیف قرار گرفتم و هر دو وی ما زبان پرنده را آموخته شدیم، و نسبت بدلیل اخیر هم ممکن است گفته شود که در آیه هیچ صراحتی نیست که سلیمان و داود با هم این جمله را گفتند، بلکه ممکن است سلیمان در زمان خودش خدا را حمد کرد و داود پیش از وی در زمان خود و هم اکنون خدا این دوستایش را با هم نقل میکند، (مترجم)

آیات مبین ارث در قرآن از این قرار است

1 - لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا " (1) - برای مردان از آنچه پدر و مادر و رونیذیکان بجا گذارده اند نصیبی است و همچنین برای زنان هم از آنچه والدین و خویشان بجا گذارده اند نصیبی است چه کم باشد یا زیاد بهر يك نصیب معین و فرض شده میرسد

2 - يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ لِّلأُنثِيَيْنِ - (2) - سفارش میکند خدا در مورد فرزندان شما که برای پسر هست باندازه بهره دو دختر

ص: 201

1- سوره النساء آیه 6

2- سوره النساء آیه 11

عموم ملل و مذاهب امت اسلامی اجماع دارند که این دو آیه در مقام بیان حکم ارث عام است و همگان را شامل میشود و برای این دو آیه هیچگونه تخصیصی وارد نشد مجزتها روایت ابی بکر که از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نقل کرده

نحن مَعَاذُ الْأَنْبِيَاءِ شَرَّ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورُثُ " و در گذشته ثابت شد ظاهر قرآن برخلاف این حدیث مجعول است چون قرآن زکریا (علیه السلام) و داود نبی (علیه السلام) را مورث معرفی میکند، و در بین صحابه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) هم غیر از ابی بکر دگری این حدیث را نقل نکرده، ابن حجر عسقلانی در کتاب "الصواعق المحرقة" فصل پنجم صفحه 20 گفته است: بعد از رحلت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در میراث آنحضرت اختلاف شد و هیچکس نمیدانست که باید در مورد ارث رسول الله

چه کرد؟ در این بین ابوبکر بنهائی اظهار داشت که من از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) شنیدم میفرمود: " ما جمعیت پیامبران ارث نمیگذاریم و هر چه از ما بماند صدقه است

در تاریخ الخلفاء سیوطی فصل خلافت ابی بکر صفحه 28 از ابوالقاسم البغوی و ابوبکر شافعی و ابن عساکر نقل شده که عایشه گفت پس از - پیغمبر (صلی الله علیه وآله) مردم در مورد میراث آنحضرت اختلاف کردند و هیچکس در این خصوص علمی نداشت و نمیدانست چه باید کرد؟ ابوبکر بنهائی -

ص: 202

ص: 202

گفت من از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شنیدم میفرمود: ما جمعیت پیامبران ارث

نمیگذاریم و همچنین در منتخب کنز العمال در باب خلافت ابی بکر نقل شده است

از این دو نقل ثابت شد که عمر این حدیث را نمیدانسته و از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نشنیده است و او حدیث را از ابی بکر نقل میکرده همچنانکه در منتخب کنز العمال در باب مذکور نیز نقل شده: "که عمر به علی (علیه السلام) و عباس گفت ابوبکر بمن خبر داد و سوگند یاد کرد که ابوبکر راستگو بود که او از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) شنیده که رسول الله (صلی الله علیه وآله) میفرمود: "إِنَّ النَّبِيَّ لَا يُورِثُ وَإِنَّمَا مِيرَاثُهُ فِي فُقَرَاءِ الْمُسْلِمِينَ" - پیغمبر ارث نمیگذارد و میراث او متعلق بفقراء مسلمین است، (1)

ص: 203

1- ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج 16 ص 221 گفته است مشهور اینستکه حدیث انتفاء ارث انبیاء را غیرا زابی بکردگری نقل نکرده و در ص 228 گفته است: بیشتر اخبار بر این مطلب دلالت دارند و در مبحث اصول فقه بمناسبت همین حدیث در اثبات حجیت خبر واحدی که از یک صحابی نقل شود اتفاق نموده‌اند، سپس ابن ابی الحدید گفته: شیخ ابو علی گفته است که روایت همانند شهادت است و هنگامی حجیت دارد - که دو نفر آنرا نقل کنند، و متکلمین و فقها با او مخالفت کرده‌اند و استدلال آنها در این مخالفت همین حدیث است که ابوبکر بتنهائی آن را روایت کرده، البته بعضی از افراد در مقام رد این احتجاج خواسته‌اند بگویند که غیرا زابی بکردگری هم این حدیث را نقل کرده، باینکه روزیکه ابوبکر با فاطمه (سلام الله علیها) احتجاج میکرد فریاد زدای مردم سوگند بخدا اگر کسی این حرف را از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) شنیده اظهار کند، مالک بن اوس حدثان گفت من از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) این سخن را شنیده‌ام، ولی ابن ابی پیغمبر (صلی الله علیه وآله) الحدید میگوید اثبات این مطلب بسادگی امکان ندارد و از نظر تاریخ ثابت نشده سپس ابن ابی الحدید در صفحه 285 میگوید علماء در مقام جواز تخصیص حکم کلی قرآن بخبر واحد استدلال کرده‌اند باجماع صحابه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در مورد جریان فندک وارث رسول الله (صلی الله علیه وآله) که آنها فاطمه (سلام الله علیها) را از ارث مانع شدند از این باب که آیه شریفه "يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ" تخصیص خورد، بخبر واحدی که ابی بکر نقل کرد ماست

ابن تیمیه در کتاب منهاج السنه جلد 2 صفحه 179 گفته است: باتفاق علماء بمجرد اینکه شخصی گفت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) چنین گفته گفتا را و حجت - نیست زیرا اگر این گفتار حجت باشد لازم میآید همه احادیث و اخبار حجیت داشته باشد

اگر بگوئید مقصود از این کلام ابن تیمیه محجیت خبر واحد ظنی در برابر اصول

مذهب است

میگوئیم: مذهب منعقد شده براینکه واجب است احکام قرآن عموماً مورد اجراء قرار بگیرد، و همه احکام قرآن جزء اصول هر مذهبی از مذاهب منتسب با سلام محسوب میشود، و مسئله ارث بطور کلی در قرآن نسبت بهمه یکسان است، و پیغمبر (صلی الله علیه وآله) از این حکم کلی قرآن مستثنی نیست زیرا اگر در این خصوص پیغمبر (صلی الله علیه وآله) یک حکم ویژه ای داشت باید آن حکم بین امت اسلام معلوم و مقطوع باشد و یا بوسیله آیه قرآن و یا احادیث متواتره

ص: 204

آن حکم ثابت شود، نه اینکه تنها با یک روایتی که احدی غیر از ابی بکر آن از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) شنید مرسل الله (صلی الله علیه وآله) را از حکم کلی منطوق قرآن - خارج کنیم

مسلم اگر کسی مثلاً (ابو هریره در برابر ابی بکر دعا میکرد و میگفت من از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) شنیدم که فرموده خانه ابی بکر ابی هریره متعلق است یا فرموده خانه ابوبکر متعلق به همه مسلمانان است و خود او حق تصرف در منزلش ندارد، هیچگاه این ادعا از نظر ابی بکر مسموع نبود و صرفاً به عنوان

ص: 205

اینکه یکنفر چنین مطلبی را ادعا میکرد که از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) شنیده از خانه وزندگی خود دست برنمیداشت، پس چگونه ممکن است زهرا (سلام الله علیها) از

حق مسلم خود که قرآن برای او ثابت کرده صرفاً به عنوان يك روايتي كفیر از ابی بکر کسی نقل نکرده محروم گردد؟

اگر گفته شود: چون ناقل این حدیث ابوبکر است و با در نظر گرفتن جهات شخصیتی ابی بکر حدیثی را که وی نقل کرده جاری مجرای حدیث قطعی است:

ما میگوئیم: با در نظر گرفتن تمام شئون ابی بکر چون این حدیث را در مقام منازعه و خصومت با فاطمه (سلام الله علیها) اظهار کرده و خود وی در برابر زهرا (سلام الله علیها) مدعی بوده است، و با این حدیث میخواست منازعه را بنفع خود فیصله بدهد، لذا نمیتوانیم این حدیث جاری مجرای حدیث قطعی بدانیم پس اگر گفته شود که ابوبکر در این روایت قابل اتهام تکذیب نیست زیرا در این مخاصمه خود نفع شخصی نداشته و ادعا میکرده که متروکه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) صدقه است و نمی گفته بمن تعلق دارد،

ما میگوئیم: فاطمه (سلام الله علیها) و علی (علیه السلام) هم در ادعای خود تکذیب نمیشوند زیرا قبلاً فندك در دست آنها بوده و آنان متصرف فندك بوده اند، و هیچ

گاه متصرف در مقام ادعای مالکیت متهم بکذب نیست ، همچنانکه خود مولا (علیه السلام) میفرماید : " بلی کانت فی ایدینا فدل من کل
ما اظلت السماء بلی فدک در دست ما بود -

ص: 207

اتهام ابی بکرا از نظر فاطمه وعلی وعباس

هرگاه شخص دقیق و با انصاف کتابهای صحاح و سنن و تواریخ را مطالعه کند متوجه این نکته خواهد شد که ابوبکرا از نظر فاطمه (سلام الله علیها) وعلی (علیه السلام) و (سلام الله علیها) (علیه السلام) عباس متهم بود و آنها وی را مجرم میدانستند کما اینکه این حقیقت از حدیثی که درکنز العمال (1) موجود است و قبلا ذکر شد دانسته میشود، در آن حدیث احتجاج علی (علیه السلام) با ابی بکر در مورد ارث پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بد و آیه مربوط به توریث انبیاء و ادامه مطالبه ارث بوسیله فاطمه (سلام الله علیها) تا هنگامی که زنده بود و نیز ادامه مطالبه ارث بوسیله علی (علیه السلام) وعباس از ابی بکر و عمر تا زمان عثمان، و همچنین احتجاج فاطمه (سلام الله علیها) با ابی بکر در این مورد که گفته آیا تو وارث پیغمبری یا اهل او؟ " بر حسب آن تفصیلی که درمسند احمد حنبل (2) ذکر شده، و اعراض زهرا (سلام الله علیها) از ابی بکر و عمر و خشم وی بر آنها بعد از آنکه متوجه شد آن دو بنا دارند حق الارث وی را پایمال

ص: 208

1- کنز العمال ج 4 ص 134

2- ابن ابی الحدید این احتجاج را در شرح نهج البلاغه ج 16 ص 219 نقل کرده است،

کنند ، بطوریکه وقتی هم که آن دو نفر برای استرضاء نزد وی رفتند از آنها رو برگرداند (همچنانکه این مطلب در کتاب الامامه والسیاسه ابن قتیبه جلد اول صفحه 14 نقل شده و سفارش کرد که آن دو نفر برا و نماز نخوانند ، و عایشه دخترابی بکر بروی وارد نشود ، همه اینها حاکی از اینستکه ابی بکر از نظر زهرا (سلام الله علیها) وعلی (علیه السلام) غاصب شناخته شده بود ،

علامه سمهودی در کتاب " تاریخ المدینه نقل کرده که فاطمه زهرا (سلام الله علیها) باسما بنت عمیس فرمود: هرگاه من مردم تو باعلی (علیه السلام) مرا غسل دهید و هیچکس در آن هنگام بر من داخل نشود، هنگامیکه زهرا (سلام الله علیها) رحلت فرمود عایشه درب منزل فاطمه (سلام الله علیها) آمد و خواست داخل منزل گردد اسما اور ممانعت کرد، عایشه نزد پدرش ابی بکر آمد و از این جریان شکایت کرد، ابو بکر رب خانه فاطمه (سلام الله علیها) آمد و فریاد زد ای: اسما چرا زنان پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را از شرکت در تغسیل دختر پیغمبر (صلی الله علیه وآله) ممانعت کردی؟ اسما جواب داد این موضوع برحسب فرمان خود فاطمه (سلام الله علیها) بوده است ابو بکر گفت بسیار خوب ، هرچه خود او دستور داده بجا بیاور ، و برگشت ، سپس علی (علیه السلام) واسما مشغول غسل شدند

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه جلد 16 صفحه 280 از بلاذری در تاریخش نقل میکند: فاطمه (سلام الله علیها) بعد از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) خندان دیده نشد و ابوبکر و عمر را از مرگ وی با خبر نکردند ،

در هر حال د راینکه ابوبکر از نظر زهرا (سلام الله علیها) وعلی متهم بغصب بود شبهه ای نیست و مطلب روشن ترا از آنست که بخواهیم در این مورد به - احادیث و روایات و نقل های تاریخی استشهاد کنیم، ابوجعفر نقیب (استاد ابن ابی الحدید) میگوید : علی (علیه السلام) و زهرا (سلام الله علیها) وعباس - همواره در تکذیب حدیث نفی توریث انبیا هم صدا بودند و اعلان می کردند این روایت مجعوله ، است زیرا چطور ممکن است پیغمبر (صلی الله علیه وآله) چنین مطلبی را بدیگری بگوید و زورثه خود که این حکم با آنها مناسبت دارد کتمان فرماید؟

بزرگترین دلیلی که صراحت دارد حدیث نفی توریث انبیاء (علیه السلام) از نظر علی (علیه السلام) و زهرا (سلام الله علیها) وعباس دروغ بوده، جریانی است که در - صحیح مسلم باب " ما یُصرف الفیء الذی لم یُوجفْ عَلَیْهِ بِقِتال " ودر صحیح بخاری کتاب " خمس " و " کتاب مغازی " ودر " الصواعق المحرقة " باب خلافت ابی بکر از مالک بن اوس نقل شده : عمر به علی (علیه السلام)

ص: 210

و عباس گفت: هنگامیکه رسول الله (صلی الله علیه وآله) وفات یافت ، ابوبکر مدعی

شد که من ولی پیغمبرم و شما د و نفر از وی ارث خود را مطالبه کردید توای عباس از او ارث برادرزاده خود را خواستی ، و علی (علیه السلام) میراث همسر خود را از پدرش درخواست نمود، ابوبکر ریاسخ شما د و نفر گفت پیامبر فرموده: ما ارث نمیگذاریم و متروکه ما صدقه است " شما در مقابل این ادعاوی را دروغگو و مجرم و مکاروخائن پنداشتید ، در حالیکه خدا میدانند که او مردی راستگو و نیکو کار بود، ابوبکر از نیا رفت ، و اینک من ولی پیغمبرم (1) و ولی ابوبکر ، وهم اکنون شما مرا نیز دروغگو مجرم و مکاروخائن میندازید (تا آخر حدیث)

در این حدیث عمر با کمال صراحت اعتراف کرده که علی (علیه السلام) و عباس و

ابوبکر و وی را در مقابل جعل حدیث " نفی توریث انبیاء " و توقیف - فذک و املاک خالصه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) دروغگو و مجرم و مکاروخائن می پنداشته اند

ص: 211

1- در اینجا چگونه ابوبکر و عمر با کمال گستاخی ولی پیغمبر (صلی الله علیه وآله) میخوانند در حالیکه رسول الله (صلی الله علیه وآله) هنگام مرگش آنها را از رعایای اسامه بن زید قرار داده بود

ابن تیمیه و چپاول گران فدک

ابن تیمیه در کتاب منهاج السنه جزء 2 صفحه 169 میگوید: " هیئت حاکمه بعد از رسول الله (صلی الله علیه وآله) معصوم نبودند، بلکه آنها با اینکه از اولیاء خدا و اهل بهشت محسوب میشدند، گناہانی هم مرتکب شدند منتهی خدا گناه آنان را میآمرزد، "

با این بیان ابن تیمیه عاصی و مجرم بودن این حضرات مسلم و ثابت شد، اما آمرزش خدا نسبت بانان از کجا ثابت است؟ چگونه امکان دارد بعد از این همه زجر و آزاری که اینها نسبت به ختر پیغمبر (صلی الله علیه وآله) وارد کرده اند خدا آنها را بیآمرزد؟

البته خدا همه گناہان را میآمرزد ولی آمرزش خدا موجب نمیشود که ما گناه بنده را تصحیح کنیم و بگوئیم چون خدا آمرزنده است پس گناہی که از بنده صادر شده عمل بجائی بوده،

خلاصه اگر گفتیم هرکس به فاطمه (سلام الله علیها) ظلم کرد و باین وسیله خدا را عصیان نمود، مورد آمرزش پروردگار است، پس با این فرمایش پیغمبر (صلی الله علیه وآله)

ص: 212

که فرمود: خدا بخاطر غضب زهرا (سلام الله علیها) خشمگین و بجهت رضای وی خوشنود میشود "فضیلتی برای فاطمه (سلام الله علیها) ثابت نخواهد شد. (1)

ص: 213

1- مقصود از نقل کلام ابن تیمیه و توضیح آن در این مورد اینست که اگر ما ابوبکر و عمر را در مورد حدیث مزبور تکذیب کنیم خلافی انجام نداده ایم، زیرا ابن تیمیه که خود یکفرد سنی و متعصب و نسبت به دشمنی با خاندان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) ایستادگی خاصی داشته آنها را گنهکار معرفی میکند.

درد و مورد خیلی معتبر و مناسب که این حدیث نقل شده جمله " وما - ترکناه صدقه " در آن نیست

1- ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و همچنین غیرا و سایر روای که این حدیث را نقل کرده اند گفته اند : فاطمه (سلام الله علیها) فدک را از ابی بکر مطالبه کرد و ابوبکر گفت: من از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) شنیدم که میفرمود نبی ارث نمیگذارد " هرکس را پیغمبر (صلی الله علیه وآله) از نظر هزینه زندگی کفالت میکرد هم اکنون من کفالت میکنم .

2- در حدیثی که در کنز العمال درباب خلافت صدیق روایت شده از قول عمر نقل میشود ، که گفت: ابوبکر بمن گفت که او از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) شنیده بود که میفرمود : " پیامبر ارث نمیگذارد " و میراث او باید بفقراء و مساکین تعلق گیرد ،

در متن این دو حدیث جمله " ما ترکناه صدقه ذکر نشده و فقط آنچه از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در این دو مورد بوسیله ابی بکر و عمر نقل شده فقط نفی

توریت پیامبران است ، وجعله " مَنْ كَانَ النَّبِيُّ يَعُولُهُ فَاَنَا اَعُولُهُ هَر كَس رَا پيغمبر (صلى الله عليه وآله) كفالت ميكرده من كفالت ميكنم در روايت اول مربوط به پيغمبر (صلى الله عليه وآله) نبوده و اين جمله گفتار خود ابي بكر است ، و جمله إِنَّمَا مِيرَاثُهُ فِي الْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ -- ميراث پيغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) بفقراء و -مساكين متعلق است در روايت دوم مربوط به عمر است ، و اين دو جمله يکنوع اجتهادي است که اين دو نفر در متن حديث ساختگي داشته اند ، گویا اين دو نفر از زلفي توریت پيغمبر (صلى الله عليه وآله) صدقه بودن متروکه پيغمبر (صلى الله عليه وآله) را فهميده اند ، و حال اينکه نفی توریت اعم است از صدقه بودن متروکه پيغمبر (صلى الله عليه وآله) و صدقه نبودن آن ، چون اگر ما - اين حديث را صد درصد را ست فرض كنيم و بگوئيم پيغمبر (صلى الله عليه وآله) فرمود : ما پیامبران ارث نميگذاريم " ، مفهوم اين كلام اعم است از اينکه - اصلا متروکه ای از پيغمبران باقی بماند و باز ماندگان آنها نرسد يا اينکه اصلا از آنها ثروتي باقی نماند ، كما اينکه در مورد پيغمبرا سلام مطلب چنين بوده ، چون دارائی پيغمبر (صلى الله عليه وآله) در زمان حياتش عبارت بود از حوايط سبعة (باغستانهای هفتگانه که آنها را وقف فرمود ، و شمشير و عمامه و مرکب سواری و عصای خود را به علي (عليه السلام) بخشيد

و حجرات منزل مسکونی خود را بزنانش تمليك فرمود وفدك را به دخترش فاطمه (سلام الله عليها) بخشید ، همچنانکه ام ایمن و علی (علیه السلام) بر این مطلب شهادت دادند ، وفدك هم هنگام مرگ پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در تصرف فاطمه (سلام الله علیها) بود، پس چیزی از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) باقی نماند تا مورد ارث با زماندگانش گیرد! قرار گیرد! (1) و بر فرض صحت حدیث مزبور ، مفهوم روایت اینچنین توجیه میشود

در مورد آیه شریفه "يُؤْتِبِكُمُ اللّٰهُ فِيْ اَوْلَادِكُمْ لِلَّذِكْرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنثٰى"

ص: 216

1- باصطلاح اهل منطق قضیه سالبه منتفی بانتفاء موضوع است و بنا بر این برفر صحت حدیث معنای آن این نیست که اگر از ما چیزی باقی ماند بوراث ما نمیرسد، بلکه معنای حدیث اینستکه ما اصلا چیزی باقی نمیگذاریم که ارث ببرند، مثل اینکه میگوئیم آدم فقیر ارث ندارد ، ولذا در روایت دیگر که علماء شیعه از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) روایت کرده اند ، آنحضرت در ذیل این حدیث علماء ورثه انبیاء هستند فرموده است پیغمبران درهم و دینار ارث نمیگذارند ولی علم را بارث میدهند " (اصول کافی ج 1 ص 34) معنای این جمله اینستکه انبیاء درهم و دینا را از خود باقی نمیگذارند که دیگران ارث ببرند

خدا بشما در مورد فرزندانان سفارش میکند که باندازه سهم دودختر يك پسر بهره میبرد - فخررازی در تفسیر خود گفته: مذهب اکث- مجتهدین اینستکه انبیاء ارث نمیگذارند، ولی شیعه در این مسئله با آنها مخالفت دارند، چون روایت شده که وقتی فاطمه (سلام الله علیها) میراث خود را مطالبه کرد و او را از ارث پدر منع کردند باین دلیل که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرموده: "ما پیامبران ارث نمیگذاریم در این هنگام زهرا (سلام الله علیها) بحکم کلی و عمومی آیه شریفه "يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِي" احتجاج فرمود و سخن ابی بکر را رد کرد و گویا مراد فاطمه (سلام الله علیها) از این استدلال این بوده که خبر واحد نمیتواند حکم کلی و عمومی قرآن را تخصیص دهد، (1)

ولی ما میگوئیم زهرا (سلام الله علیها) در اینجا هم بعموم این آیه وهم بخصوص آیات دیگر علیه ابی بکر احتجاج فرمود، و بسیار جای شگفت است که فخررازی در مورد تخصیص آیه مزبور بحديث "نفي توريث انبياء" فقط شیعه مخالفت نموده اند، در حالیکه خود علی (علیه السلام) وعباس و فاطمه و زنان پیغمبر (صلی الله علیه وآله) و عموم اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وآله) با ابی بکر در - مورد حدیث مذکور و جمله "ما تركناه صدقة" مخالفت ورزیده اند و در

ص: 217

ص: 217

و در مقام احتجاج با وی بعموم آیه مزبور و خصوص جریان توریث زکریا و

داود در قرآن استدلال نموده اند، و از آنجائیکه مذهب شیعه مذهب اهل البیت (علیهم السلام) است از باب تصدیق عترت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) - حدیث مجعول ابی بکر را منکر شدند، زیرا که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) امر فرموده امت بعترت متمسک شوند و از آنها صرف نظر نکنند و بغیر آنان رونیاورند اصولاً حدیث "نفی توریث انبیاء با ابی بکر مناسبت ندارد که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بکر منابوی فرموده باشد، و از عترت خود که موضوع این حکم اندکتمان بفرماید فخر رازی در ذیل آیه شریفه *يُوصِبْكُمْ اللَّهُ الْخَيْرَ* میگوید: این مسئله نسبت به فاطمه (سلام الله علیها) موضوعیت داشته و لازم بود این حکم را زهرا (سلام الله علیها) و علی (علیه السلام) و عباس بدانند، و اینها خود از بزرگان زهاد و علماء دین بودند، ولی نیازی نبوده که ابوبکر این حدیث را بدانند، زیرا ابداً بفکرا و خطور نمیکرده که روزی از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) ارث ببرد، چون در هیچ طبقه وراثت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) قرار نداشته است، پس با این کیفیت چگونه سزاوار بود که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) این حدیث را بفردی که مورد آن نیست بفرماید، و از افرادی که نسبت باین مطلب موضوعیت دارند کتمان کند (1)

ص: 218

1- ابوجعفر نقیب استاد ابن ابی الحدید گفته است: علی (علیه السلام) = فاطمه (سلام الله علیها) و عباس مرتب یکصد حدیث مزبور را تکذیب میکردند و میگفتند: این حدیث جعل شده است، زیرا چگونه ممکن است پیغمبر (صلی الله علیه وآله) این مطلب را بفردی غیر از ما بگوید در صورتیکه ما ورثه او هستیم و در بین همه مردم دانستن این مطلب فقط نسبت بما موضوعیت دارد در عین حال این حقیقت را از ما کتمان کند؟

هدف از نزول قرآن اینستکه آنچه واجب است مردم انجام دهند و آن چه لازم است ترک کنند همه آنها را بطور کامل بیان کند ، و منظور از برانگیخته شدن پیغمبر (صلی الله علیه وآله) این بوده که مردم را از ارتکاب آنچه خدا حرام فرموده با زبندارد و بترساند، همچنانکه این موضوع در برخی از آیات قرآن تصریح شده است . فَأَتَقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ آيَاتٍ لَّهِ مُبَيِّنَاتٍ (1) - " بترسید از خدا ای صاحبان عقل کسانی که ایمان آورده اند بتحقیق

ص: 219

خداوند قرآن و پیامبر را بسوی شما نازل کرد تا احکام الهی را آشکار بر شما

تلاوت کند -

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ . مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ " (1) - قرآن را بسوی : - توای پیغمبر نازل کردیم تا اینکه آنچه برای مردم فرود آمد جهت آنان بیان فرمائی -

وَأَنَّهُ لَذِكْرُ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ" (2) - قرآن ذکر و یادی است برای تو و برای قوم تو و بزودی بازخواست میشود

وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (3) - بفامیل نزدیک خود اعلام خطرکن - این آیات قرآن مقتضی است که اگر بنا بود با زماندگان پیغمبر (صلی الله علیه وآله) از آنحضرت ارث نبرند بر آنجناب و ا جب بود که این حکم را به علی (علیه السلام) و فاطمه (سلام الله علیها) و عباس و زنان خود ابلاغ فرماید، و تأخیر بیان این حکم از نظر آنحضرت نسبت بکسانیکه موضوع این حکم و مکلف بامثال آن هستند جایز نبود پس چگونه جایز بوده که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) اصلا این حکم را

ص: 220

1- سورة النحل آیه : 44

2- سورة الزخرف آیه : 44 -

3- سورة الشعراء آیه : 214

با بازماندگان خود در میان نگذارد و آنرا برای مردی که هیچ مناسبت و ربطی با ارث پیغمبر (صلی الله علیه وآله) ندارد بیان کند؟

آیا بیان حکم فی توارث (برفوس ثبوتش برای کسانی که موضوع این حکم اند و مکلف بآن بوده اند از مقوله آن انذار که بنص قرآن بر پیغمبرم واجب بوده است نبود؟ و آیا ابلاغ نکردن پیغمبر (صلی الله علیه وآله) موجب نمیشد که مکلفین باین حکم اغراء بجهل شوند و در گمراهی قرار گیرند؟

در هر حال اگر بوبکر حکومت را بچنگ نمیآورد که بزور و اجبار زهرا (سلام الله علیها) را از ارث ممانعت کند حدیث نفی توریث که فقط پیغمبر (صلی الله علیه وآله) آنرا به او گفته بود نتیجه نمیداد، و از نظر اینکه متواتر نبود حجت قطعی بحساب

نمیآید، زیرا اگر حاکم غیرا زابی بکر بود شهادت يك نفره وی موثر نبود و نیز از نظر مدعی علیه مورد انکار قرار میگرفت، پس اگر این حدیث را - پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فقط بشخص ابی بکرا بلاغ فرموده باشد عمل بیجائی انجام داده در حالیکه قرآن در مورد وی میگوید: " وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ " (1) - پیغمبر (صلی الله علیه وآله) از روی هوس سخن نمیگوید - خلاصه مطلب: با توجه باینکه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) پیش بینی میکرد که با وجود

ص: 221

اطلاع ابی بکرا رنفی توریث آنحضرت در آینده بین ابی بکرو باز ماندگانش در موضوع ارث اختلاف و نزاعی روی میدهد لازم بود از جهت پیشگیری از نزاع آینده که منجر باختلاف امت میشود، بخود اهل بیت و باز - ماندگان هم بفرماید: " که آنان از ارث محروم اند * (و تنها نباید باین اکتفا شود که چون در آینده ابوبکر بر حسب اتفاق و تصادف ممکن است زمامدار بشود خود او گفته رسول الله (صلی الله علیه وآله) را با قهر و زور اجرا خواهد کرد) از اینجا که رسول الله (صلی الله علیه وآله) چنین مطلبی را باهل بیت و باز ماندگان نفرموده بدست میآید که اصلا باز ماندگان پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در مورد مسئله ارث دارای حکم خاصی غیر از آنچه در قرآن است نبوده اند و آنها هم مانند دیگران اریغمبر (صلی الله علیه وآله) ارث میبردند، و آنچه را هم که ابوبکر و عمر ساختند و پرداختند نمیتواند در برابر زمان خدا در قرآن مقاومت کند

و عزیزان پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را از حقشان محروم سازد، و روی همین، حساب هم این دو نفر در مقام محروم ساختن عزیزان پیغمبر (صلی الله علیه وآله) از ارث نتوانستند با این حدیث تراشیده خود پیش ببرند، و فقط از قدرت دیکتاتوری -

خویش در این مورد استفاده کردند مثل سایر مواردی که دیکتاتوران هم زمان ائمه (علیهم السلام) از نیروی حکومتی خود در سرکوبی و تضييع حق آل

نکته قابل توجه: اصولاً از ابتدای خلقت آدم ببعده مطالب و اخبار و احکام هر مذهب و دینی با تمام خصوصیات در میان پیروان آن شایع بود و موضوعات مربوط به مذهب را پیشینیان نسل به نسل بآیندگان میرساندند، و هر ملت و امتی سعی داشتند تمام شئون و خصوصیات و حالات پیغمبران خود را بدانند و خصایص آنها را ضبط مینمودند

از زمان آدم تا خاتم در هیچ تاریخ نقل نشده و در میان هیچ ملت و امتی از امم پیشین شایع نبوده است که بازماندگان پیغمبری از ارث محروم بشوند و در هیچ کتابی نقل نشده که بگویند مثلاً ثروت داود در اختیار سلیمان پس از وی قرار نگرفت

شگفتا: چطور ممکن است چنین مطلب مهمی که عموم یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر و بازماندگان آنها در این حکم مشترک بوده اند، در هیچ ملت و امتی سابقه نداشته باشد؟ و کسی نداند و حتی در بین امت اسلام کسی این حکم را نداند و از اولین و آخرین فقط این مطلب را یکنفر شنیده باشد؟ و آن هم ابوبکر؟

گلی بجمال آن کس که با ورکند و 000000

در کتابهای معتبر اهل سنت وارد شده که فاطمه (سلام الله علیها) مکرر مردابی بکر

آمد و میراث خود را در فندک از وی مطالبه فرمود و با او احتجاج کرد و هنگامی که احساس فرمود عمروا بوبکر اصرار دارند مال او را غصب کنند و حقس را پای مال نمایند، از آن دو اعراض کرد و همواره بر آنها خشمگین بود و میفرمود من با این دو نفر تا دم مرگ سخن نخواهم گفت "

این مضمون مطلبی است که در کتاب "الصواعق المحرقة" صفحه 9 و در کتاب صحیح بخاری در باب "فرض الخمس" و باب "غزوه خیبر" از عروه بن زبیر از عایشه نقل شده است

در صحیح مسلم جزء اول صفحه 154 و در کتاب "الجمع بین الصحیحین" تألیف حمیدی و در کتاب "الامامه والسیاسه" تألیف ابن قتیبه دینوری صفحه 14 و در کتاب تاریخ المدینه تألیف علامه سمهودی جلد 157 و در سایر کتب تاریخی مثل شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد 4 صفحه 104 و در کتاب تاریخ بلاذری و کتاب ابی بکر جوهری

مطلب بهمین ترتیب نقل شده است و خلاصه آنچه در این کتابها نقل کرده اند دلالت میکند که حدیث ساخته ابی بکر فاطمه (سلام الله علیها) را - قانع نکرد و زهرا (سلام الله علیها) با احتجاج و اصرار خود در مطالبه فدک ادامه داد تا اینکه این اصرار منجر بخشم و قهر زهرا (سلام الله علیها) شد، و آن خشم و غضب تا دم مرگ وی که شش ماه بعد از رحلت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بود ادامه داشت فخر رازی در جواب اینکه مطالبه زهرا (سلام الله علیها) که معصومه (بوده با حدیث نفی توریث که ابی بکر نقل کرده معارضه داشته است چنین میگوید: معلوم نیست فاطمه (سلام الله علیها) بعد از اینکه آن حدیث را از ابی بکر شنید مطالبه خود را ادامه داده باشد، و زهرا (سلام الله علیها) قبل از اینکه این حدیث بگوشش برسد فدک را مطالبه کرد و چون چنین مطلبی را از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نمیدانست لذا این مطالبه او با مقام عصمتش منافات ندارد (1)

ص: 225

1- البته این مطلب از خود فخر رازی نیست، بلکه این نکته ای است که قبل از وی قاضی القضاة عبد الجبار معتزلی بیان کرده و فخر رازی این مطلب را از او گرفته، او گفته است: هنگامیکه فاطمه (سلام الله علیها) حدیث نفی توریث را از ابی بکر شنید دیگر از مطالبه فدک خود داری - کرد و این مطلب هم اشکالی ندارد که قبلا فاطمه (سلام الله علیها) این حکم را نمی دانست و بعد که این حکم را متوجه شد از مطالبه ارث خودداری کرد پس هم در اول که مطالبه فرمود مصاب بود چون حق خود را میخواست و هم بعد که از مطالبه خودداری کرد مصاب بود چون بحکم خدا و رسول عمل کرد، این مطلب در شرح نهج البلاغه ج 1 ص 238 نقل شده است و در رد این مطلب مرحوم سید مرتضی ره فرموده است: بجان خودم قسم زهرا (سلام الله علیها) از مخاصمه و منازعه خود داری فرمود ولی باین حرف راضی نشد و از ابی بکرما راحت و ناراضی برگشت، (شرح نهج ج 16 ص 16 و ابن ابی الحدید گفته من معتقد نیستم که زهرا (سلام الله علیها) بسخن ابی بکر - راضی شد) بر حسب پندار غلط قاضی (القضاة بلکه فاطمه (سلام الله علیها) از نزد = ابی بکر غضبناک برگشت و تا دم مرگ بروی خشمگین بود، شرح نهج (16)

ولی ما میگوئیم: این مطلب فخر رازی خلاف انصاف است ، اگر مقصود فخر رازی از این سخن اینستکه فاطمه (سلام الله علیها) از مطالبه فدك خود داری کرد بسبب زور و قدرتی که در دستگاه حکومتی احساس کرد، این را ما قبول میکنیم ، ولی اگر مقصود وی از این کلام اینستکه فاطمه (سلام الله علیها) به حدیث و گفتارابی بکراضی شد و از مطالبه خود صرفنظر کرد، این سخن ناروا است ، زیرا عموم کتب حدیث و تاریخ عامه و اهل سنت تصریح کرده اند که فاطمه (سلام الله علیها) تادم مرگ برایی بکر خشمگین بوده است

بعضی گفته اند: در صورتیکه ابوبکر در برابر مطالبه زهرا (سلام الله علیها) از نیروی قلدری خود استفاده کرد و هیچ حجت و دلیل قاطعی در رد مطالبه - فاطمه (سلام الله علیها) نداشت، چرا صحابه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) که تا آخر عمر رسول الله از هرگونه فداکاری باک نداشتند، ساکت نشستند و با انحراف حکومت

و تضییع حق پیغمبر (صلی الله علیه وآله) راضی شدند

در مقام پاسخ از این مطلب فقط آنچه که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است (1) اکتفا میکنیم

وی از ابی عثمان جاحظ نقل میکند که اود ر کتاب "عباسیه" چنین میگوید مردم گمان میکنند که بزرگترین دلیل بر صدق گفتار ابی بکر و عمر در منع میراث این بوده که اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بآنها اعتراض نکرده اند، اگر واقعا عدم اعتراض مردم بآب بکر موجب صدق گفتار آنها بشود، پس باید

ص: 227

اعتراض مردم بمطالبه زهرا (سلام الله علیها) وعلی (علیه السلام) هم موجب صدق گفتار آن ها باشد، زیرا مطالبه فاطمه (سلام الله علیها) بمخاصمه و نزاع منجر شد، تا آنجائی که در حضور عموم مسلمین در میان مسجد فاطمه (سلام الله علیها) بابی بکر خطاب کرد: اگر تو بمیری چه کسی از توارث میبرد؟ "ابوبکر گفت اهل بیت و فرزندانم، زهرا (سلام الله علیها) فرمود: "چطور زن و فرزند تو از توارث میبرند ولی ما از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) ارث نمی بریم و پس از این احتجاجات و مخاصماتی که بین زهرا (سلام الله علیها) و ابی بکر رد و بدل شد، و ابوبکر با وجود همه اینها فاطمه را از ارثش منع کرد، و حش را ترضیع نمود و در مقام ستم بوی تظاهر ورزید و فاطمه (سلام الله علیها) دریافت که دیگر از حق خویش محروم شده و احقاق هم نتیجه ندارد، باکمال ناراحتی فرمود: * سوگند بخدا بتونفرین خواهم کرد و پس از این هیچگاه با تو سخن نخواهم گفت " وقتیکه موضوع مخاصمه با اینجا کشید اگر حرف ابوبکر صحیح بود و در این توقیف فداک وی حکم خدا را اجرا کرده بود، چرا مردم به زهرا (سلام الله علیها) که بیجا با خلیفه درگیر شده بود اعتراض نکردند، یا لااقل اگر فاطمه (سلام الله علیها) نسبت بحکم خدا جاهل بود بر مردم لازم بود که حکم خدا را با و بشناسانند، و اگر فراموش کرده بود می بایست با و تذکر دهند و او را از اشتباه در آورند و نگذارند وی بیجا فریاد

بکشد و اختلاف راه بیان‌دازد و يك حاکم عادل‌ی را که می‌خواست حکم خدا را اجرا کند بجور و ستم نسبت دهد ،

پس از اینکه مردم به هیچیک از این دو خصم اعتراض نکردند (نه بابی بکرکه چرا چپاول میکند، و نه به زهرا (سلام الله علیها) که چرا انقلاب کرده است) این سکوت مرگ آسای چنین ملتی برای ماد را ثبات حقانیت هیچیک از این دو طرف نزاع موثر نیست و باید این هردو را بحال خود را بگذاریم و بسوی قرآن برویم و حق را از کتاب الله تحقیق کنیم ، و حق با آن کسی بود که مطابق منطق قرآن ادعا داشته است تا آخر سخن جاحظ - (1)

ص: 229

1- چون تتمه گفتار جاحظ خیلی جالب و شنیدنی است ، لذا از کتاب شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید بقیه سخنان وی را نقل میکنیم جاحظ گفت: مردم میگویند: چگونه ممکن است شخصی گمان کند که ابوبکر به فاطمه (سلام الله علیها) ظلم کرده است، در صورتیکه هرچه زهرا (سلام الله علیها) با وی بشدت سخن میگفت ابوبکر با نرمی جواب میداد ، فاطمه (سلام الله علیها) - پرخاش میکرد " واللہ لا دعون عليك " - سوگند بخدا تورا نفرین خواهم کرد ابوبکر با ملایمت جواب میداد : " واللہ لا دعون لك " - بخدا قسم تورا دعا خواهم نمود - با وجود یکه وی حاکم بر ملت بود ، و مقام زعامت يك کشور باید شخصیت و هیبت خود را در برابر نظر عموم حفظ کند ، درعین حال ابوبکر در مقابل پرخاشهای کوبنده فاطمه که هرکدام ضربه شدیدی بر پیکر شخصیت حکومتی وی بود با کمال متانت مقام و عظمت خانوادگی زهرا (سلام الله علیها) را رعایت میکرد ، و بدین ترتیب جواب میداد: بر من گران است که توازن‌داری شکوه کنی ثروتمندی تو محبوب ترین آرزوهای من است ، ولی چکنم که نمیتوانم برخلاف حکم پدردت مطالبی انجام دهم ، زیرا از وی شنیدم میفرمود : ما پیامبران ارث نمیگذاریم و متروکه ماصدقه محسوب میشود * با این کیفیت چگونه گمان میرود ابوبکر به زهرا (سلام الله علیها) ظلم کرده باشد ؟ در پاسخ این اشخاص گفته میشود: این نرمخویی و ملاطفت دیپلماتی ابوبکر را از اتهام ظلم و ستم نسبت به فاطمه (سلام الله علیها) تبرئه نمیکند ، زیرا ستمگر سیاستمدار هنگامیکه در برابر خواهی و انقلاب ستم‌دیده قرار میگیرد برای اینکه انقلاب دادخواهانه مظلوم را لوٹ کند ، و آنرا رنگ ماده پرستی بزند گفتار را او را که در صد دایم حق و نمایاندن چهره باطل و بیداد است، چنین تفسیر میکند، و آنرا با يك عبارت سالوسانه مرموز سکوت در برابر قلدری با قالب ملاطفت و محبت بزبان می‌آورد شگفتا: چگونه شما مردم عدم اعتراض صحابه را بعمل ابی بکر لیل حقانیت توقیف و غضب وی قرار میدهید؟ مگر بیاد ندارید که در برابر - همین صحابه عمر بالای منبر رفت و گفت : " متعتان کا نتاعلی عهد رسول الله (متعه النساء و متعه الحج) انا انہی عنہما و اعاقب علیہما " - د و متعه در زمان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) جایز بود ، یکی متعه زنان و دیگر متعه حج و من از این دونهی میکنم و بر ارتکاب آنها عقوبت خواهم نمود --- در برابر گفتار عمر در مقام تغییر حکم مسلم اسلامی و سنت رسول (صلی الله علیه و آله) همین صحابه نشسته بودند و هیچکس اعتراض نکرد ، و عمر را تخطئه نمود در جریان سقیفه بنی ساعده وقتی عمر وارد سقیفه شد و مشاهده کرد - مردم اطراف سعد بن عبادہ را گرفته‌اند، فریاد زد: رسول الله (صلی الله علیه و آله) : الایمۃ من قریش) - رهبران از قریش اند و باید حاکم از نژاد قریش باشد و با این سخن مردم را از اطراف سعد بن عبادہ متفرق کرد ، و حکومت ابی بکر را پی ریزی نمود ، ولی در هنگام مرگش که در تعیین خلیفه مرد د بود و نمیدانست چه کند و کدامیک از این شش نفر را به عنوان خلیفه تعیین کند، و بالاخره تردید وی منجر بتشکیل شورای شش نفره شد ، میگفت : اگر سالم مولا حذیفه زنده بود ، در تعیین خلیفه هیچگاه مشکوک نبودم و وی را به عنوان حاکم بعدی معرفی میکردم . و سالم غلام زنی بود از انصار که او را در راه خدا آزاد کرده بود ، همین صحابه بزرگوار هردو سخن عمر را شنیدند که در یکجا میگفت رهبر باید از قریش باشد و در جای دیگر آرزو میکرد سالم زنده باشد و او را بمقام رهبری نصب کند، و هیچکس بوی اعتراض نکرد که ای عالی جناب در صورتی که طبق نقل خود شما پیغمبر (صلی الله علیه و آله) گفته رهبر باید از قریش باشد ، پس شما چگونه سالم را

رهبر و حاکم بعد از خود معرفی میکردید؟ سپس جاحظ میگوید: برخی دیگر از مردم میگویند: بزرگترین دلیل بر صدق گفتار ابوبکر و عمر و حقانیت عمل آنها در توقیف فدک این بود که اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بر آنها نشوریدند، و آنها را از مقام خلافت خلع نمودند، در حالیکه همین صحابه افرادی بودند که در مقابل تجاوز عثمان (که خیلی کمتر از تضييع حقوق فرزند پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بود) قیام کردند، با اینکه عثمان از نظر قبیله و عشیره و فامیل و انتساب به پیغمبر خیلی مهم تر از ابوبکر و عمر بوده است؟ در پاسخ میگوئیم: اولاً ابوبکر و عمر نسبت بقرآن دستبرد ندادند و نصوص قرآنی را در مسئله ارث انکار نمودند، فقط آنها مدعی حدیثی از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بودند که موجب تخصیص حکم قرآن بود، و از نظر اصحاب وجود چنین حدیثی محال بنظر نمی رسید، و شاید بعضی از آنها - چنین با خود میپنداشتند که ابوبکر با سابقه اعتبارا روشیخوختی که در اسلام دارد بعید است دروغ بگوید و به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) تهمت بزند بیشتر از آن اصحاب افراد عوامی بودند که نمیتوانستند این مطلب را درک کنند که خبر واحد قدرت ندارد حکم عام قرآن را تخصیص دهد و تشخیص این مطلب بعهد افکار رشید دانشمند است، که در میان - آن جمعیت تازه مسلمان خیلی کم بوده است، ثانیاً: از اینکه ابوبکر و عمر حق عترت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را در پرتو این حدیث ساختگی از آنها گرفتند عمده روسای قبایل خوشوقت بودند بر حسب کینه ایکه نسبت بعترت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) خصوصاً با علی (علیه السلام) داشتند ثالثاً: جانی عواطف ملت جریحه دار میشود و بر حکومت وقت میشوند که حقوق ملی خود را در مخاطره چپاول حکومت به بینند و در مورد غصب فدک مطلب بعکس بود، مردم میدیدند ابوبکر و عمر ثروت کلانی را از دست يك خانواده خارج کردند به عنوان اینکه بهمه مردم تعلق دارد و باید جزء ثروتهای عمومی در اختیار همه افراد ملت قرار گیرد. ولی بعکس عثمان: او ثروتهای عمومی را با افراد خانواده و فامیلش - اختصاص میداد و از این طریق عواطف عمومی را جریحه دار میکرد، و انگیزه انقلاب در آنها بوجود میآمد، بعلاوه عثمان آنقدر رجسالت کرد و آنچنان تظاهر بظلم و تجاوز نمود که روی ملت با و باز شد، و در همه جا بوی دشنام میدادند، و کم کم ابهت و عظمت عثمان در اجتماع اسلام از بین رفت، و خلاصه وجهه ملی او خیلی ضعیف شد، برخلاف ابوبکر و عمر که وجهه ملی آنها خیلی قوی بود، بطوریکه اگر آنها چند برابر غصب و چپاول فدک هم جنایت میکردند کسی جرأت نمیکرد اعتراض کند و همچنانکه وقتی عثمان به عیینة بن حصن گفت: اگر عمر میبود تورا از دستبرد بحقوق ملت منع میکرد و اینقدر دارائی در اختیار تو نمیگذاشت عیینة در جواب گفت: عمر برای من بهتر از تو بود، او دارای هیبتی بود که موجب پرهیزکاری من میشد * سپس جاحظ میگوید: شگفتا: بیشتر افرادی که در حکم میراث پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با ما مخالفند در مقام مخاصمه و بحث در سایر مطالب هنگامیکه طرف بحث آنها در مقام تخصیص قرآن یا حدیث عام بیک خبر واحد متمسک میشوند او را رد میکنند و تکذیب مینمایند، اگرچه آن خبر از نظر حدیث بسیار محکم باشد ولی در مورد مسئله ارث پیغمبر (صلی الله علیه و آله) خود آنها بخبر واحد متمسک میشوند و کتاب خدا را با خبر واحد نسخ میکنند، دیگر چه باید کرد؟ طبیعت انسان اینستکه همواره در مقام اثبات دلخواه خودش است، و هرچه با هوس و هوای او موافق باشد تصدیق میکند (پایان کلام جاحظ (کتاب شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 16 ص 264 نقل از شافی

البته این بیان جا‌حظ که می‌گوید باید در این‌صورت رجوع بقرآن کرد بسیار بجا است زیرا خداوند هم فرموده است: "وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ (1)" - در هرچه اختلاف کردید نسبت بد ریافت حکم آن بخدا مراجعه کنید - قرآن بهترین حکم داد گروزیباترین گفتار ممیز است

در احکام عمومی و خصوصی ارث ثابت کرده که انبیاء ارث می‌گذارند و نقل فرموده که سلیمان از داود ارث برد، و زکریا از خدا فرزندی خواست

ص: 235

که از او و از اولاد یعقوب ارث ببرد ،

علاوه براین : امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نامه ای که بعثمان بن حنیف نوشته

است، در آن نامه میفرماید: آری از تمام آنچه آسمان بر آن سایه افکنده فقط در دست ما فدک بود که عده ای نسبت بآن بخل ورزیدند و عده دیگر هم از حق خود نسبت بآن گذشتند این گفتار علی (علیه السلام) را در زمان آنحضرت هیچکس انکار نکرد که بگوید فدک مال شما نبوده چون ابوبکر از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) چنین و چنان نقل کرده این کلام مولا (علیه السلام) در ابطال حدیث ابی بکر کافی است

ص: 236

مردودی حدیث از نظر علی و عباس

حدیث ساختگی ابی بکر مورد پذیرش علی (علیه السلام) و عباس قرار نگرفت و آنها

خود را وارث اموال پیغمبر (صلی الله علیه وآله) میدانستند، و در مورد قَدْكَ عباس با

در علی (علیه السلام) مناصمه کرد، و عباس به عنوان اینکه فَدْكَ متروکه (پیغمبر (صلی الله علیه وآله) است، و او هم سهمی در ارث برادرزاده خود دارد و علی (علیه السلام) به عنوان اینکه فَدْكَ اعطائی پیغمبر (صلی الله علیه وآله) به دخترش زهرا (سلام الله علیها) بود موفدك بوی و فرزندانش متعلق است، جریان در زمان حکومت عمر مورد نزاع عمو و برادر زاده قرار گرفت و به عنوان شکایت و محاکمه مطلب بعمر مراجعه شد، و تا زمان عثمان هم این مناصمه ادامه داشت

شیخ ملا علی متقی حنفی در کتاب "کنز العمال" در باب "خلافة الصدیق" حدیثی از این عباس نقل میکند که او گفت: پس از مرگ پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در زمان حکومتی بکرنباس با علی (علیه السلام) در مورد متروکه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نزاع کرد ابو بکر اظهار داشت آه از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) مانده و خود آن حضرت ملکیت آنرا بکسی منتقل نکرده من حکم بانتقال ملکیت آن برای کسی نمی

کنم ، و در زمان حکومت عمر جریان با و مراجعه شد ، او هم در جواب گفت مالی را که ابی بکر ملکیت آنرا از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بدیگری منتقل نکرده من هم

برخلاف اورفتار نمیکنم ، حکومت بعثمان رسید ، مشاجر به نزد عثمان کشیده شد ، عثمان در برابر اظهارات عباس ساکت شد ، و سر خود را پائین انداخت ، من ترسیدم که مطلب بجائی بکشد که متروکه پیغمبر را پدرم بناحق بگیرد ، با دستم بشانه وی زدم و با و گفتم ای پدر بجان خودت قسم تو خود این اموال را به برادرزاده ات تسلیم نمودی (1)

در هر حال این حدیث متضمن حقایقی ، است ، منجمله اینکه برنامه مطالبه حق بوسیله علی (علیه السلام) و عباس تا آخر ادامه داشته و آنها هیچ گاه در برابر حدیث مزبور تسلیم نشدند ،

ص: 238

1- البته این روایت مجمل است ، زیرا اشیائی که مورد نزاع علی و عباس بود در این حدیث ذکر نشده و معقول نیست که آنها در چیزی با هم نزاع کنند که شخص سومی آنرا تصاحب کرده و بدست گرفته است . و گفتار جناب مصنف که فرمود : " آن دو نفر در مورد قدك با هم مخاصمه - داشتند خیلی بعید است زیرا از کجا معلوم که مخاصمه آنها در مورد چیز دیگری نبوده است ، البته این مطلب مورد احتمال این منظور و = وحموی بوده است ولی واقع جریان اینستکه مخاصمه و نزاع این دو و هنگامی اتفاق افتاد که عمر حوایط سبعة) باغستانهای (هفتگانه را بآنها رد کرد ، که تحقیق این مطلب در قسمت ملحقات فدك خواهد آمد خلاصه این حدیث دلالت دارد که علی (علیه السلام) و عباس و ابن عباس و عثمان روایت نفی توریث پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را که ابی بکر نقل کرده بود نپذیرفته اند اما این موضوع نسبت به علی (علیه السلام) و عباس و ابن عباس روشن است ، و اما نسبت به عثمان: در اینجا هنگامیکه جریان مخاصمه نزد عثمان اظهار میشود ، عثمان سخن ابوبکر و عمر را نمیگوید ، و تقریباً در مورد تسلیم متروکه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) و عباس و تقسیم بین آنها فکر میکند ، و این مطلب برخلاف آن حدیثی است که ابوبکر به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نسبت داده است پس اگر او این حدیث را پذیرفته بود ، نباید در این مورد سربزیر بیاندازد و بسخن ابن عباس تن دهد و بمسلمانها ضرر بزند ، بلکه سزاوار بود آنچه ابوبکر و عمر در این مورد متعذر شدند او هم همان عذر را اظهار کند و نیز این حدیث دلالت دارد که عمر در مقام امتناع از تسلیم متروکه پیغمبر به علی (علیه السلام) و عباس به تقلید از برنامه ابی بکر متعذر شد ، پس معلوم میشود که خود عمر حدیث نفی توریث را از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نشنیده بود ، چون اگر او هم این حدیث را از رسول الله (صلی الله علیه و آله) شنیده بود میبایست در امتناع خود بحدیث متعذر شود و مسلماً اعتذار بحدیث بهتر بود از عذر آوردن به تقلید ابی بکر و عمرارث - پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را در حالیکه اقرار داشت استحقاق حدیث نفی توریث را قبول کرده بود و درعین حال از ابی بکر و عمرارث - پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را در حالیکه اقرار داشت استحقاق ندارد مطالبه میکرد و یا اینکه ممکن است در خاطره شخصی متفکر خطور کند که علی (علیه السلام) موضوع نفی توریث پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را یقین داشت و درعین حال اجازه داد همسرش فاطمه (سلام الله علیها) از خانه بیرون بیاید و در مجتمع عمومی ملت خطبه سرائی کند به عنوان مطالبه چیزی که حق او نیست ؟ یا اصلاً این احتمال در مورد زهرا (سلام الله علیها) میرود که درغیر اینصورت (که فاطمه میدانست او هم .. حکم میراث قرآن با همه مردم یکسان است و دارای حکم خاصی نیست) به عنوان استرداد فدك و مطالبه آن از خانه خارج شود؟ و انقلاب سرپا کند؟ اینها يك سلسله حقایق روشنی است که قابل تأویل نیست ، بعضی مدعی شده اند که فاطمه (سلام الله علیها) سخن ابی بکر و حدیث وی را - پذیرفته بود و قانع شده بود که فدك مال او نیست و با و نمیرسد ، منتهی در این مطالبات بعدی زهرا (سلام الله علیها) به پندار اینکه حق النظاره فدك از عایدات آن باید تسلیم وی شود ، حق خود را از دست آمد آن مطالبه می فرمود ، این

ادعها بسیار غلط و برخلاف اجماع مسلمانان و صریح صحاح عامه است، زیرا جریان بطوریکه متواترا نقل شده باین ترتیب بوده است، که فاطمه (سلام الله علیها) ابتداء مدعی بوده که ملك فد کارث پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نیست، بلکه اعطائی آنحضرت با و است، و هنگامیکه این ادعای او را با داشتن دلیل و شاهد بر مبنای زورگوئی رد کردند، در مرتبه دوم از ابی بکر سهم الارث خود را از متروکه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) مطالبه کرد، و باین کیفیت چگونه امکان دارد مطلب را تأویل نمود

همسران پیغمبر (صلی الله علیه وآله) از اینکه بر طبق این حدیث رفتار کنند امتناع ورزیدند، ولذا بر حسب نقل بخاری و دیگران از عایشه: همسران رسول الله (صلی الله علیه وآله) عثمان را نزدایی بکفرستادند و سهم خود را از عایدات فیی مطالبه کردند. عایشه میگوید: من آنها را از این مطلب منع کردم و - گفتم آیا از خدا نمی ترسید و نمیدانید که پیغمبر فرمود: " ما ارث نمیگذاریم و متروکه ما صدقه است (1)

ص: 242

1- این گفتار عایشه بزنان پیغمبر (صلی الله علیه وآله) از این باب بود (کمبگر نمی دانید پدرم ابوبکر را پیغمبر (صلی الله علیه وآله) چنین نقل کرد؟ (والا همسران رسول الله (صلی الله علیه وآله) از غیر طریق ابی بکر از جای دیگر این مطلب را سابقه نداشتند چون اگر آنها از جای دیگر میدانستند: " که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرموده متروکه اش صدقه است و بورثه اش تعلق ندارد " مسلّم چنین تقاضائی از ابی بکر نمیکردند، و در بعضی از روایات نقل شده که عثمان حق همسران پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را از ارث آنحضرت از ابوبکر مطالبه کرد حموی در کتاب " معجم البلدان " از عروة بن زبیر نقل کرده است: همسران پیغمبر (صلی الله علیه وآله) عثمان را نزدایی بکر فرستادند و حق خود را از - میراث رسول الله (صلی الله علیه وآله) مطالبه کردند، ابوبکر در پاسخ آنان گفت: من از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) شنیدم که میفرمود ما پیامبران ارث نمیگذاریم و متروکه ما صدقه است، و این مال بآل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) تعلق دارد که باید در مورد گرفتاریها و مهمانداریهای آنان مصرف شود، و هرگاه مردم نظارت این مال باولی امر بعد از من است. در برابر این پاسخ ابوبکرزنان پیغمبر (صلی الله علیه وآله) از مطالبه خود صرفنظر کردند بر حسب اقرار خلیفه در این حدیث باید اموال پیغمبر (صلی الله علیه وآله) و فیزی فقط در زمان پیغمبر (صلی الله علیه وآله) صرف و خرج مهمانداریها و مصارف ضروری آل محمد میشد؟ یا اینکه بایستی این برنامه بعد از رسول الله (صلی الله علیه وآله) هم ادامه میداشت؟ پس چرا این موضوع پس از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) استمرار پیدا نکرد؟ در صورتیکه نیاز آل محمد (صلی الله علیه وآله) بآن ثروت بیشتر از زمان خود پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بود،

ابن حجر در کتاب "الصواعق المحرقة" این حدیث را از بخاری نقل کرده است، در هر حال از این حدیث این نکته استفاده میشود: هنگامیکه زنان پیغمبر (صلی الله علیه وآله) عثمان را نزدایی بکر فرستادند، عثمان خواسته آنها را پذیرفت و به عنوان مطالبه حق زنان (پیغمبر (صلی الله علیه وآله) از میراث نزدایی بکر آمد و این خود دلالت دارد که عثمان حدیث نفی توریث را قبول نداشت زیرا اگر او هم همچون ابوبکر و عمر معتقد بود که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) ارث ندارد، پس چرا قبول کرد که در مطالبه ارث وکیل مدافع همسران پیغمبر (صلی الله علیه وآله) قرار گیرد و نزدایی بکر آمد و اصل داعیه ارث را طرح کرد؟ از اینجا معلوم میشود که این حدیث مورد قبول وی هم نبوده و موبد این مطلب اینکه در زمان حکومتش فدک را بتمامی بمروان حکم واگذار نمود، همچنانکه این مطلب در کتاب "تاریخ المدینه سمهودی و در کتاب "المقات" و در کتاب تاریخ ابی الغداء و غیره نقل شده است، و نیز این مطلب از روایت ابی داود ظاهر و روشن است

صاحب کتاب "سیرة الحلبي" در تاریخ خود جلد 3 صفحه 391 نقل کرده است فاطمه دختر پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نزد ابی بکر آمد در حالیکه او بر فراز منبر جا گرفته بود، فرمود ای ابا بکر آیا در کتاب خدا وارد شده که دختر تو از تو ارث ببرد ولی من از پدرم ارث نبرم؟ ابوبکر در برابر برگفتار زهرا (صلی الله علیه وآله) گریان

شد از منبریائین آمد و نامه ای به عنوان تثبیت مالکیت زهرا (سلام الله علیها) نسبت به فدک نوشت، در این هنگام عمر د اخل شد، بابی بکر گفت: چه می نویسی؟ ابوبکر پاسخ داد: نامه ای مینویسم که فاطمه (سلام الله علیها) میراث - پدر را دریافت دارد و مالک شود، عمر گفت بچه مناسبت این خرج را از جیب مسلمانان انجام میدهی؟ تمام نژاد عرب در مقابل این کارباتو خواهند جنگید، دست برد نامه را چنگ زد و پاره کرد، (1)

ص: 245

1- مسلماً این تسلیم نامه بعد از احتجاج زهرا (سلام الله علیها) در مورد فدک و استدلال ابی بکر بحديث نفی توريث بوده است پس در صورتیکه ابوبکر واقعا چنین روایتی از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) شنیده بود چطور حاضر شد برخلاف فرموده پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در طی تنظیم سند فدک را به زهرا (سلام الله علیها) داد؟

و نظیر این حدیث را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) نقل کرده است، آنحضرت فرمود : فاطمه (سلام الله علیها) نزدایی بکرآمد و اظهارداشت پدرم فدک را بمن عطا کرد وعلی (علیه السلام) وام ایمن گواه بر این مطلب اند، ابوبکر در جواب گفت: البته آنچه که توبه پدرت نسبت بدهی حق است و مسلم پدرت این فدک را بتو عنایت کرده دستور داد پاره چرمی آوردند و مالکیت فدک را جهت زهرا (سلام الله علیها) تثبیت کرد ، فاطمه (سلام الله علیها) نامه را گرفت و از نزد ابی بکر خارج شد، دربین راه به عمر برخورد نمود، پرسید از کجا میآئی؟ فاطمه (سلام الله علیها) فرمود : از نزدایی بکر در نزد او اقامه شهود کردم که فدک را پدرم بمن عطا فرموده و ابوبکر هم به عنوان رفع مزاحمت عمّال و مأمورینش نامه ای نوشت و بمن داد عمر نامه را از زهرا (سلام الله علیها) گرفت و نزدایی بکر آمد و با و خطاب کرد که توفدک را به زهرا (سلام الله علیها) رد کردی و برای او سند تنظیم نمودی، ابوبکر پاسخ دادآری عمر گفت : اما علی (علیه السلام) آتش به گرده نان خود میدمد و ام ایمن هم که زنی بیش نیست ، با آب دهان نوشته ابی بکر را از روی پاره چرم پاک نمود و آنرا پاره کرد .

این احادیث تمام از طرق اهل سنت نقل شده و خود این روایات بزرگ ترین دلیل علیه ادعای آنها است

کردار عمر را اینجا اگر د راصل صحیح باشد، بزرگترین گستاخی ورد بر ولی امر و فسخ عزیمت وی بحساب میآید، در حالیکه ابوبکر ولی امری - است که خود عمرا و را روز سقیف علم کرد و مردم را به بیعت با وی وادار نمود بطوریکه علی (علیه السلام) در مقام امتناع از بیعت با ابی بکر و اصرار عمر بر این مطلب با و فرمود: " توهّم اکنون شیری را میدوشی که قسمتی از آن نصیب خودت گردد، و تو امروز رشته حکومت را برگردن ابی بکر می بندی تا فردا آنرا به خود تورد کند این گستاخی از عمر نسبت بابی بکر (که نامه وی را درید) نظیر همان جسارتی بود که نسبت به تهاجم بخانه زهرا (سلام الله علیها) وعلی (علیه السلام) انجام داد، و از همه اینها بزرگتر آن گستاخی و اسائه ادبی بود که در کناریستر مرض مرگ رسول الله (صلی الله علیه و آله) مرتکب شد. آن هنگامیکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: برای من مرکب و کاغذی بیاورید تا سندی برای شما به ثبت برسانم که بعد از من گمراه نشوید عمر گفت: " درد بر پیامبر غلبه کرده و هذیان میگوید، کتاب خدا برای ما بس است با این گفتار عمر نزاع و گفتگود ربین افراد در گرفت، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: " از نزد من برخیزید و در حضور من

ص: 247

ابن عباس میگوید مصیبت و تمام مصیبت را برا سلام آن عاملی وارد کرد که بین ما مسلمانان و بین نوشته پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در آنزمان حائل گردید *

و بر حسب آنچه قاضی عیاض در کتاب " الشفاء " نقل کرده : عمر به پیغمبر اشاره کرد و گفت: " ان الرجل لیهجر " - این مرد هذیان میگوید - البته تمام این روایات راجع باین مطلب در کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم و غیر این دو کتاب در سایر کتابها نقل شده و در هر حال عمر در مقام حیات حکومت و خلافت تا اینجا ایستاده بود که با کمال گستاخی بیپیغمبر معصوم که خدا در شان وی فرموده " مَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، اِنْ هُوَ اِلَّا - وحی یوحى (1) - از روی هوس سخن نمیگوید و هر چه بگوید وحی است که بسوی او فرود آمده هجرو هذیان نسبت بدهد، (2)

ص: 248

1- سوره والتّجم آیه : 3

2- عمر از نوشتن نامه ممانعت کرد زیرا میدانست که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) اراده دارد که نسبت بخلافت علی (علیه السلام) وصیتنامه صریح مرقوم بفرماید : و بعد از جریان غدیر که حکومت اسلام پس از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) از نظر عمده ملت اسلام به علی (علیه السلام) متوجه شده با این نامه و نوشته تثبیت میشود ، همچنانکه خود عمر بر این حقیقت بعدها اقرار کرد، و در زمان خلافتش با بن عباس گفت : " پیغمبر (صلی الله علیه وآله) اراده کرد که در زمان بیماری خود بوسیله نامه و سند رسمی بنام علی (علیه السلام) در مسئله خلافت تصریح کند و من مانع شدم این مطلب را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج 2 ص 20 نقل کرده است شگفتا پیغمبر (صلی الله علیه وآله) اگر بخواهد در مرض خود وصیت - کند هذیان میگوید و وصیتش مسموع نیست ولی ابوبکر در مرض مرگ هذیان نمیگفت و وصیتش مسموع بود؟ شاعر عرب زیبا سروده است اوصی النبی فقال قائلهم *** قد ظل یهجّر سید البشر وازی ابا بکراصاب و لم یهجّر وقد اوصی الی عمر هنگامیکه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) وصیت کرد گویند مآں حزب گفت سید بشر هذیان میگوید، ولی ابوبکر در هنگام مرگ هذیان نگفت چون حکومت را بعمر وصیت نمود

قاضی عیاض در کتاب "الشفاء" پس از نسل این جریان میگوید: "در - صورتیکه هیچگونه خلافگوئی و هجو سرائی چه عمد او چه سهوانه در حال سلامتی و نه در حال بیماری از آنحضرت صحیح نیست، معنای این گفتار عمر چیست؟ و چه شد که مسلمانان را امتثال امر آن حضرت از نظر

ص: 249

آوردن کاغذ و مرکب اختلاف کردند؟

شگفتا، چه شد که یاران پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در محضر آن حضرت در مورد امتثال فرمان آنجناب که فرمود کاغذ و مرکب بیاورید (اختلاف میکنند که نباید این فرمان امتثال گردد، یا باید امتثال شود؟ و خلاصه از گستاخی نسبت به پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در این مجلس خود داری نمیشود؟

ولی چطور هنگامیکه یکنفر از همدستان ابی بکر و عمر وارد مسجد شد و گفت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرموده ابوبکر را ببرید با مردم نماز بخواند، کسی اختلاف نکرد و همه پذیرفتند؟ و آنجا به پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نسبت هجر و هذیان ندادند تا اینکه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) خود مجبور شد با آن حال نقاهت بمسجد بیاید و کذب این نسبت را برملا بسازد و ابی بکر را کنار بزنند

این اشکال آنچنان وارد است که کسی قدرت فرا را از آن را ندارد

ص: 250

ابن ابی الحدید در کتاب شرح نهج البلاغه میگوید (1) ابوبکر جوهری گفته است ابوزید عمر بن شبه مسند ا از مالک بن انس نقل کرد ما سم- مسنداً ماست : فاطمه (سلام الله علیها) نزدایی بکر آمد و فرمود هیچ میدانی آنچه از ما اهل بیت (علیه السلام) توقیف نمودی همان است که خداوند بما از غنائم بهره داد موآن عبارت - است از سهم ذوی القربی که در مورد آن آیه در قرآن نازل شد ماست؟ سپس این آیه را تلاوت فرمود : " واعلموا انما عنمتکم من شیء فان الله حُمه والرّسول ولذی القربی (2) -- بدانید آنچه بهره گرفتید از هر چیزی - پس پنج یک آن مال خدا و پیامبر و ذوی القربی است

ص: 251

1- ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج 16 ص 230 میگوید بدان مردم گمان میکنند که نزاع فاطمه (سلام الله علیها) و ابی بکر فقط درد و مطلب بود: یکی میراث و دیگر نحله (اعطائی (پیغمبر (صلی الله علیه وآله) (در صورتیکه از احادیث استفاده میشود که آنها در موضوع سومی هم با هم نزاع داشتند و آن عبارت بود از سهم ذوی القربی در خمس،

2- سوره انفال آیه 41

ابوبکر ریاسخ گفت: پدر و مادرم فدای تو و آن پدری که توازا و بجهان آمدی، من در برابر کتاب خداود ر مقابل ایفاء حق پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و - بستگانش سرا پا گوش و فرمانبردارم، آن آیه ای که تو خواندی من هم خواند مام ولی من از آیه بدست نیاوردم که باید تمام سهم ذوی القربی را در خمس بشما تسلیم کنم، فاطمه (سلام الله علیها) فرمود: پس سهم ذوی القربی بتو و خویشانت تعلق دارد؟ ابوبکر گفت: خیر، بلکه مقداری از این سهم را در مورد شما و بقیه را در مصالح عمومی مصرف مینمایم

فاطمه (سلام الله علیها) فرمود این عمل تو بر خلاف حکم خدا است، ابوبکر گفت خیر این عین حکم خدا است اگر تو مدرکی از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) داری که باید تمام این سهم ذوی القربی بشما تسلیم شود من تورا تصدیق میکنم و تمام این سهم را بشما تسلیم مینمایم

فاطمه (سلام الله علیها) کدام مدرک از این بالاتر که وقتی این آیه نازل شد، پیغمبر فرمود: مژده بدهید آل محمد (علیه السلام) را که ثروتی بشما رسید.

ابوبکر باز سخن اول را تکرار کرد و گفت من از این آیه بدست نیاوردم که باید تمام سهم ذوی القربی را بخود آنها تسلیم کنم، ولی از نظر احتیاجات زندگی از ممر این سهم طوری شما را تأمین میکنم که بی نیاز شوید و مقداری

هم از آن زیاد بیاید، اگر قبول نداری هم اکنون بعمربن خطاب و ابو عبیده جراح مراجعه کن اگر آنها این گفتار تو را تصدیق کردند من هم نیز این ادعا را از تومی پذیرم، و تمام سهم ذی القربی را بشما تسلیم میکنم، فاطمه (سلام الله علیها) نزد عمر آمد و تمام مطالبی که بابت بکر گفته بود بوی هم گفت، او هم عین جواب ابی بکر را اظهار داشت، فاطمه (سلام الله علیها) از این پیش آمد سخت در شگفت شد و متوجه گردید اینها با هم تباری کرده اند" (پایان حدیث)

در این حدیث نکاتی است که توجه خوانندگان عزیز را بآن جلب میکنیم:

1- ابوبکر حق فاطمه (سلام الله علیها) و سایر بنی هاشم و بستگان پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را از سهم ذوی القربی در خمس توقیف کرد، بدون اینکه در این توقیف خود مدرک و یا حدیثی از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در دست داشته باشد، بلکه این عمل را صرفاً به عنوان یک رأی و نظریه شخصی انجام داد، و تنها دلیلش در این برنامه این بود که من از آیه قرآن بدست نیاوردم که باید حق شما را بخودتان تسلیم کنم، و این مطلب یک غلط بزرگی است، زیرا آیه صراحت دارد که سهم ذوی القربی از خمس ملک آنها است و هیچ کجای آیه دلالت ندارد که سهم ذوی القربی باید بهره مسلمانان باشد.

ص: 253

همچنانکه از آیه صدقات نیز همین مطلب استفاده میشود، که می فرماید: " إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمَوْلَى قلوبهم وفي الرقاب والغارمين وفي سبيل الله وابن السبيل فريضة من الله والله عليم حكيم (1) -- بدرستی که صدقات مال فقراء و در ماندگان و مأمورین دریافت آنها و کفاری که باید بوسیله پول با سلام جلب شوند و بردگان و بدهکاران و ازراه ماندگان استو باید در راه خدا مصرف گردد، این تقسیم از طرف خدا است و خداوند دانا و حکیم است - در اینجا این آیه دلالت دارد که صدقات ملك این افراد مذکور است،

وعموم دانشمندان مذاهب مختلف اسلامی اتفاق دارند بر اینکه اجتهاد در مقابل نص باطل است، ولذا در مقام ردایی بکرفاطمه (سلام الله علیها) فرمود: لَيْسَ هَذَا حُكْمُ اللَّهِ - این گفتار توحکم خدا نیست -- و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود مژده بدهید آل محمد (علیه السلام) را که ثروتی بشما رسید، در اینجا که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) چنین فرمود چون میدانست که با نزول این آیه بستگانش سهمی از خمس را مالک شدند و دیگر محتاج بمردم نیستند

2- در انتهای حدیث مالک بن انس میگوید: فاطمه (سلام الله علیها) پنداشت که

ص: 254

ابوبکر و عمر در تصنیف این حق با هم تباہی کرده اند ، این جمله دلالت دارد که مالک بن انس هم معتقد بوده که ابوبکر و عمر از نظر فاطمه (سلام الله علیها) متهم بودند و گواه بر این مطلب سخن عمر در روایت مالک بن انس است که در کتاب "الصواعق المحرقة" صفحه 23 نقل شده که وی به علی و عباس رو کرد و گفت : " شما گمان میکنید که ابوبکر مرد ستمگر و جنایتکاری بود و در مورد من هم نیز چنین می پندارید " و در روایت صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع الاصول نقل شده که عمر به علی (علیه السلام) و عباس گفت ابوبکر از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نقل کرد : " نحن معاشر الانبياء لا نورث وما تركناه صدقة و شما او را فردی دروغگو و جنایتگر و حيله با زوخائن پنداشتید در حالیکه وی مردی راستگو و نیکو کار و با رشد و تابع حق بود ، و هم اکنون من ادعا میکنم که ولی پیغمبرم و ولی ابی بکر و شما مرا نیز دروغگو و جنایتگر و حيله با زوخیا نتکار می پندارید و خدا میداند که من راست میگویم و تابع حقم " ابن ابی الحدید از احمد بن عبد العزیز جوهری مثل همین روایت را نقل نموده است

این اعتقاد علی (علیه السلام) و عباس در حق شیخین و از آنها جلوتر اعتقاد فاطمه علیها السلام در حق آن دو که از خشم وی برایشان حاکی بود از نظرا همیت و اعتبار

مانند سایر ادعاهای آنان بود که با قرآن تطبیق میکرد .

3- ابوبکر و عمر حق ذوی القربی را از سهام خمس اسقاط کردند درس صورتیکه خداوند متعال در قرآن مجید در طی این آیه آن مطلب را - اثبات میکند : **وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** (1):

بدانید آنچه بهره گرفتید از هر چیزی پنج يك آن مال خدا ورسول و ذی القربی (نزدیکان) پیغمبر است و به ایتم و در ماندگان و ازراه ماندگان تعلق دارد اگر بخدا و آنچه بر بند میان در روز امتیاز حق از باطل و در روز ملاقات دو لشگر با هم فرود آورد مایم ایمان آورده اید، خدا بر هر چیزی توانا است

فخر رازی در تفسیر این آیه میگوید : از جمله " إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ " این نکته استفاده میشود که هر کس ایمان بخدا دارد باید بهمین تقسیم خدا در مورد خمس راضی باشد و بهمین ترتیب هم حکم کند، مفهوم این مطلب اینست که اگر کسی برخلاف این تقسیم حکم کرد ایمان بخدا ندارد ،

ص: 256

شگفتا چگونه با این صراحت آیه قرآن هنگامیکه زهرا (سلام الله علیها) سهم ذی القربی را از ابی بکر مطالبه کرد، او و عمرا زوی دلیلی بر صدق مدعایش خواستند؟ مگر دلیلی محکم تر از قرآن وجود داشت؟ چه گناهی بالا تر از مخالفت با حکم قرآن است؟ .

خلاصه این آیه با کمال صراحت دلالت دارد که ذوی القربی حقی از خمس دارند و اول کسی که این دلالت آیه را انکار کرد ابوبکر بوده است و پس از وی : عمر ،

جامع الاصول از سنن ابی داود جلد 3 صفحه 146 وازنسائی نقل کرده که آنها از یزید بن هرمز روایت کرده اند که در فتنه ابن زبیر هنگامیکه نجده حروری حج نمود، شخصی را نزد ابن عباس فرستاد و از او در مورد سهم ذی القربی سؤال کرد که بچه کسی متعلق است؟ ابن عباس گفت این سهم مخصوص بستگان نزدیک پیغمبر (صلی الله علیه وآله) است ، و عمر مقدار کمی از خمس را در زمان خودش بجا عرضه کرد ولی چون خیلی کمتر از حق ما بود از وی نپذیرفتیم و رد کردیم، این حدیث را احمد حنبل در مسند خود جلد 1 صفحه 320 و در صحیح مسلم جلد 5 صفحه 197 و سیوطی در تفسیر درالمنثور جلد 3 صفحه 186 نقل کرده است.

ص: 257

این روایت که در نزد عموم محدثین عامه از احادیث صحیحیه است با کمال صراحت دلالت دارد که عمر حق بستگان نزدیک پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را که خود رسول الله (صلی الله علیه وآله) بفرمان خدا برای آنها تعیین کرده بود توقیف کرد

و در کتاب صحیح نسائی در اوائل کتاب قسم الفی "نقل کرده که عمر بن عبد العزیز از اموال خمس سهم رسول و سهم ذوی القربی را به بنی هاشم واگذار نمود، و این مطلب صریحا دلالت میکند که عمل ابوبکر و عمر از نظر عمر بن عبد العزیز محکوم بوده است،

در همین کتاب نقل شده که عمر بن عبد العزیز بعمر بن ولید نوشت: که پدرت (ولید بن عبد الملك) تمام خمس را بتواختصاص داد، در حالیکه پدرت بیش از یک فرد مسلمان در این اموال حق نداشته است و در این خمس حق خدا و پیغمبر (صلی الله علیه وآله) و حق بستگان پیغمبر (صلی الله علیه وآله) و ایتام و مساکین و از راه ماندگان است

ص: 258

عموم دانشمندان عامه نقل کرده اند که ابوبکر فاطمه (سلام الله علیها) را خشمگین ساخت و حضرتش را به حدی آزار رساند که آنجناب از وی و دستیارش عمر برای همیشه اعراض فرمود، و اخبار در این مورد به حد تواتر رسیده است، رنجش آن حضرت از این دو نفر به اندازه ای بود که وصیت کرد جنازه اش شبانه دفن شود و غیر از علی (علیه السلام) کسی بر او نماز نخواند، و بر این مطلب در وصیت خود تصریح فرمود و در اجرای آن از شوهرش علی (علیه السلام) پیمان گرفت. البته این وصیت بعد از جریان استیذان آن دو نفر از وی بود که حضرتش را عیادت کنند، و آنجناب از اذن دادن امتناع ورزید که در نتیجه مجبور شدند علی (علیه السلام) را واسطه کنند و با وساطت علی (علیه السلام) به عیادت زهرا سلام الله علیها رفتند، ولی در هنگام ورود آن دو در اطاقی که بستر مرض فاطمه (سلام الله علیها) گسترده بود حضرتش از آنها رو گرداند، و با آنها سخن نگفت پس از اینکه آنها خارج شدند، زهرا (سلام الله علیها) به علی (علیه السلام) عرض کرد: یا امیرالمؤمنین هر چه از تو بخواهم برایم انجام میدهی؟ مولا (علیه السلام) فرمود: آری. فاطمه سلام الله علیها

عرض کرد: تو را به خدا سوگند میدهم نگذاری این دو نفر بر جنازه ام نماز بخوانند، و بر سر قبرم بیایند، (1) ولذا مولا (علیه السلام) پس از دفن زهرا سلام الله علیها (2) آثار قبر آن حضرت را محو فرمود به طوری که آن دو نفر نتوانستند آنرا پیدا کنند و از جمله اخبار صحیحیه ای که در این مورد از عامه نقل شده است که ابن قتیبه در کتاب الامامه والسیاسه (3) بیان کرده است:

میگوید: هنگامیکه ابوبکر و عمر به عنوان عیادت بر فاطمه (سلام الله علیها) وارد شدند حضرت به آنها فرمود: "خدا را گواه میگیرم به اینکه شما دو نفر مرا خشمگین نمودید، و اگر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را ملاقات کنم از شما شکایت خواهم نمود" در سیره حلبی جلد 3 صفحه 399 نقل شده: فاطمه (سلام الله علیها) برای بکر خشمگین شد و تادم مرگ از وی اعراض فرموده بود و عمر آنحضرت پس از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) ششماه طول کشید.

ص: 260

1- شرح نهج البلاغه ج 16 ص 281- ابن ابی الحدید نقل کرده است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) قبر فاطمه (سلام الله علیها) را با خاک یکسان ساخت و اثر آنرا محو نمود و چهل صورت قبر دیگر در بقیع ترتیب داد که هیچکدام قبر زهرا (سلام الله علیها) نبود ولذا آنها نتوانستند قبر فاطمه (سلام الله علیها) را بیابند بعلی (علیه السلام) عتاب کردند که چرا آنان را در مراسم کفن و دفن و نماز دختر پیغمبر صلی الله علیه وآله مطلع نکرده است،

2- شرح نهج البلاغه ج 16 ص 281- ابن ابی الحدید نقل کرده است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) قبر فاطمه (سلام الله علیها) را با خاک یکسان ساخت و اثر آنرا محو نمود و چهل صورت قبر دیگر در بقیع ترتیب داد که هیچکدام قبر زهرا (سلام الله علیها) نبود ولذا آنها نتوانستند قبر فاطمه (سلام الله علیها) را بیابند بعلی (علیه السلام) عتاب کردند که چرا آنان را در مراسم کفن و دفن و نماز دختر پیغمبر صلی الله علیه وآله مطلع نکرده است،

3- الامامه والسیاسه ج 1 ص 14

در صحیح بخاری باب "فرض الخمس" و در صحیح مسلم جلد 5 صفحه 154 نقل شده که ابوبکر به فاطمه (سلام الله علیها) چیزی از حقیقت نداد، زهرا (سلام الله علیها) بروی خشمگین شد و از او اعراض کرد، و تا دم مرگ با وی سخن نگفت و ششماه بعد از وفات رسول الله (صلی الله علیه و آله) از دنیا رحلت فرمود، علی (علیه السلام) بر حسب وصیت وی او را شبانه دفن کرد و ابابکر را از تشییع جنازه دختر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) مطلع نساخت.

و مثل همین مطلب را سمهودی در کتاب "وفاء الوفاء" جلد 2 صفحه 157 نقل کرده است، و خلاصه در این مورد در کتاب "کنز العمال" و "منتخب کنز العمال" و در "جامع الاصول" و در مسند ابی داود و در شرح نهج البلاغه جلد 4 صفحه 104 روایات و اخبار زیادی وارد شده است.

و از همه اینها صریحتر مطلبی است که ابن قتیبه در کتاب "الامامه والسیاسه" جلد 1 صفحه 14 بیان کرده است، و آن اینکه:

روزی عمر به ابی بکر گفت ما فاطمه (سلام الله علیها) را خشمگین ساختیم بد نیست جهت ارضای وی از او عیادت کنیم، ابوبکر پیشنهاد عمر را پذیرفت و دنباله این تصمیم دوفتری در یک ساعت وسط روز که همه مردم شاهد بودند

ص: 261

درب منزل فاطمه (سلام الله علیها) آمدند ، آنروز علی (علیه السلام) در خانه نبود ، فضه خدمتکار منزل پشت در آمد ، گفتند: ما به عیادت دختر پیغمبر (صلی الله علیه وآله) آمدیم، از او اجازه بگیر وارد منزل شویم

فضه رفت و برگشت ، گفت اجازه نفرمودند ، این دو نفر با کمال ناراحتی از در منزل برگشتند ، در راه به علی (علیه السلام) برخورد کردند ، به عرض رسانیدند آیا اجازه می‌دهی ما به منزل تو بیائیم: و از دختر پیغمبر (صلی الله علیه وآله) عیادت کنیم؟ علی (علیه السلام) فرمود اشکالی ندارد ، آنها به طرف منزل علی (علیه السلام) برگشتند علی (علیه السلام) جلوتر وارد منزل شد جریان را به فاطمه (سلام الله علیها) گفت زهرا (سلام الله علیها) فرمود: یا علی تودر مقابل تقاضای آنها چه کردی؟ مولا (علیه السلام) فرمود: من با ملاقات آنها موافقت کردم، زهرا (سلام الله علیها) که سراپا در مقابل خواست و نظریه شوهر تسلیم بود، با اینکه با این برنامه به هیچ وجه موافقتی نداشت با بیانی مهرآمیز و مودب عرض کرد: "اعلی البیت بیئتک و الحرّة أمّتک" - یا علی خانه خانه تو است من هم کنیز توأم -

علی (علیه السلام) در را باز کرد و آن دو نفر وارد شدند و قدم در اطاق گذاردند . فقط فاطمه (سلام الله علیها) کاری که کرد همانطوریکه در بستر آرمیده بود با ورود آن دو صورت خود را به طرف دیوار برگرداند، آنها سلام کردند، زهرا (سلام الله علیها)

ابوبکر مشغول سخن شد، گفت: یا حبیبیة رسول الله سوگند به خدا که فرزند پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را از فرزند خودم بیشتر دوست دارم ، و تو نزد من از دخترم عایشه محبوب تری، من دوست داشتم آن روزی که رسول الله (صلی الله علیه وآله) از این جهان رخت بربست من میمردم و بعد از وی درد دنیا زنده نبودم ، اگر من فدک را از تو گرفتم قصدم انکار فضیلت و شرافت تو نبود بلکه بخاطر مطلبی بود که از یدرت شنیدم ،

در این هنگام همچنانکه زهرا (سلام الله علیها) رو به دیوار بود ، فرمود : " اگر من مطلبی را از پدرم برای شما بیان کنم که شما هم از وی شنیدید قبول میکنید و گواهی به صدق آن خواهید داد؟ گفتند : بلی . حضرت فرمود قسم میدهم شما را به خدا آیا نشنیدید؟ که رسول الله (صلی الله علیه وآله) میفرمود: "خوشنودی فاطمه خوشنودی من است و خشم وی غضب من میباشد. هر کس فاطمه را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس فاطمه را به غضب بیاورد مرا خشمگین ساخته است " آن دو گفتند : درست است، ما این بیانات را از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) شنیدیم .

زهرا (سلام الله علیها) فرمود : "خداوند و فرشتگانش را گواه میگیرم که شما دونفر مرا

به خشم آوردید و من از شما دو راضی نیستم. هرگاه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را ملاقات کنم از شما نزد وی شکوه میکنم ،

ابوبکر گفت : " پناه میبرم به خدا از غضب او و غضب تو ای فاطمه (سلام الله علیها) ابوبکر فریادش به گریه بلند شد و زهرا (سلام الله علیها) مرتب میفرمود : "لَا دَعْوَنَ عَلَيْكَ فِي كُلِّ صَلَاةٍ أُصَلِّيْهَا" - در هر نمازی که بجا آورم در حق تو تفرین خواهم کرد - ابوبکر شیون کنان از خانه فاطمه (سلام الله علیها) بیرون آمد ، مردم اطراف او را گرفتند ، سبب گریه اش را پرسیدند : گفت شب که میشود هر کدام شما آرام در کنار همسران خود می آرید ولی من زیر این بارسنگین مسئولیت با افکار پریشان و مضطرب دست و گریبانم ، بعد از آنچه که امروز من از فاطمه (سلام الله علیها) دیدم و شنیدم دیگر احتیاج به بیعت شما ندارم ، مرا رها کنید.

توجه شما خواننده عزیز را در اینجا به این گفتار اخیر ابی بکر جلب میکنیم ابوبکر که مدعی حکومت و رهبری ملت بوده است ، در برابر این بن بست خطرناک (خشم زهرا سلام الله علیها) چنان خودش را بیچاره میدید که میگفت : " از بیعت با من چشم بپوشید و مرا رها کنید" این جمله دلالت میکند که ابوبکر به هیچ وجه خودش را متمکن از جلب رضایت فاطمه (سلام الله علیها) نمی دید

شگفتا. مردی که قدرت نداشت رضایت خاطر يك فرد را تأمین کند، چگونه ادعای رهبری يك امت را میکرد؟ آری، ابوبکر بین دو محذور بزرگ قرار گرفته بود، از يك طرف میدید که تسلیم فدك به فاطمه (سلام الله علیها) خلاف سیاست و خلاف نظر عمر است، زیرا عمر کسی بود که تأیید نامه مالکیت زهرا (سلام الله علیها) را در مورد فدك که بدست ابی بکر نوشته شده بود پاره کرد، و از طرف دیگر خشم زهرا (سلام الله علیها) بر وی خیلی گران و سنگین بود لذا در این تنگنای شدید از حکومت استعفا کرد،

و حال اینکه اگر حکومت وی بر حسب نصب خدائی بود حق نداشت استعفا کند، زیرا در این صورت استعفای او همانند استعفای پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از نبوت است، همچنانکه امکان ندارد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از نبوت استعفا کند، همینطور رهبر اسلام هم که جانشین پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است در صورتی که مقام رهبری وی بر حسب نصب الهی است، استعفای از آن برای وی جایز نیست، و مسئله امامت و رهبری اسلام قابل مقایسه با موضوع قضاوت و یا امامت نماز جماعت در اسلام نیست، زیرا قاضی و امام جماعت از طرف خدا برای این منصب تعیین نشده است.

آری. اگر کسی را خدا برای قضاوت و یا امامت نماز جماعت تعیین کرد البته

اوهم حق ندارد از این مقام استعفا بدهد، و روی همین حساب کسی که از طرف پیغمبر (صلی الله علیه وآله) و یا ولی امر و حجة الله برای مقامی نصب شده حق استعفای از آن مقام را ندارد، مگر اینکه آن پیغمبر و یا ولی امر را راضی کند. در هر حال همواره در این گفتار ابی بکر که مکرر میگفت:

"اقيلوني وَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ" - مرا وا بگذارید، بهتر از شما نیستم - دقت میکنیم، اگر بگوئیم این سخن را ابوبکر به راستی جدی میگفت، این سخن خود خلافت وی را باطل میکند، مخصوصاً با قسمت دوم گفتارش "وَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ"، و این گفتار وی در "صواعق المحرقة" ابن حجر صفحه 7 و در کتاب "الامامه والسياسة" ابن قتیبه جلد 1 صفحه 34 و در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد 4 صفحه 169 نقل شده است.

و اگر بگوئیم این حرف ابی بکر جدی نبوده از فردی که ادعای رهبری امتی میکند این ظاهر سازی دروغ صحیح نیست.

در هر حال این جریان ابی بکر بر حسب ظاهر از پشیمانی او نسبت به آنچه که با زهرا (سلام الله علیها) رفتار کرده حکایت میکند، و موید این مطلب آن سخنی است که در لحظات آخر عمرش با خود زمزمه میکرد: "لَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكْشِفْ عَنْ نَيْتِ فَاطِمَةَ" - دوست داشتم که باعث نشوم

ص: 266

به خانه زهرا (سلام الله علیها) بریزند - (1) این مطلب در منتخب کنز العمال که در حاشیه کتاب مسند احمد حنبل چاپ شده است در باب " امارت و خلافت صدیق" نقل شده است، و مسعودی هم نیز همین مطلب را در کتاب مروج الذهب جلد 2 صفحه 194 و یعقوبی در تاریخ خود جلد 2 صفحه 195 و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه جلد 1 صفحه 130 و ابن تیمیه در کتاب " منهاج السنه" جلد 4 صفحه 220 و فضل بن روزبهان در کتاب " ابطال الباطل" خود نوشته است، (2)

ص: 267

-
- 1- البته در یک روایت دیگر سخن ابی بکر به اینصورت نقل شده است "لَيْتَنِي لَمْ أَفُتِّشْ بَيْتَ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَادْخَلَهُ الرَّجَالُ وَلَوْ كَانَ أَعْلَقَ عَلَى حَرْبٍ- ای کاش خانه زهرا (سلام الله علیها) را مورد تهاجم یک عده مردان قرار نمیدادم، اگر چه بسته بودن این درب (کنایه از بیعت نکردن علی (علیه السلام)) بزرگترین جنگ با من بود
 - 2- شاعر عرب در این باره میگوید: حَمَلُوهَا يَوْمَ السَّقِيفَةِ أَوْزَارًا *** تَزُولُ الْجِبَالَ وَهِيَ تُزَالُ ثُمَّ جَاءُوا مِنْ بَعْدِ هَاسْتُقِيلُونَ *** وَهِيَ هَاتِ عَشْرَةَ لَا- تُقَالُ جَنَائِيَاتِي رَأَى رُؤُوسَ سَقِيفَةٍ بَارَكْرَدْنَا كَمَا كَوَّهْنَا فِي رَأْسِهَا بِرَأْسِهَا وَهِيَ كَالْجِبَالِ وَهِيَ تُزَالُ ثُمَّ جَاءُوا مِنْ بَعْدِ هَاسْتُقِيلُونَ *** وَهِيَ هَاتِ عَشْرَةَ جَنَائِيَاتِي اسْتَعْفَا كَرَدْنَا، ولی هیئات آن جنایات لغزشی بود که برگشت ندارد .

در هر حال با فرض این مطلب که ابابکر رهبر مطاعی از نظر مسلمانان بود چگونه در این محذور شدید واقع شد که مجبور گردید از خلافت استعفا کند؟ در حالیکه برای او ردّ فدک به زهرا (سلام الله علیها) امکان داشت، زیرا بر فرض اینکه بگوئیم فدک به عموم ملت مسلمان تعلق داشت جایز بود ابوبکر از باب ولایت بر ملت بر حسب صوابدید شئون ملی مردم آنرا بفردی از افراد (زهرا) (سلام الله علیها) ببخشد، همچنانکه متروکه منقول پیغمبر صلی الله علیه و آله را از قبیل شمشیر و عصا و لباس آنحضرت به علی (علیه السلام) واگذار کرد و اطاقهای منزل پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را به زنان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) داد، اگر بگوئید این واگذاری ها بر حسب سابقه ای بود که از وصیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) داشت این چه وصیتی بود که از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در مورد خانه و اموال منقول آن حضرت سابقه داشت ولی در مورد فدک سابقه نداشت؟ با اینکه حدیثی را که ابوبکر از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در نفی توریث روایت کرده شامل فدک و غیر فدک حتی اموال منقول پیغمبر (صلی الله علیه و آله) هم میشود، اگر بگوئید ابوبکر آن اموال را از باب ولایت عامه خودش به علی (علیه السلام) و زنان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) واگذار

کرد و چنین حقی برای خلیفه ثابت بود، پس چرا در مورد فدک از این حق استفاده نکرد و در محذور شدید قرار گرفت و مغضوب فاطمه (سلام الله علیها) شد که ناچار اقدام به استعفای از خلافت کرد. در اینجا هم میخواست از ولایت عامه خودش استفاده کند.

لذا قاضی القضاة در مقام حکایت گفتار شیعه میگوید: " بهتر اینست که بگوئیم عاطفه احسان و اکرام به دختر پیغمبر (صلی الله علیه وآله) با آنچه که ابوبکر و عمر در مورد زهرا (سلام الله علیها) مرتکب شدند منافات داشته است .

آنگاه خود قاضی القضاة میگوید: " این سخن شیعه گفتار جالبی است چون سزاوار بود ابوبکر همان احسانی را که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در مورد دخترش زینب مبذول داشت وی هم در مورد استرداد فدک به فاطمه (سلام الله علیها) مبذول میداشت ، هنگامیکه شوهر زینب (ابی العاص) در جنگ بدر بدست سربازان اسلام اسیر شد ، همسر وی زینب (دختر پیغمبر صلی الله علیه وآله) گردن بند خود را که یادگاری مادرش خدیجه بود به عنوان فدیة شوهر نزد پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرستاد، چشم رسول الله (صلی الله علیه وآله) به گردن بند دختر که یادگار محبوبه اش خدیجه بود افتاد، خاطرات فداکاریهای آن بزرگ بانوی قهرمان در نظر پیغمبر (صلی الله علیه وآله) تجدید شد، اشگ از دیدگان رسول

الله (صلی الله علیه وآله) جاری گردید، و پیغمبر (صلی الله علیه وآله) با موافقت مسلمانان داماد خودابی العاص را از قید اسارت آزاد کرد و فدیه او را هم برگرداند(1)

ص: 270

1- علامه محقق مرحوم شیخ محمود ابوریه صاحب کتاب "ابوهریره" در صفحه 169 آن کتاب مینویسد: " ما در مجله "الرسالة المصرية" مقاله ای به عنوان "موقف ابی بکر من الزهراء سلام الله علیها" منتشر کردیم که قسمتی از آنرا در اینجا نقل میکنیم: بر فرض اینکه ما قبول کنیم خبر واحد ظنی مخصوص حکم قطعی قرآن میشود و بر فرض اینکه حدیث نفی ارث ابی بکر هم ثابت باشد و نیز بپذیریم که عموم حدیث مزبور هم قابل تخصیص نیست، تازه با فرض همه اینها ابوبکر میتواندست قسمتی از متروکه پیغمبر صلی الله علیه وآله را به زهرا (سلام الله علیها) عطا کند، زیرا این لازمه ولایت عامه حکومت او بر مسلمانان بود، چون جایز است امام بر حسب صوابدید شئون امت اسلامی بعضی از ثروتهای عمومی را به بعضی از اشخاص اختصاص بدهد، همچنانکه خود ابی بکر بر حسب مصلحت سیاسی خود بعضی از متروکات پیغمبر صلی الله علیه وآله را به زبیر بن عوام و محمد بن مسلمه و غیر آنها اختصاص داد، و همین فدکی را که وی به زور از زهرا (سلام الله علیها) گرفت، اندکی طول نکشید که عثمان آنرا درست در اختیار مروان حکم گذارد. (مجله الرسالة المصرية شماره 518 سال 11) ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه جلد 16 صفحه 286 میگوید: این سخن بی جواب است: مقتضای کرامت و رعایت حق پیغمبر (صلی الله علیه وآله) این بود که اگر مسلمانها از حق خودشان در فدک (با فرض ثبوت حقی برای آنها در آن) نمی گذشتند و حاضر نبودند آنرا به دختر پیغمبر (صلی الله علیه وآله) ببخشند. در عوض فدک معادل آن باید به زهرا (سلام الله علیها) واگذار میشد تا اورا ضعیف شود، و امام در صورتیکه مصلحت ملت را در این به بیند میتواند چنین عملی انجام بدهد، شریف مگه در ضمن اشعار زیبایی که سروده به این حقیقت اشاره فرموده است: جرعاها من بعد والدیها الی الی الی فیظ مرارا فبئسما جرعاها لیت شعری ماکان ضرهما *** الحفظ لعهد النبی لوحفظها کان اکرام خاتم الرسل الهادی *** البشیر النذیر لولا کرماها ان فعل الجمیل لم یأتیاه *** وحسان الأخلاق ما اعتمداها ولو ابتیع ذلك بالثمن الغالی *** لما ضاع فی اتباع هواها أترى المسلمین کأنوا یلومونهما *** فی العطاء لواعطیها کان تحت الخضراء بنت نبی *** صادق ناطق امین سواها بنت من؟ ام من؟ حلیله من؟ *** ویل لمن سن ظلمها و اذاها پس از مرگ پدر کینه را به وی جرعه جرعه نوشاندند در مراتب مکرر و چه بد نوشابه ای به او نوشاندند ای کاش میدانستم که حفظ دختری پیغمبر (صلی الله علیه وآله) چه زیانی به آن دونفر در مقام حفظ عهد پیغمبر (صلی الله علیه وآله) میرساند؟ احسان به پیغمبر خاتم بود اگر دختری را اکرام میکردند کردار نیک و خوش رفتاری با پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نبود آنچه آن دو نفر با دخترش رفتار نمودند اگر آن ملک را با یک قیمت سنگین از زهرا (سلام الله علیها) خریده بودند و در اختیار مسلمین قرار میدادند در مورد اجرای خواسته فاطمه (سلام الله علیها) هیچ تضییع حقی صورت نمیگرفت آیا شما می پندارید که اگر آن ملک را به دختری پیغمبر (صلی الله علیه وآله) واگذارده بودند مسلمانان آن دو نفر را ملامت میکردند؟ آری در زیر سایه های آن درختان سبز حرمت دختر پیغمبر صادق بود دختر چه کسی؟ مادر چه کسی؟ همسر چه کسی؟ وای بر آن که به اوستم نمود و وی را آزد

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ضمن نقل جریان جنگ بدر میگوید: من داستان ابی العاص وفدیه او را برای ابی جعفر نقیب یحیی بن ابی زید بصری علوی میخواندم، نقیب ناگهان آهی کشید و گفت: آیا تو می پنداری که ابوبکر و عمر در اینجا حاضر نبودند؟ آیا سزاوار نبود که آنها هم بمقتضی اکرام واحسان به پیغمبر (صلی الله علیه وآله) از فدك دست بردارند و آنرا به فاطمه (سلام الله علیها) واگذار نمایند؟ آیا موقعیت زهرا (سلام الله علیها) از نظر پیغمبر (صلی الله علیه وآله) کمتر از موقعیت زینب بود؟ در صورتیکه

فاطمه (سلام الله علیها) سیده نساء عالمین است، البته این حرف در صورتی است که فرض کنیم زهرا (سلام الله علیها) در فدك از نظر ارث و یا از باب نحله حقی نداشته است

ابن ابی الحدید میگوید: من در پاسخ نقیب گفتم. بر حسب روایتی که ابوبکر از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نقل کرد فدك حقی از حقوق مسلمین بود،

ص: 273

جایز نبود که ابوبکر مسلمانان را از این حق محروم کند و آنرا به زهرا (سلام الله علیها) اختصاص بدهد

نقیب جواب داد: مگر فدیة ابی العاص حق عموم مسلمانان نبود که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) آنرا به

دخترش زینب بخشید؟

من پاسخ دادم: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) صاحب شریعت بود و میتواندست هرگونه حکمی را تشریح و اجرا کند، ولی ابی بکر که در حکم پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نبود

نقیب فرمود: من نمیگویم که چرا ابی بکر حق مسلمانان را با زور و اجبار از آنها نگرفت و به فاطمه (سلام الله علیها) نداد؟ بلکه میگویم: ابوبکر در این مورد که خشم فاطمه (سلام الله علیها) تحریک شده بود چرا از مردم نخواست که از حق خود بگذرند و برای ارضاء خاطر دختر پیغمبر (صلی الله علیه وآله) این ملک به او واگذار شود؟ همچنانکه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در مورد فدیة ابی العاص همین برنامه

را اجراء فرمود؟ آیا چنین می پنداری که اگر ابوبکر به مردم می گفت این فاطمه (سلام الله علیها) یکدانه دختر پیغمبر شما است، پدر را از دست داده، سزاوار است برای خوش آیند وی این قسمت از ثروت عمومی شما ملت در اختیار او قرار گیرد، اگر چنین مطلبی با مردم میگفت آیا مردم ناراضی

ص: 274

بودند؟ و به این امر تن نمی دادند؟

ابن ابی الحدید میگوید: من گفتم: آری. قاضی القضاة ابوالحسن عبد الجبار هم چنین گفته: که مقتضای اکرام واحسان این بود که فدک به زهرا (سلام الله علیها) واگذار شود، اگرچه این منع ابوبکر و عمر هم از نظر تصلب در دین از نظر ما نیز بجا و پسندیده است.

ولی من معتقدم که این عمل ابوبکر و عمر از نظر اجرای برنامه دینی هم به جا و پسندیده نبوده است، و این سخن قاضی القضاة صرفاً از باب حسن ظن وی به آن دو خلیفه است، والا از نظر قواعد شرعی این عمل ابوبکر و عمر خلاف بوده چون بر حسب اخبار متواتره یقینی که از طریق عامه نقل شده پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرموده "إِنَّ اللَّهَ يَغْضَبُ لِعِصَابِ فَاطِمَةَ وَيَرْضَى لِرِضَاهَا" - خداوند برای غضب زهرا (سلام الله علیها) خشمگین میشود و به رضایت وی خوشنود میگردد- و این از جمله احادیثی است که حاکم در "مستدرک الصحیحین" و علامه مناوی در کتاب "کنوز الدقائق" حرف الف نقل کرده اند، ابوبکر و عمر هر دو این حدیث را از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) شنیده بودند و حتی در آنروزیکه به عیادت زهرا (سلام الله علیها) آمده بودند در کنار بستروی به این مطلب اعتراف کردند، و گذشته از این بخاری در صحیح خود باب

ص: 275

مناقب فاطمه (سلام الله عليها) نقل کرده که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: "فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ أَغْضَبَهَا فَقَدْ أَغْضَبَنِي" - فاطمه (سلام الله عليها) پاره تن من است هرکس او را خشمگین کند مرا بغضب آورده است. (1)

و نیز ابن حجر در "الصواعق المحرقة" و ترمذی و حاکم از ابن زبیر از پیغمبر صلی الله علیه وآله نقل کرده اند که فرمود: "إِنَّمَا فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي يُودِينِي مَا آذَاهَا وَيُنْصَبُ بِنِي مَا أَنْصَبَهَا" فاطمه (سلام الله عليها) پاره تن من است هرچه او را آزار دهد مرا آزرده است و هر که او را دشنام دهد مرا دشنام داده- این روایت را حاکم در "مستدرک الصحيحین" جلد 3 صفحه 159 نقل کرده، و در صحیح مسلم "باب مناقب الصحابه" نقل شده که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: "إِنَّمَا فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي يُودِينِي مَا آذَاهَا وَيُسْرُنِي مَا أَسْرَاهَا"

ص: 276

1- طبری در کتاب ذخائر العقبی ص 37 و متقی حنفی در کتاب کنز العمال ج 6 ص 220 این حدیث را نقل کرده اند و مناوی در کتاب "فیض القدر" ج 4 ص 421 بعد از نقل این حدیث گفته: به همین روایت استدلال شده بر کفر کسی که به فاطمه (سلام الله عليها) دشنام بدهد چون او را بغضب آورده و نیز همین حدیث دلالت میکند که زهرا (سلام الله عليها) از شیخین افضل بوده است، و نسائی این حدیث را در خصائص ص 35 آورده

-منحصراً فاطمه (سلام الله علیها) پاره تن من است آنچه او را آزاردهد مرا می آزارد و هرچه وی را مسرور گرداند مرا شادمان مینماید - در کتاب "شفاء" قاضی عیاض نقل کرده که حضرت فرمود: "إِنَّهَا بَصْعَةٌ مِنِّي يُغْضِبُنِي مَا أَغْضَبَهَا" - این دختر پاره تن من است آنچه او را خشمگین سازد مرا غضبناک میکند - و همچنین در صحیح ترمذی نقل شده که رسول الله (صلی الله علیه وآله) فرمود: "إِنَّهَا بَصْعَةٌ مِنِّي يُرِيْبُنِي مَا أَرَابَهَا وَيُؤْذِنِي مَا آذَاهَا" - این دختر تنها پاره تن من است هر بدی که به او برسد به من رسیده و هرچه او را آزاردهد مرا اذیت نموده است - این روایت را ابن تیمیه در کتاب "منهاج السنه" وطبری در ذخائر العقبی و بخاری در صحیح خود در "کتاب نکاح" و صحیح مسلم در باب "مناقب صحابه" نقل کرده اند پس با وجود این روایات عمل ابوبکر و عمر نه تنها از نظر جهات عاطفی ناپسند بوده بلکه از نظر قواعد شرعی هم ناپسند بوده است، زیرا موجبات خشم خدا و رسول را فراهم کرده اند،

در هر حال با وجود این احادیث و خشم و غیظی که زهرا (سلام الله علیها) نسبت به ابی بکر و عمر تا آخر عمرش ادامه داد به حدیکه وصیت کرد آنها در تشییع جنازه اش شرکت نکنند و بر وی نماز نگذارند، چه حسابی باید برای

1- در اینجا اینجانب (مترجم) نظر خوانندگان عزیز را به نکته ای جلب میکنم : مولف فقید در این کتاب موضوع فدك را صرفاً از نظر شئون محاکمی مورد بحث و تحلیل قرار داده است، و لذا در این قسمت اخیر از این فصل که روی این مطلب تکیه کرده که تنها راه ارضاء فاطمه (سلام الله علیها) واگذاری فدك به وی بود، ممکن است بعضی از افراد که تحت تأثیر این سخن قرار گرفته اند فکر کنند که زهرا (سلام الله علیها) يك فرد ماده پرست و ثروت دوستی بوده که انگیزه خشم او توقیف فدك و تنها راه ارضای وی واگذاری فدك به او بوده است، خیر مطلب چنین نیست ، اگر ابوبکر و عمر چند برابر فدك را هم به او میدادند که ساکت بشود و از انقلاب در برابر حکومت آنان خودداری کند زهرا (سلام الله علیها) از آنها راضی نمیشد و هم چنان بر آنان غضبناك و خشمگین بود ، زیرا که انگیزه زهرا (سلام الله علیها) در انقلابی که به عنوان استنقاذ فدك به راه انداخته بود تنها رسیدن به پول و ثروت نبود، بلکه انگیزه وی را دو مطلب تشکیل میداد :

1- پیشگیری از تصرف و تحریف احکام الهی، همچنانکه در خطبه خود که بزرگ میتینگ علیه تجاوز حکومت وقت بود ، روی این مطلب تکیه کرد که حدیث ساختگی ابی بکر بر خلاف قرآن است ، و این دستگاه رهبری که بر مبنای سالوسگری حزبی با چهره دموکراسی روی کار آمده در نظر دارد با جعل اکاذیب و اتهامات نسبت به نبی اکرم اسلام (صلی الله علیه وآله) قوانین و احکام الهی را تحریف کند، و با اینکه فدك اعطائی پیغمبر صلی الله علیه وآله به وی بوده و قبلاً آنحضرت متصرف فدك بوده است و در محاکمه خصوصی اقامه شهود بر آن کرده در عین حال در خطبه اش از این مقوله سخن نراند ، 2- نمایشگری چهره دیکتاتوری و قلدرانه حکومت ابوبکر و عمر يك دیکتاتوری سرسختانه را در زیر ماسك عدل قرآنی و اسلامی اجرا میکردند ، و شاید مردم سطحی آن زمان که هنوز آموزشهای اسلامی در آنها عمیق نشده بود و بینش کامل پیدا نکرده بودند که به ماسکهای فریبا فریفته نشوند، نمیتوانستند آن قیافه عفریت آسای قلدرانه حکومت ابی بکر و عمر را در واقع ببینند و زهرا (سلام الله علیها) میخواست با اثبات این تجاوز بی رحمانه آن چهره باطنی حکومت ابی بکر و عمر را برملا سازد ، رضایت فاطمه (سلام الله علیها) تنها با استرداد فدك حاصل نمیشد ، بلکه خوشنودی وی بر این متوقف بود که ابوبکر و عمر از چپاول و غصب دست بکشند و مقام مقدس رهبری اسلام را در همان مسیر خدائیش (علی علیه السلام) وا بگذارند (مترجم)

عده ای از افراد درصدد تبرئه خلیفه برآمده اند و به صورت دفاع بیشترگناه وی را تثبیت نموده اند.

از جمله گفته اند: خشم زهرا (سلام الله علیها) برای بکر به خاطر یک موضوع دینی نبوده است بلکه اینگونه خشمها خواه و ناخواه برای افراد نسبت به اشخاصی که از آنها جانبداری نکنند پیش میآید و این خشم در واقع یک غضب صددرصد کامل نیست، بلکه یک نوع بی توقعی است که معمولا برای افراد در مواقعی که برخلاف میل آنها مطلبی اجراء شود ولو بحق حاصل میگردد،

البته این سخن باطل است، زیرا این نوع خشم (دل آزدگی در برابر حق) از یک فرد مؤمن عادی صادر نخواهد شد، تاچه رسد به فاطمه ای که آیه تطهیر و آیه مباحله و سوره هل اتی در شان او نازل

شده و پیغمبر (صلی الله علیه وآله) او را سیده نساء عالمین نامیده است، اگر واقعا ابوبکر نسبت به موضوع فدک به حق حکم کرده بود سزاوار نبود فاطمه (سلام الله علیها) خشمگین شود و چه چیز بدتر از این است که مسلمانی از اجرای حکم خدا ملالت پیدا کند

ظاهر قضیه این بوده که زهرا (سلام الله علیها) در اینجا حق خودش را مطالبه کرده است، و چون حق زهرا (سلام الله علیها) را بی جهت گرفتند و بی دلیل او را از ثروتش محروم نمودند غضبناک شد و این خشم تا هنگام مرگش ادامه داشت، و این غضب در برابر چپاول و غصبی بود که در حکم پایمال کردن دین و قانون مالکیت اسلام به حساب می‌آمد، پس خشم زهرا (سلام الله علیها) به خاطر موضوع مذهبی بوده است.

گذشته از این: پیغمبر (صلی الله علیه وآله) به طور مطلق فرمود: "غضب زهرا غضب خدا است" و این سخن پیغمبر (صلی الله علیه وآله) انواع خشمهای فاطمه (سلام الله علیها) را شامل میشود، نمیتوان گفت که این کلام پیغمبر (صلی الله علیه وآله) مخصوص غضبهای دینی زهرا (سلام الله علیها) بوده است. زیرا اگر چنین باشد پس این سخن پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فضیلتی برای فاطمه (سلام الله علیها) ثابت نمیکند، زیرا خدا در برابر خشم هر فرد مؤمن که مربوط به دین باشد خشمگین میشود پس

اینکه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در بین همه مسلمانان این مطلب را بصورت مزیتی برای زهرا (سلام الله علیها) بیان فرموده معلوم میشود مراد اینستکه بطور مطلق آزردهی زهرا (سلام الله علیها) موجب خشم پروردگار است، (1)

در هر حال خداوند اطاعت و فرمانبرداری خود را در تحصیل خوشنودی فاطمه (سلام الله علیها) قرار داده است، و ثواب و اجر را بر تأمین رضای خاطر وی مترتب ساخته است، از باب احسان به پیغمبر خودش، همچنانکه در قرآن کریم ایفاء حق پیغمبری وی را مهربانی با فرزندان و بستگان آنحضرت قرار داده، بنابراین از جمله حقوق مسلم پیغمبر (صلی الله علیه وآله) محبت به دخترش فاطمه (سلام الله علیها) و نگهداری وی از آزردهی خاطر و دلنگرانی بوده است، چون اوپاره تن پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بود و بخشم آوردن او مساوی با غضبناك ساختن رسول الله (صلی الله علیه وآله) بوده است، و بدیهی است که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) هیچگاه به باطل غضبناك نمیشود، و خشم

ص: 282

1- ممکن است از عموم این روایت استفاده دیگری هم بکنیم و آن اینکه فاطمه (سلام الله علیها) خشمی و غضبی جز برای خدا و دین خدا نداشته و همه خشمهای وی و خوشنودیهایش در طول عمر به خاطر خدا بوده است و برطبق این مطلب خشم زهرا (سلام الله علیها) در این مورد هم برای خدا بوده (مترجم)

رسول الله (صلى الله عليه وآله) برحق است، وخشم او موجب خشم خدا است و کسی که خدا براو خشمگین باشد او درگمراهی است و سرنوشتش خلود در آتش جهنم است. (1)

سخنی از ابن تیمیه:

ابن تیمیه در کتاب منهاج السنه جلد 2 صفحه 17 در مقام دفاع از ابی بکر و عمر که مورد خشم فاطمه (سلام الله علیها) قرار گرفته بودند چنین پاسخ می‌دهد که این حدیث پیغمبر (صلى الله عليه وآله) "فَاطِمَةُ (سلام الله علیها) بَصَدَعَتْ مِنِّي بَضْعَةَ مَنْيَ يُرِيْبُنِي مَا أَرَابَهَا وَيُودَ وَ يُؤْذِنِي مَا آذَاهَا" در مورد علی (علیه السلام) صادر شده است .

زیراعلی (علیه السلام) تصمیم گرفته بود با دختر ابی جهل در زمان زندگی پیغمبر صلی الله علیه وآله و فاطمه (سلام الله علیها) ازدواج کند، این تصمیم علی (علیه السلام) موجب غضب پیغمبر صلی الله علیه وآله شد و رسول الله (صلى الله عليه وآله) چنین فرمود ، و در خبر رسیده که پیغمبر (صلى الله عليه وآله)

فرمود: بنی هشام بن مغیره از من اجازه خواستند که دختر خود را به علی بن ابیطالب (علیه السلام) بدهند و از طرف من اذنی نیست ، اذنی

ص: 283

1- این مطلب از آیات اخیر سوره مبارکه "الْحَمْدُ" روشن است که گمراهان در ردیف کسانی قرار گرفته اند که مورد خشم خدایند همچنان که میفرماید: "غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ" (مترجم)

نیست، اذنی نیست (سه مرتبه این جمله را تکرار فرمود) اگر علی (علیه السلام) دوست دارد با دختر آنها ازدواج کند پس دختر مرا طلاق بدهد، زیرا دخترم پاره تن من است از هرچه که او بدش بیاید مرا هم بدمی آید و هر چه موجب آزرده‌گی او شود مرا هم می‌آزارد، سپس ابن تیمیه گفته معلوم است که خواستگاری علی (علیه السلام) از دخترابی جهل موجب نگرانی و ناراحتی فاطمه (سلام الله علیها) خواهد بود، پس این عمل موجب زجر و آزار پیغمبر صلی الله علیه و آله هم میشود، اگر این سخن پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بنا باشد مصداق پیدا کند (یعنی این يك وعید جدی است) باید اولاً مصداق آن علی (علیه السلام) باشد، زیرا علی (علیه السلام) با این خواستگاری زهرا (سلام الله علیها) را خشمگین کرد و اگر این سخن پیغمبر (صلی الله علیه و آله) يك وعید جدی نیست، پسایی بکرهم که زهرا (سلام الله علیها) را بغضب آورده همچون علی (علیه السلام) مورد خشم پیغمبر (صلی الله علیه و آله) واقع نمیشود، (1)

ص: 284

1- متأسفانه آن کسی که این جریان دروغ را نقل کرده و به علی تهمت زده است، بیش از آنچه به علی (علیه السلام) اهانت کرده باشد، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و زهرا (سلام الله علیها) را مورد توهین قرار داده است، زیرا در طی این بیان (پیغمبر (صلی الله علیه و آله) يك فرد متعصب به عصبیت جاهلانه معرفی شده است، که از ازدواج دامادش با دیگری ناراحت میشود، و زهرا (سلام الله علیها) هم يك زن جاهل دارای غیرت جاهلانه که از وسنی دار شدن وحشت زده و خشمگین میگردد، و حال اینکه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و زهرا و علی (علیهما السلام) خانواده ای هستند که "" این روایت و امثال آنرا مزدوران معاویه جعل کرده اند برای اینکه نسبت به علی (علیه السلام) و اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) اهانت کنند، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج 4 ص 61 میگوید ابوجعفر اسکافی نقل کرده که معاویه عده ای از اصحاب و از تابعین را استخدام کرد که روایات قبیحه ای در مورد طعن بر علی (علیه السلام) جعل کنند و آنها را کاملاً از نظر پول راضی میکرد که هرچه دلخواه معاویه است انجام دهند تازه برفرض اینکه بگوئیم این روایت ابن تیمیه و این جواب وی صحیح است، سایر اخبار و روایاتی که در این مورد از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) رسیده چه جواب خواهد داد، مخصوصاً آن اقراری که زهرا (سلام الله علیها) از ابوبکر و عمر در بستر بیماری گرفت و بعد اعلام کرد که از آنها غضبناک است و هنگامی که ابوبکر سخن او را شنید و متوجه شد رضایت زهرا سلام الله علیها امکان ندارد به ضجه درآمد

پاسخ از این سخن : اولاً این روایت از نظر شیعه مخدوش است و هیچ يك از روایات امامیه آنرا نقل نکرده اند، زیرا شیعه معتقد است امام (علیه السلام) معصوم است و معصوم عملی که موجب خشم خدا و رسول (صلی الله علیه و آله) باشد نه تنها انجام نمیدهد بلکه اراده هم نمیکند، و این روایت مطابق مذهب ناصبیه است که دشمن سرسخت علی (علیه السلام) و اهل بیت (علیهم السلام) اند، و ثانیاً : این روایت دلالت نمیکند که علی (علیه السلام) دختری را چهارم را خواستگاری کرده است بلکه روایت میگوید بنی هشام از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) استجازه کردند که دخترشان را به علی (علیه السلام) بدهند و این استجازه

موجب خشم پیغمبر (صلی الله علیه و آله) شد ،

ثالثاً : بر فرض اینکه بگوئیم علی (علیه السلام) دختری را خواستگاری کرد، علی (علیه السلام) عمل نامشروعی انجام نداد، زیرا (بعقیده سنی ها که علی علیه السلام را امام و عالم به تمام حقایق میدانند) علی (علیه السلام) برحسب آیه قرآن که میفرماید : "فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعًا" (1) - از زنان پاک و باعفت دو تا و سه و چهار تا نکاح کنید - تعدد زوجات را يك امر مشروع و مجاز برای خود میدانست و به عنوان اقدام

ص: 286

به يك امر مشروع به خواستگاری دختر ابی جهل دست زد و بعد که برحسب فرموده رسول الله (صلی الله علیه وآله) متوجه شد چون این عمل موجب ناراحتی زهرا (سلام الله علیها) و خشم خدا و رسول است از آن اجتناب کرد، و در اینجا نه تنها عمل علی (علیه السلام) مورد خشم زهرا (سلام الله علیها) نبود بلکه زهرا (سلام الله علیها) از علی (علیه السلام) بسیار خوشنود شد که در پیرو خواستگاریش به خاطر تأمین رضای فاطمه (سلام الله علیها) علی (علیه السلام) با آن دختر ازدواج نکرد، چون نفس خواستگاری زهرا (سلام الله علیها) را خشمگین نمیکرد، اگر خواستگاری منجر به ازدواج شد خشم زهرا (سلام الله علیها) برمی افروخت،

این عمل کجا و کردار ابی بکر و عمر کجا که حق زهرا (سلام الله علیها) را غصب می کردند و مال شخصی وی را چپاول نمودند و استشهادها و استدلالهای او را با تمام حاکمیت زیر پا گذاردند.

XXXXXXXXXXXXXXXX

در طول تاریخ اول کسی که فدك را به اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) برگردانید عمر بن عبد العزیز بود، هنگامی که بخلافت رسید اعلام کرد:

ای مردم من فدك را به فرزندان رسول الله (صلی الله علیه وآله) و فرزندان علی بن ابیطالب (علیه السلام) رد کردم، و مادامی که عمر بن عبد العزیز خلیفه بود فدك در دست آنها بود.

ابن ابی الحدید از ابابکر جهری نقل میکند: هنگامی که عمر بن عبد العزیز به حکومت رسید اولین دادخواهی که انجام داد: حسن بن حسن بن علی (علیهم السلام) را طلبید و بعضی گفته اند مولا زین العابدین (علیه السلام) را طلبید و فدك را بآنحضرت رد کرد (1)

چه میشد ابوبکر همچون عمر بن عبد العزیز رفتار میکرد؟ و فدك را به زهرا سلام الله علیها

ص: 288

1- البته این حرف درست نیست و روایت صحیح اینست که هیچ يك از ائمه هدی (علیهم السلام) فدك را بعد از غصب از حکام زمان تحویل نگرفتند و آنرا سایر از سادات و علویین از حکومتها می گرفتند و باز دوباره مأخوذ میشد. (آقای مقدسی) توجه: علت اینکه امامان ما هیچکدام حاضر نمیشدند فدك را از حکام زمان تحویل بگیرند به این خاطر بود که آنها میخواستند با برگرداندن فدك حکومت دیکتاتوری خود را ماسك عدل بزنند و در قالب این عمل ثابت کنند که حق غصب شده آل محمد (صلی الله علیه وآله) تنها يك فدك بوده است، و خلافت و حکومت حق مغضوب آنان نیست، همچنان که این مطلب از مضمون حدیث معروف موسی بن جعفر (علیه السلام) دانسته میشود: که وقتی هارون در حضور بزرگان و زعمای ملت اسلام ضمن يك دلسوزی ساختگی نسبت به مظلومیت آل محمد (صلی الله علیه وآله) از حضرت تقاضا میکند که امام (علیه السلام) حدود فدك را تعیین بفرمایند، تافدك مغضوب به آن حضرت مسترد گردد، امام (علیه السلام) ابتداء از تعیین حدود امتناع ورزید و آخر الامر اظهار فرمود: فدك چهار حد دارد: حد اول آن عدن و مرز دوم آن سمرقند و حد سومش آفریقا و حد چهارم سیف البحر و ارمنستان میباشد، صورت هارون در برابر این اظهار امام (علیه السلام) سیاه واز همین جا تصمیم قتل آنحضرت را گرفت (بحارج 48 ص 144) - مترجم -

مسترد مینمود؟ یا از باب ولایتی که او بر اموال مسلمین داشت و یا از

ص: 289

باب استحقاق مشروع زهرا (سلام الله عليها)، چون پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فدک را در زمان حیات خود به فاطمه (سلام الله عليها) بخشیده بود و علی (علیه السلام) و ام ایمن هم در این قضیه به نفع زهرا (سلام الله عليها) شهادت دادند و از نظر محاکمه رسمی استشهاد زهرا (سلام الله عليها) در یک چهارم نقص داشت و در مقابل این یک چهارم نقص باید فاطمه (سلام الله عليها) را قسم میداد نه اینکه اصلاً استشهاد او را رد کند.

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

بخواست پروردگار تألیف این کتاب به قلم توانای مولف فقید به عربی در ماه ربیع الاول سال 1352 هجری قمری پایان پذیرفت (1)

و با تأییدات خاصه بقیه الله ارواحنا فداه ترجمه این کتاب به قلم نارسای این حقیر در ماه فاطمه (سلام الله عليها) (جمادی الاولی) سال 1398 قمری ختم شد.

ص: 290

1- در این کتاب مرحوم مصنف خطبات صدیقه اطهر (سلام الله عليها) را نقل نمروده است، خوانندگان به کتاب "زهرا (سلام الله عليها) تاریخ و تحلیل" که از تألیفات این حقیر است مراجعه فرمایند

آنچه در این کتاب میخوانید:

پیشگفتار مترجم...الف

مقدمه دکتر عبد الفتاح عبد المقصود...1

مقدمه محقق کتاب...12

فدك اعطائى رسول الله (صلى الله عليه وآله) ... 15

2- ادعای میراث...32

3- سهم ذی القربی...48

چهره ای از مولف فقید...55

پیشگفتار مولف...59

فدك وقرآن...69

فدك فقط خوراك اختصاصى پیغمبر صلی الله علیه وآله...73

فدك وگواهی عمر...78

تصرف فدك به پندار ابی بکر...80

تناقص بین حدیث ابی بکر واجتهاد عمر...82

انكا روبهانه جزئی ابی بکر...86

فدك واولیاء امور...87

فدك و دادخواهی زهرا (سلام الله علیها)...90

فدك و ادعای فاطمه (سلام الله علیها)...95

فدك در تصرف زهرا (سلام الله علیها)...105

نهج البلاغه و تصرف زهرا سلام الله علیها در فدك...111

ادعای زهرا سلام الله علیها و تصدیق ابی بکر...114

مالکیت فدک از نظر عمر بن عبد العزیز...122

فدک و مأمون...124

فاطمه (سلام الله علیها) راستگوتر از زنان پیغمبر صلی الله علیه وآله... 135

قرآن و عصمت علی (علیه السلام) و زهر اسلام الله علیها...148

علی (علیه السلام) صدیق امت...151

علی (علیه السلام) نفس پیامبر (صلی الله علیه وآله)...154

علی (علیه السلام) کشتی نجات...156

ص: 291

- ولایت امر علی علیه السلام در زمان پیغمبر... 159
- علی (علیه السلام) ... 165
- علی (علیه السلام) برادر پیامبر (صلی الله علیه وآله) ... 170
- پرسش و پاسخ... 174
- خانه پیغمبر یا ارث همسران... 179
- زهرا (سلام الله علیها) و ادعای ارث پدر... 184
- دستی سیاه نامه را درید... 187
- توریت پیامبران از نظر قرآن... 189
- اتهام ابی بکر از نظر فاطمه (سلام الله علیها) و علی علیه السلام و عباس... 208
- ابن تیمیه و چپاولگران فدک... 212
- اضطراب حدیث مزبور... 214
- دنباله خشم تادم مرگ... 224
- سکوت در برابر قلدری... 227
- مردودی حدیث از نظر علی (علیه السلام) و عباس... 237
- همسران پیغمبر و انکار حدیث... 244
- سند محکومیت خلیفه... 245
- انکار قرآن و ابوبکر و عمر... 251
- خشمی ابدی... 259
- عذر بدتر از گناه... 280
- برگشت فدک... 288

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

